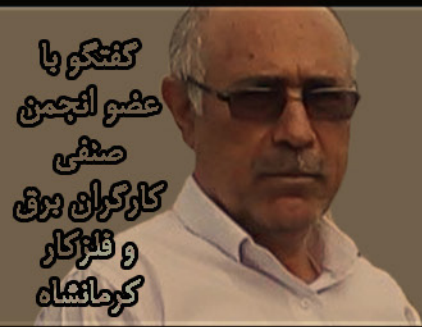


محیط

۱۱۰

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹



گفتگو با
عضو انجمن
صحنی
کارگران برق
و فلزکار
کرجانشاه

پرونده ویژه

سالمندان و حقوق بشر

با یادداشت‌ها و اظهار نظراتی از:
الهه امانی، ملیکا زر، محمد محبی،
محمدجواد اکبرین، فریبرز کلائی،
معین خزانلی، روناک فرجی،
مجید زارعی، ماری محمدی،
رضا اکوانیان، اعظم بهرامی
و جمعی دیگر از مدافعان حقوق بشر



گفتگو با دکتر حسام‌الدین علامه سرپرست دبیرخانه شورای عالی سالمندان
علی اصغر بیات: بیشتر از مهد کودک به آسایشگاه سالمندان نیاز داریم

ماهنامه حقوقی - اجتماعی خط صلح
 صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران
 سردبیر: سیامک ملامحمدی
 مدیر ویراستاری: علی کلائی
 مشاور حقوقی: محمد مقیمی
 دبیر فرهنگی: رضا نجفی

همکاران این شماره: الهه امانی، ملیکا زر، محمد محبی، محمدجواد اکبرین، فریبرز کلانتری، سام عقابی، معین خزائلی، روناک فرجی، پانیذ قهرمانی، مجید زارعی، ماری محمدی، رضا اکوانیان، آبان پرتویی، اعظم بهرامی و مرتضی هامونیان.



اطلاعات تماس با ما:

Address:

12210 Fairfax Towne Center, Unit 911
 Fairfax VA 22033
 United State

Phone: +1 (571) 223 54 06

Fax: +1 (571) 298 82 17

E-mail: editor@peace-mark.org

Web: www.peace-mark.org

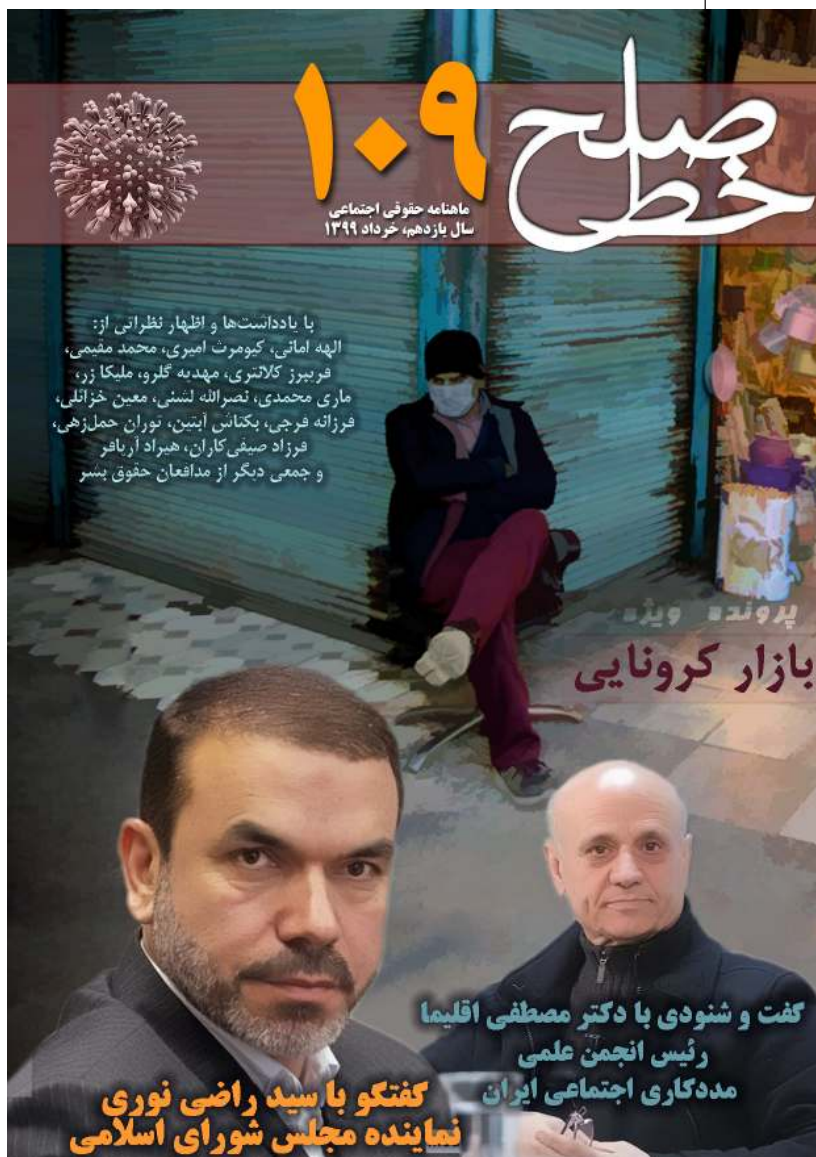
ماهنامه خط صلح حق ویرایش و تلخیص مطالب را برای خود محفوظ می دارد.

استفاده از مطلب خط صلح با ذکر منبع بلامانع است.

ISBN: 978-1-7332858-1-0

فهرست

- | | |
|--|---|
| « سونامی سالمندی در ایران؛ هشدار برای نظام سلامت/مجید زارعی/ ۲۸ | « برگزیده اخبار/ ۴ |
| « تمام مواد قانون کار ضد کارگری هستند؛ در گفتگو با جوانمیر مرادی فعال کارگری/گفتگو از ماری محمدی/ ۳۱ | « قطعات معلق؛ داستان کوتاه؛ سام عقابی، نقاشی؛ فروک، شعر؛ رضا اکوانیان/ ۶ |
| « سالمندی سخت در ایران/اعظم بهرامی/ ۳۵ | « فضای مجازی و امنیت کودکان/محمد محبی/ ۹ |
| « زنانه شدن فقر، تنهایی و سالمندی در ایران/الهه امانی/ ۳۷ | « وقتی حاکم و حاکم یکی است!/محمدجواد اکبرین/ ۱۱ |
| « چالش های زندگی افراد سالمند کوئیر/ملیکا زر/ ۴۰ | « سه اپیزود از بی سرپناهی/پانیذ قهرمانی/ ۱۳ |
| « پرسش های بی پاسخ در گفتگو با علی اصغر بیات؛ بیشتر از مهدکودک به آسایشگاه سالمندان نیاز داریم/ گفتگو از علی کلائی/ ۴۲ | « دانشگاهی که به خون کشیده شد/فریبرز کلانتری/ ۱۶ |
| « فضا سازی شهری متناسب با سالمند/آبان پرتویی/ ۴۴ | « کمر نحیف بازنشستگان زیر فشار گران اقتصادی/معین خزائلی/ ۲۱ |
| « جوان گرایی ادعایی یا پیرسالاری ذاتی/مرتضی هامونیان/ ۴۷ | « راه های امروزی برای تکریم موسپیدان/روناک فرجی/ ۲۳ |
| | « حسام الدین علامه؛ سازمان ملی سالمندی در کشور نداریم/گفتگو از سیامک ملامحمدی/ ۲۵ |



خوانندگان

در صفحه ۷ شماره ۱۰۹ نقاشی اثر فرزانه فرجی از مجموعه‌ی مکان‌های حمام bathroom places صحیح است و همچنین شرح داده شده برداشتی آزاد از این اثر بوده و ارتباطی با صاحب اثر ندارد.

□ شما چه گفته‌اید...

درباره مقاله:

در خوزستان آمار کرونا بالا رفته است؛ در گفتگو با سید راضی نوری نماینده شوش/گفتگو از علی کلائی

ميلاد از سندنجد: نفتشون به ونزوئلا رسيد ولی آبشون به غیزانیه هنوز نه... ای وای بر ما مردم علی موسوی: همه تقصیر را به گردن مردم نیندازید. وقتی درچنین شرایطی و گرمای شدید درپاره‌ای مناطق آب ویا برق قطع می‌شود و نمی‌توان بهداشت را رعایت کرد. چه توقعی دارید چرا مدیران نالایق مربوطه اقدام لازم را اجرایی نمی‌کنند.

دین و علم؛ افتراق یا هم‌نشینی/ماری محمدی

آریا سودمند: خیلی عالی به این مسئله پرداختن و فکر کنم مسائل مطرح شده پاسخ سوالات خیلی‌ها باشد.

آراز دماوندی: اگر به تاریخ علوم و ادیان نگاهی حتی سطحی هم بیندازیم مشاهده می‌کنیم که همواره بین ادیان و علم به مفهوم عام آن مبارزه تنگاتنگ و خونین بوده است؛ این یک رویه قضیه؛ اما شیوع ویروس کرونا؛ پیام مهم و حیاتی برای ما کشورهای جهان سوم داشت؛ پایه‌ها و ستون ادیان را سست کرد؛ باورهای خرافاتی و اعتقادات مذهبی مردم را ویران کرد؛ به معجزات اماکن مقدسه و زیارت گاه‌ها پایان داد که تنها این علم و دانش و اندیشه بشری است که نجات‌دهنده توده‌ها و رفاه و خوشبختی آنهاست...

خط ص
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

□ برگزیده اخبار

● روز پنجشنبه ۱ خرداد ماه، جسد یک جوان با وضعیتی که دستش از پشت بسته شده بود در حوالی روستای کوه‌دیم از توابع شهرستان چابهار واقع در استان سیستان و بلوچستان کشف شد. منابع محلی از ناموسی بودن انگیزه این قتل خبر می‌دهند.

● سهیلا حجاب، متهم سیاسی روز شنبه ۳ خردادماه پس از مراجعه به دادگاه تجدیدنظر استان تهران توسط ماموران اطلاعات سپاه بازداشت و به زندان قرچک ورامین منتقل شد.

● اعتراض یک زن ۵۵ ساله در کرمانشاه نسبت به تخریب خانه نوسازش، موجب ضرب و شتم وی توسط ماموران شهرداری شد. این زن به علت شدت جراحات وارده پس از انتقال به بیمارستان جان خود را را دست داد.

● امیرحسین مقصودلو، خواننده ایرانی معروف به "تتلو" امروز پنجشنبه ۱ خرداد از بازداشت خواهرش نسیم مقصودلو توسط ماموران امنیتی، خبر داد. گفته می‌شود بازداشت این خواننده زن به دنبال آوازخواندن در یک مراسم خصوصی صورت گرفته است.

● یک شهروند در تهران به دلیل آنچه "فروش کباب گوشت خوک" عنوان شده است، بازداشت شد.

● محمدرضا حیاتی، گوینده خبر صداوسیما می‌گوید پس از اظهاراتش در خصوص خواننده ایرانی مقیم خارج از کشور "ابی" طی تماسی از وی خواسته شده است که فعلاً به صدا و سیما نیاید. ● مادر مشهدی که برای دریافت پول از مردم در

فضای مجازی، فرزند خود را مورد آزار و اذیت قرار داده و تصاویر آزار و شکنجه این کودک را در صفحه اینستاگرام خود منتشر می‌کرد بازداشت شد.

● صدیقه وسمقی، شاعر و نویسنده، با شکایت وزارت اطلاعات به دادگاه انقلاب تهران احضار شد. بر اساس این احضاریه خانم وسمقی باید در تاریخ ۴ تیر ماه در این دادگاه حاضر شود.

● معاون اجتماعی پلیس فتا ناجا از بازداشت یک نفر در کرمان که اقدام به آزار یک رأس گوسفند کرده و ویدیو آن را در فضای مجازی منتشر کرده بود، خبر داد.

● دادگاه مطبوعات؛ مدیرعامل خبرگزاری ایسنا مجرم شناخته شد.

● یک متهم در اسفروین استان قزوین به اتهام نگهداری اسلحه بدون پروانه به خرید اقلام بهداشتی جهت توزیع میان خانواده‌های نیازمند جایگزین مجازات حبس محکوم شد.

● روز یک شنبه ۴ خردادماه، در پی شلیک مستقیم نیروهای نظامی در مناطق مرزی شهر ارومیه در استان آذربایجان غربی، دو کولبر زخمی شدند و یک کولبر نیز جان خود را از دست داد.

● رئیس حفاظت محیط زیست شهرستان ورزقان واقع در آذربایجان شرقی از بازداشت عامل آزار و شکار یک گونه کمیاب از خانواده گربه سانان (سیاه گوش) در یکی از روستاهای این شهرستان خبر داد.

● یک مامور یگان حفاظت محیط زیست استان کهگیلویه و بویراحمد در پی درگیری با یک قاچاقچی چوب از ناحیه پای راست دچار شکستگی شد.

● دادگاه تجدیدنظر استان البرز پیام درفشان، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر را به ۱ سال حبس و ۲ سال محرومیت از وکالت محکوم کرد.

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

این محکومیت به مدت ۲ سال به حالت تعلیق در آمده است.

● روز جمعه ۳۰ خرداد ماه، تعدادی از شهروندان شهرستان ساوجبلاغ به دلیل برگزاری مهمانی خصوصی در ۴ ویلا باغ توسط نیروهای امنیتی در این شهرستان بازداشت شدند.

● روز یکشنبه ۱۸ خرداد، یک شهروند بر اثر انفجار یک مین بر جای مانده از جنگ ایران و عراق در مناطق مرزی شهرستان بانه در استان کردستان از ناحیه پا مصدوم و جهت درمان به مراکز درمانی منتقل شد.

● روز دوشنبه ۱۹ خرداد ماه، رئیس پلیس فتای استان ایلام از شناسایی و بازداشت گرداننده یک کانال تلگرامی به دلیل آنچه که "انتشار مطالب غیراخلاقی" خوانده است، خبر داد.

● فرمانده انتظامی لاهیجان از شناسایی و بازداشت گرداننده یک صفحه اینستاگرامی در این شهرستان به دلیل آنچه که "اجرای چالش‌های نامتعارف در شبکه اجتماعی اینستاگرام" خوانده است، خبر داد.

● روز دوشنبه ۱۹ خرداد، یکی از آسیب دیدگان جنگ ایران و عراق در مقابل بنیاد شهید کرمانشاه اقدام به خودسوزی کرد و به مراکز درمانی منتقل شد.

● یک کودک کار ۱۱ ساله در کرمانشاه دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد.

● نصرالله لشنی، فعال سیاسی روز یکشنبه ۱۸ خردادماه توسط ماموران اداره اطلاعات منطقه ارومیه بازداشت شد.

● یک متهم به آزار و کشتن توله گراز وحشی در سردشت بازداشت شد. این فرد در ویدئویی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است تعدادی سگ را به جان توله گراز بی دفاع انداخته بود.

● کسری تبریزی، شاعر، ترانه سرا و دانشجوی

رشته ژنتیک در مقطع کارشناسی ارشد توسط دادگاه انقلاب زاهدان به ۶ ماه حبس تعزیری محکوم شد.

● دهیار روستای کهلوعلیا از توابع شهرستان تفرش در استان مرکزی از مارگزیدگی دانش‌آموز پایه یازدهم این روستا که برای استفاده از اینترنت به بلندی کوه رفته بود، خبر داد.

● روز چهارشنبه ۲۱ خردادماه، یک کارگر میدان نفتی یادآوران در شهرستان هویزه به دلیل مشکلات مالی و عدم دریافت حقوق ماهیانه از طریق حلق آویز کردن دست به خودکشی زد و جان خود را از دست داد. خودکشی این کارگر پس از تماس با پیمانکار موسسه و بی نتیجه ماندن درخواست معوقات مزدی او صورت گرفته است.

● علی یونسی، دانشجوی مهندسی کامپیوتر دانشگاه صنعتی شریف به بیماری کرونا مبتلا شد.

● روز دوشنبه ۲۶ خرداد، ریحانه عامری، دختر ۲۲ ساله کرمانی به دلیل دیرآمدن به منزل توسط پدرش و با ضربه تبر کشته شد.

● بازپرس ویژه قتل عمد دادسرای مشهد از بازداشت یک زن در این شهرستان به اتهام قتل یک کودک ۱۰ ساله خبر داد.

● رئیس کل دادگستری استان مازندران از بازداشت ۴۲ شهروند در این استان به دلیل آنچه که "عضویت در یک باند شیطان پرستی" خوانده است، خبر داد.

● یک دختر نوجوان در شهرستان سقز دست به خودکشی زده و جان خود را از دست داد. علت خودکشی این نوجوان فقر عنوان شده است.

● روز سه شنبه ۲۰ خرداد ماه، یک شهروند بر اثر انفجار یک مین بر جای مانده از جنگ ایران و عراق در یکی از روستاهای پیرانشهر در استان آذربایجان غربی دچار مصدومیت شده و انگشتان پای خود را از دست داد.

قطعات معلق

داستان کوتاه
نقاش
شعر



داستان‌های سری

داستانی از سام عقایی

و ممنوع بود که در ایران بدون نسخه‌ی دکتر و تایید پزشکی قانونی به کسی فروخته نمی‌شدند. مخصوصاً به کسانی که هیچ علاقه‌ای به تغییر جنسیت و تیغ جراحی دکترهای ریشو نداشتند. آن‌ها با اسم رمز دکتر میترا می‌توانستند آن داروهای ممنوع را از داروخانه‌هایی که او با آنها در ارتباط بود بگیرند. داروهایشان را هم خودش از بازار سیاه می‌خرید و می‌داد به دوست‌های داروسازش توی آن چند داروخانه. گفت دو داستان را توی دو ماه با دو اسم جدا منتشر می‌کند. پول خوبی هم گذاشت کف دستم. انتظار دیگری هم نمی‌رفت. دکتر بود بالاخره. بهم قول داد که خیلی خوب خوانده بشوند. همین‌طور هم شد.

دوست داشتم که باز هم برایش بنویسم و مشترک باشم توی کارهایی که می‌کردند. اما هرگز خبری ازش نشد دیگر. البته دورادور و از طریق کانالی که آن دو تا داستان را منتشر کرد تا یک سال بعد هم رصدشان می‌کردم. آدم‌های باحالی بودند. سازماندهی‌ای شبیه به تشکیلات مخفی یهودی‌ها در آلمان نازی داشتند. مشکوک به همه‌ی عناصر متخاصم و در عین حال خوش‌دل و خوش‌بین نسبت به کسانی که کوچکترین نشانه‌های دوستی را از خودشان نشان می‌دهند. نمی‌دانم الان چکار می‌کند. بسته‌شدن کانال تلگرامی‌اش و از دسترس خارج شدن دو تا وبلاگش کمی نگرانم کرده. اما خیلی خوشبینم. خوشبینم، چون می‌دانم که حتا اگر بازداشت هم شده باشد، بقیه‌ی عناصر شبکه همین‌طور به حیات زیرزمینی‌شان ادامه می‌دهند.

اخیراً داستان دیگری نوشتم و به اسم دکتر میترا منتشرش کردم. داستان در مورد دکترتی بود که دهه‌ی پنجاه توی خیابان دلگشای تهران مطبی داشته و بیمارهایش را مجانی معاینه می‌کرده. ته خیابان دلگشا کتاب‌فروشی‌ای بوده که تصادفاً با پزشک آن مطب دوستی صمیمی‌ای داشته. از آن دست دوستی‌های پنهانی. دکتر زیر پرده‌ی پرستیژ پزشکی و نویسندگی‌اش می‌توانست با قاچاقچی‌های اسلحه در ارتباط باشد، بدون اینکه توجه کسی را جلب کند یا مشکوک جلوه کند. از جیب اسلحه می‌خریده و توی کتاب‌های شاهنامه و حافظ و فلان و بهمان کتاب‌های قطور جاساز و به کتاب‌فروشی اهدا می‌کرده. او هم خیلی تصادفی آن اسلحه‌ها را بین چریک‌ها توزیع می‌کرده. این روند همین‌طور بدون اینکه کسی بویی ببرد ادامه داشته تا زمانی که دکتر بازداشت شده است. با این حال کسی بویی از کتاب‌هایی که به آن کتاب‌فروشی اهدا می‌کرده نبرده و شکی هم نکرده. مدتی از انتشار داستان گذشته بود که دیدم فرد ناشناسی کامنتی با این مضمون زیرش نوشت: «مرد شور دکتر را برد». خودش بود. فهمیدم که حالش خوب است و دارد به کارهایش ادامه می‌دهد. پیگیرش نشدم چون اگر لازم می‌شد خودش سراغم را می‌گرفت.

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

توی یک کافه دیدمش. اولین و آخرین باری بود که قرار بود هم‌دیگر را ببینیم. این جور کارها شوخی‌بردار نیستند. مربوط به مسائل امنیتی کشورند. برای همین باید حواس را جمع کرد، با واسطه و نه با تلفن هماهنگ کرد. او سر ماجرا بود. البته این را بعداً فهمیدم. اولش نمی‌دانستم. داستانی مربوط به عشق‌بازی دو پسر نوشته بودم و قبل از اینکه منتشر کنم داده بودم دو تا از دوست‌هام بخوانند. یکی از دوست‌هام برای او هم خوانده بود. خوشش آمده بود و خواسته بود من را از نزدیک ببیند. از کوچکی ابرهای گم‌شده‌ی کوروش اسدی گفت، مثل اینکه یاد عشق دو مرد رمان او افتاده بود. گفتم که کوروش اسدی را دوست داشتم، اما کاش خودش بود. گفت شاید نمی‌توانست خودش باشد، شاید چیزهای دیگری بودند که باید آنها می‌شد. توی دلم گفتم لابد گلشیری و قاهقه خندیدم. من کوروش اسدی را دوست داشتم، او نویسنده‌ی فقیر و بی‌نامی بود. ماند و نوشت و همانی شد که می‌توانست احساسش کند، آخرش هم همین‌ی شد که دیدیم، خودش را کشت. تنها، بی‌کس، ناامید و یواشکی توی یک اتاق احتمالا سه در چهار متر. اسدی توی کوچکی ابرهای گم‌شده سراغ موضوع حساسی می‌رود، اما باز هم می‌ترسد و عاشقانه‌های ترسایش را اولویت می‌دهد به چیزهایی که مهم‌ترند چون در اقلیت‌اند. البته هیچ‌کدام از این‌ها را به او نگفتم. گفتم که خوشحالم که با داستان من یاد اسدی اقتادی و قضیه را جمع کردم و پی‌بچمان را گرفتیم. یک داستان دیگر دادم بهش، در مورد زن مرده‌شوری بود که یواشکی با بدن مرده‌ها حال می‌کرد. با سردی بدن مرده، موهای تن مرده و بوی بدن مرده قبل از شستن تحریک می‌شد، با آنها ور می‌رفت و سرآخر یک لیوان از آب شستشوی جسد مرده‌هایی را که دوست داشت می‌ریخت توی یک قمقمه و نگهش می‌داشت. هر کدام از این نمونه آب‌ها را جدا جدا نگه می‌داشت و یکی‌یکی‌شان را از روی رنگ و بوی‌شان تشخیص می‌داد. از این هم خوشش آمد. دو تا را گرفت و از هم جدا شدیم.

خودش را میترا معرفی کرد. حدوداً چهل ساله، دکتر داروساز. او دو تا وبلاگ و یک کانال تلگرام را مدیریت می‌کرد. یک داروخانه داشت که با چهار داروخانه‌ی دیگر در محله‌های دیگر در ارتباط بود. وبلاگ‌ها و کانال به هم لینکی نداشتند. ربطی هم به هم نداشتند. هر کدام موضوع خاصی را پوشش می‌دادند. آنها یک شبکه‌ی منسجم بودند. تشکیلاتشان نم‌پس نمی‌داد. داروخانه‌ها هم بدون اینکه خودشان مطلع باشند، از طریق او با هم در ارتباط بودند. کارشان هم قاچاق بعضی داروهای خاص



زن کشی، اثر فروک





مرگ را صدا بزن
بگو بیاید به ایران ما
بگو غریبگی نکند
زندگی را صدا بزن
کودکی ام را رو به آئینه بگیر
مرا به عشق
به بادبادک‌ها
به لی‌لی
به دختران شاه پریان
به لالایی مادر در قصه‌ها برگردان.

مرگ را صدا بزن
بگو مرا از زندگی بگیرد
بگو غریبگی نکند مرگ
یادت هست چگونه آرام در آغوشات بودم؟
چگونه با لبخند خواب پرنده می‌دیدم؟
چگونه با بوسه‌ات، مادر عاشقانه گل می‌داد؟

مرگ را صدا بزن
بگو از زاگرس، البرز و دالاهو
گورش را گم نکند
بگو به مرگ، به او که دوستش دارم
بگو ما جز زندگی چه می‌خواستیم
که عشق گناه بزرگی شد
بگو ما حق داریم ساده‌تر بمیریم
و تو حق داری عشق را بکشی
تو پدر هستی

بینداز تبر را پدر
مردن با دست‌های تو شیرین نیست
بینداز داس‌ات را
و نیاز به چاقو نیست
گونه‌های من
با بوسه‌ای آرام می‌گیرند
مرا بغل بگیر
و جای کشتن ام بیوس
شانه بکش موهایم را
غریبگی نکن
عشق را صدا بزن
بگو بیاید به ایران ما



حقوقی

□ فضای مجازی و امنیت کودکان



محمد محبی
پژوهشگر اندیشه سیاسی و فلسفه حقوق

امیرحسین مقصودلو، ملقب به امیر تلو، تبدیل به پدیده عجیبی در حوزه‌ی موسیقی و فرهنگی و اجتماعی در ایران یک دهه‌ی اخیر است. خواننده‌ی منحصر به فردی که بدترین خصلت‌های اخلاقی را از خود بروز می‌دهد، و سخیف‌ترین و مستهجن‌ترین ادبیات را به کار می‌برد، اما روز به روز بر محبوبیت‌اش افزوده می‌شود! چندین بار صفحه اینستاگرام او بسته می‌شود، اما در کم‌تر از چند ساعت، با افتتاح اکانت جدید، میلیون‌ها فالوئر جذب می‌کند! در صفحه اینستاگرام خود با یک فراخوان ساده، رکورد تعداد کامنت، و تعداد تماشاگران لایو اینستاگرام را می‌شکند. و این رکوردشکنی‌های پی در پی و افزایش نجومی محبوبیت و شهرت، او را نه به سمت وقار و متانت و مسئولیت‌پذیری، که به سمت بی‌اخلاقی، بی‌بندوباری، بی‌مسئولیتی و گل‌درشتی بیشتر سوق می‌دهد. او روز به روز مرزهای وقاحت را جا به جا می‌کند. اما خوشبختانه، اینستاگرام بعد از بستن آخرین صفحه او، اجازه تأسیس اکانت جدید را نمی‌دهد.

برخی افراد، بستن پی در پی اکانت‌های تلو در اینستاگرام و مسدود کردن کامل آن و عدم اجازه‌ی ساخت اکانت جدید را «نقض آزادی» این فرد تلقی می‌کنند. این تلقی اشتباه، ناشی از دریافت نادرست از فلسفه‌ی حقوق آزادی است. اصولاً آزادی هم مثل بقیه‌ی مفاهیم پایه‌ای سیاسی و حقوقی، در جامعه‌ی ما، به ویروس «نگاه ایدئولوژیک و رادیکال» آلوده شده است. اتفاقاً حفاظت از جامعه در برابر خطراتی چون پدیده‌ی تلو، عین آزادی است. معنای دقیق حقوقی مقوله‌ی آزادی، و بقیه‌ی حقوق طبیعی و قراردادی این است که اگر کسی متعرض به حقوق فرد یا افرادی از جامعه شد، «قانون» توان برخورد با فرد متعرض و سرجای خود نشانیدن او را داشته باشد. و گر نه در جنگل هم آزادی وجود دارد، اما آزادی بدون قانون! که هر حیوان قوی می‌تواند بقیه حیوانات را شکار کرده و تبدیل به غذای عادی روزانه خود کند. لذا امثال تلو نباید این امکان را داشته باشند که کودکان را شکار و طعمه‌ی هوس بازی‌های جنسی خود بکنند.

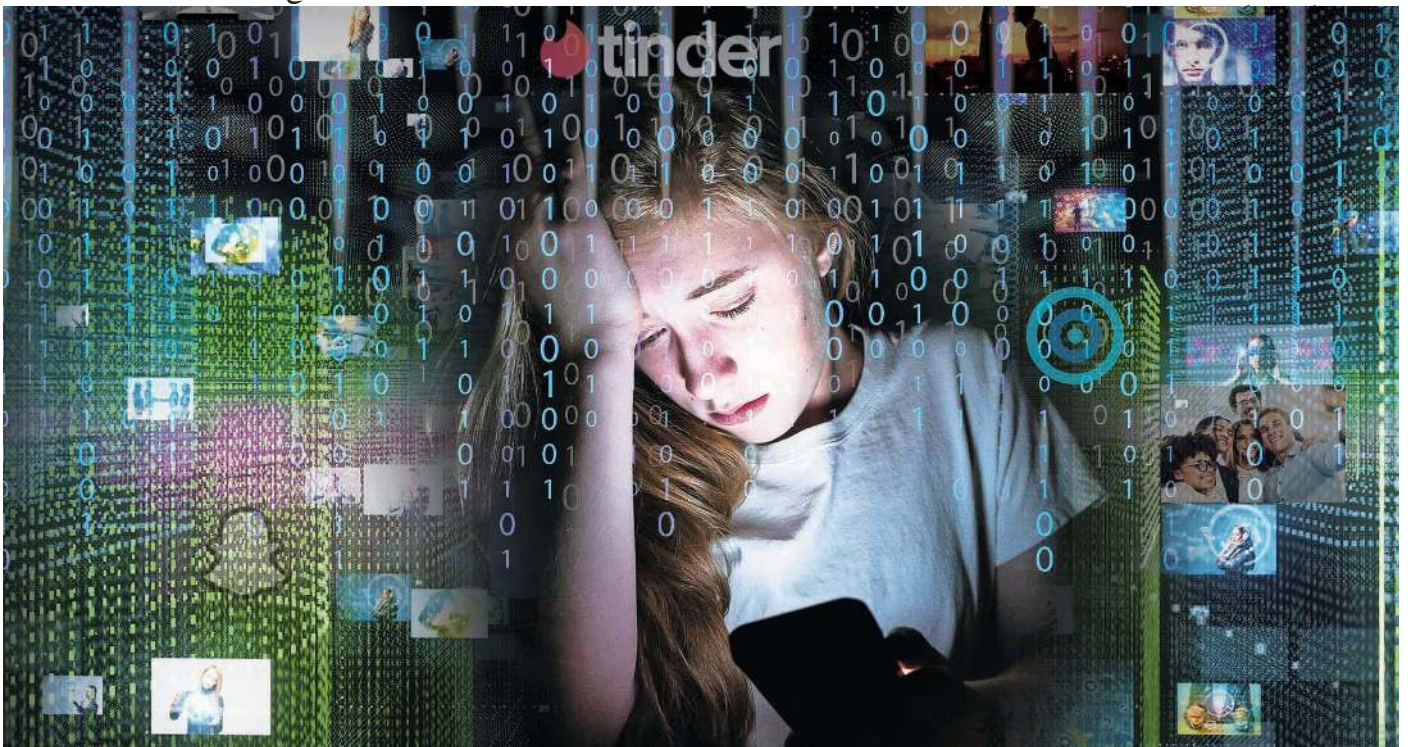
رفتار و گفتار و کردار امثال تلو، اگر تأثیری برای افراد جامعه نداشت، حتی اگر احمقانه‌تر هم می‌بود، باز مندرج در تحت آزادی فردی بود. اما وقتی رفتارها و کردارها و گفتارهای فردی، بر کثیری از انسان‌ها، تأثیر زیان‌آور

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

داشته باشد، آن‌گاه پای حقوق افراد دیگر هم به میان می‌آید. و قانون وظیفه دارد که از حقوق افراد نگاهبانی کند. خاصیت حقوق طبیعی و قراردادی این است که به صورت بالقوه برای همه وجود دارد و این «قانون» است که باید حقوق بالقوه را به حقوق بالفعل تبدیل کند و جلوگیری از تعرض افراد به حقوق دیگران و پاسداری از آن حقوق، مهم‌ترین مصداق این فرآیند تبدیل است. برخی از رفتارهای نابهنجار امیر تتلو در فضای مجازی، مصداق بارز تعرض به حقوق افراد و سوءاستفاده‌ی لجام‌گسیخته‌ی او از شهرتش بود. در مورد ریشه‌های شهرت او هم می‌توان بحث کرد. و اتفاقاً این هم به حقوق ربط دارد. به طور خلاصه، می‌توان گفت که، از آن‌جا که نظام حقوقی جمهوری اسلامی، به خاطر ماهیت شرعی و ایدئولوژیک خود، مردم ایران را از بسیاری از حقوق جنسی خود محروم کرده است، و همچنین حق آموزش درست و استاندارد مسایل جنسی را هم از کودکان و نوجوانان (که به اندازه آموزش خواندن و نوشتن، مهم و حیاتی است) سلب کرده است، لذا جامعه‌ی ایران، به شدت از معضلات و کمبودهای جنسی رنج می‌برد. اکثر فالوئرهای تتلو، از قشر نوجوان و جوانان زیر بیست سال هستند. افرادی که به خاطر پیشرفت تکنولوژی، سبک‌های مختلف زندگی در جاهای دیگر دنیا را مشاهده می‌کنند و در عین حال در جامعه‌ی خود، و در خانواده و مدرسه و ... با محدودیت‌های بی‌شمار روبرو هستند. گل‌درستی جنسی خاصی که در ادبیات تتلو وجود دارد،

صحیح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

برای این جوانان و نوجوانان، جذابیت خاصی دارد و آن‌ها تتلو را در قامت پیامبر عصیان‌گر می‌بینند که علیه تمام محدودیت‌هایی که در جامعه وضع شده‌اند طغیان کرده و هیچ حد و مرزی هم برای این شورش خود قائل نیست. تتلو، در آخرین حرکت خود، وعده‌ی پخش آهنگ حرم‌سرا را به طرفداران خود می‌دهد. اما در چندین استوری، خواهان مراجعه دختران نوجوان زیر سن قانونی به خانه‌اش می‌شود، و این را به عنوان شرط اصلی پخش آهنگ حرم‌سرا اعلام می‌کند. اینستاگرام، به خاطر این استوری‌ها و به دنبال رپورت انبوه کاربران، صفحه او را می‌بندد و دیگر اجازه‌ی افتتاح صفحه جدید به او نمی‌دهد. این اقدام سایت فیسبوک (که اینستاگرام هم بخشی از آن است)، اقدامی درست و به جا، برای حفاظت از دختران زیر سن قانونی در برابر سوءاستفاده‌ی جنسی تتلو از آن‌هاست. همانطوری که در فضای حقیقی، مکانیسم‌هایی برای محافظت از کودکان وضع شده است، به طور بدیهی، در فضای مجازی هم باید مکانیسم‌ها و قواعد و قوانین مناسبی برای محافظت از کودکان (که به شدت آسیب‌پذیر هستند) وضع شود. نمی‌توان از خانواده‌ها انتظار داشت که کودکان و نوجوانان و در کل فرزندان زیر سن قانونی خود را از استفاده از فضای مجازی محروم و یا محدود کنند. اساساً محرومیت و محدودیت، نتایج مثبتی در پی ندارند. بلکه این مسئولین سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی هستند که برای فضای خود، قوانین کارآمد وضع نمایند.





اجتماعی

□ وقتی حاکم و حَکَم یکی است!



محمدجواد اکبرین
روزنامه نگار و دین پژوه

چندی پیش همزمان با گزارش سازمان عفو بین الملل و اعلام این که عربستان سعودی بعد از چین و ایران بیشترین موارد اعدام را دارد، کمیسیون حقوق بشر عربستان در فاصله‌ی یک روز، هم مجازات اعدام را برای افراد زیر سن قانونی (۱۸ سال) لغو کرد و هم مجازات شلاق را. این کمیسیون اما نهادی مستقل نیست و زیر نظر دولت سعودی عمل می‌کند؛ درست مثل دستگاه قضایی عربستان که استقلال قضایی ندارد و تابع دولت است؛ دستگاهی که به جای تکیه بر متنی مدون و متناسب با آخرین دستاوردهای حقوقی دنیا، بر اساس تشخیص شرعی فقیهان از کتاب و سنت عمل می‌کند، اما همان فتوای فقیهان را هم دولت (پادشاه) می‌تواند در مرحله عمل متوقف کند نظیر آن چه که «اصلاحات در عربستان» خوانده می‌شود. به عبارت دیگر حاکم فقط حاکمیت نمی‌کند بلکه حکمیت هم می‌کند. هم رهبر است، هم داور.

کافی است که پادشاه تصمیم بگیرد که بعد از این مجرمان شلاق زده نشوند و به جای آن جریمه نقدی بپردازند یا حبس شوند، یا مجازات اعدام برای افراد زیر سن قانونی لغو شود؛ در عین حال همان پادشاه هنوز هم سایر احکام خشن مانند اعدام

و قطع عضو به خاطر دزدی را در ملا عام اجرا می‌کند. فراموش نکنیم که مجازات اعدام برای افراد زیر سن قانونی در کنوانسیون حقوق کودک ملل متحد قبلاً هم ممنوع بود و عربستان سعودی نیز این کنوانسیون را امضا کرده بود اما این امضا هرگز باعث نشد اعدام کودکان متوقف شود بلکه هنگامی متوقف شد که پادشاه تصمیم گرفت.

عربستان از جمله کشورهایی است که کنوانسیون را امضا کرده که در ماده اول آن آمده است: «منظور از کودک افراد زیر ۱۸ سال است». در میان ۵۷ کشور مسلمان عضو کنوانسیون حقوق کودک، ۴۴ کشور به این صراحت کنوانسیون متعهدند و بنابر ماده ۱ کنوانسیون، سن ۱۸ سال را به عنوان سن قانونی پذیرفته‌اند.

از جمله ایران نیز در اول اسفند ۱۳۷۲ به این کنوانسیون پیوست و در ماده ۳۷ قانون الحاق به کنوانسیون حقوق کودک می‌گوید «مجازات اعدام و یا حبس ابد را بدون امکان آزادی نمی‌توان در مورد کودکان زیر ۱۸ سال اعمال کرد» اما چون در مقدمه قانون آمده که اجازه الحاق مشروط است به این که «مفاد آن در هر مورد و هر زمان در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی نباشد» عملاً این الحاق را بی‌خاصیت کرده است. در نتیجه تا امروز، هم در عربستان و هم در ایران کودکان اعدام شدند و می‌شوند و به هیچ نهاد حقوقی پاسخگو نیستند مگر آن که رأی شخص حاکم تغییر کند.

یا مثلاً در ژوئن ۲۰۱۸ محدودیت رانندگی برای زنان سعودی

صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

برداشته شد و زنان عربستان از حق رانندگی برخوردار شدند. اما ۹ ماه بعد، فعالان حقوق زنانی که پیش از آزادی رانندگی زنان، برای همین حق، کمپین و فعالیت می‌کردند (که معروف‌ترین‌شان خانم لوجین الهذلول است) پس از مدتها زندان و شکنجه به دادگاه برده شدند تا به اتهام‌شان که «فعالیت علیه منافع ملی» اعلام شد پاسخ دهند. یعنی همان چیزی که پس از حکم پادشاه، نماد اصلاحات و بهبود وضع زنان در سعودی شمرده شد، پیش‌تر و تا قبل از حکم پادشاه با عنوان «فعالیت علیه منافع ملی» سزاوار مجازات بود.

نکته مهم این است که چه قبل از حکم پادشاه و چه بعد از آن، رانندگی از جمله محرّمات بود که براساس تفسیر مفتیان آن دیار از اسلام در عربستان سعودی ممنوع شده بود. حالا هم متن همان متن است و مفتیان همان مفتیان، اما اراده پادشاه دیگر آن اراده نیست.

وقتی «قدرتِ حاکم» از «قدرتِ حَکَم» تفکیک نمی‌شود و رهبر همان داور است هیچ قانونی پایدار نیست و ممکن است با تغییر شرایط، باز محدودیت‌ها بازگردد و این بار چون تمام کسانی که در دوران ممنوعیت و محدودیت، عقاید پنهان‌شان را آشکار نکرده بودند بیشتر و بهتر در دسترس حکومت‌اند تا در صورت تغییر اراده حاکم، به روانی و فراوانی سرکوب شوند.

«موضوع» این وضعیت (و نه برخی مصداق‌هایش) با ایران نیز قابل مقایسه است. شرایط فرهنگی و اجتماعی ایرانی اگرچه بسیار جلوتر و آگاه‌تر از شرایط فرهنگی و اجتماعی سعودی است؛ اما در ناپایدار بودن وضعیت حقوقی‌اش همان شرایط را دارد. زیرا رهبری و داوری در یک جا متمرکز است و تعیین‌کننده‌ی نهایی در شرعی بودن یا نبودن قوانین، جمعی از فقیهان‌اند که آن فقیهان را حاکم مادام‌العمری انتخاب می‌کند که سه دهه است به هیچ نهادی پاسخگو نیست و اراده‌ی حرمت و حلیّت در نهایت با اوست.

بگذارید تجربه‌ای را مرور کنیم: هر چه بیشتر از عمر جمهوری اسلامی گذشت و مجبور شد با دستاوردهای دنیای جدید و مصالح و مفاسدی که دستاورد علم و تجربه بشری بود مواجه شود، طبیعتاً به سمت «مصلحت نظام» رفت. آیت‌الله خمینی گاهی دریافت‌های فقهی پیشینیان را به سود دریافت‌های جدید، محدود کرد و مثلاً در حوزه سینما، تئاتر، شطرنج و موسیقی احکامی صادر کرد که در مقایسه با فضای رادیکال مذهبی پس از انقلاب و دست بالای روحانیون، هنر و به طور مشخص موسیقی توانست نفسی بکشد. اما به جای این که این مسیر ادامه پیدا کند و به گشایش قانونی بیشتری برسد رهبری که پس از او سر کار آمد دستور محدود کردن موسیقی را داد زیرا به باور او «به‌طور کلی ترویج موسیقی و تدریس آن و تشکیل کلاس‌های موسیقی، هر چند موسیقی حلال باشد، با

اهداف عالی‌ه‌ی نظام مقدس جمهوری اسلامی سازگار نیست!» آیت‌الله خامنه‌ای موسیقی را حتی جزء «فنون لازم و مفید» هم نمی‌داند و به جوانان توصیه می‌کند به جای موسیقی بهتر است «وقت با ارزش خود را صرف یادگیری علوم و فنون لازم و مفید نموده و اوقات فراغت خود را با ورزش و تفریحات سالم پر نمایند». [پاسخ به استفتائات] این نگاه، عملاً حکم تلقی شد و دامن و دامنه بسیاری از گشایش‌ها را برید و محدود کرد.

این نمونه را فقط برای توضیح «وضعیت ناپایدار حقوقی» ذکر کردم که نمونه‌ای از «تعلیق در تعلیق» است؛ چون هم دامنه حرمت و حلیت موسیقی مبهم است و هر فقهی ادا و اطوار خاص خودش را دارد و هم تازه هنگامی که طیفی از آن حلال می‌شود نوبت به سازگاری‌اش با «اهداف عالی‌ه نظام مقدس» می‌رسد. هیچ کس تکلیفش را نمی‌داند و اینجاست که قانون و متن و جامعه همه آویزان آستانی هستند که حاکمیت و حکمیت را یک جا در اراده‌ی ملوکانه جمع کرده است.

در مواردی از این دست، فعالیت‌های راهگشای فقهی هم تاریخ مصرفی محدود به حد حکومت دارند. مثلاً برخی در مواردی مانند شلاق و اعدام از قاعده نبوی «الحدود تدراً بالشبهات» کمک می‌گیرند. بنا بر این قاعده که حالا دیگر یکی از قواعد مهم حقوق جزاست، با وارد شدن کمترین شبهه و فرضیه‌ای که داستان «جرم» را در معرض تردید قرار دهد و از روشن بودنش بکاهد، اجرای حدود متوقف می‌شود. اما چرا روانشناسی کودک و انبوه یافته‌های مدرن درباره بلوغ و بزهکاری کودکان نمی‌تواند در استنادات فقهی شما برای مجازات افراد زیر سن قانونی تردید ایجاد کند؟ چون شورای نگهبان اجازه‌ی نهایی مصوباتی خارج از چارچوب سنت اسلامی شیعی را نمی‌دهد؛ مصوباتی که بتواند با نگاه به انسان امروز و نیازها و یافته‌هایش این حصارها را بشکند. حتی راه‌حلهایی از جنس «مجمع تشخیص مصلحت» نیز با تغییر مصالح رهبران ناکام می‌ماند. وقتی دستگاه داوری، تابعی از دستگاه رهبری است حتی قوانین جزائی سنتی هم نمی‌تواند به پدید آمدن یک رویه پایدار و اطمینان‌بخش حقوقی کمک کند چه رسد به قوانین مدرن که در کشورهایی مانند عربستان و ایران، موصوف و متهم‌اند به محصولات تمدن شیطانی غرب، مگر آن که حاکم رخصت دهد.

جان کلام این که در کشورهایی که مرزی میان رهبری و داوری‌شان وجود ندارد پاره‌ای تغییرات از جنس لغو مجازات اعدام کودکان و شلاق، اگرچه بسیار مغتنم است اما پایدار نیست و چون خطر بازگشت به عقب وجود دارد از یک سو باید تمام توان نهادهای داخلی و بین‌المللی بر «تغییر برگشت‌ناپذیر قوانین خشن» متمرکز شود و از سوی دیگر امکان هرگونه فریب و ظاهرسازی در رفتار حاکمانی از این دست به قصد کاهش فشارها از نظر دور نماند.

مجله حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰



اجتماعی

□ سه اپیزود از بی‌سرپناهی



پانید قهرمانی
فعال دانشجویی

اپیزود اول: کپرنشین‌های چابهار
لوکیشن: چابهار

مردم همچنان گرفتار کرونا بودند که خبر رسید کپرهای حدود سی خانوار از مردم منطقه‌ی حاشیه‌نشین جنگولک در شهرستان چابهار طعمه‌ی آتش شد و به خاکستر نشست. علت این حادثه گویا آتش‌سوزی هنگام پخت و پز بوده که با توجه به جنس کپر (کپر، چوب، کامپوزیت و یونولیت فشرده) به سرعت به نقاط دیگر سرایت کرده بود و کل این کپر را درنوردید. در این حادثه اگرچه تلفات جانی اتفاق نیفتاد اما اندک اموال این مردم آسیب‌دیده به کلی نابود شده است.

حاشیه‌نشینان جنگولک از حدود سی سال پیش در این محدوده ساکن شده‌اند. به تدریج بسیاری از ارگان‌های دولتی همچون شرکت نفت، کمیته امداد و سایر ادارات دولتی وارد این منطقه شدند اما با این وجود دولت همچنان به این خانوارها اجازه‌ی

ساخت‌وساز در این منطقه را نداده است. این‌ها همچنان حاشیه‌نشینان بیگانه به حساب می‌آیند و حتی بر تکه زمینی که سال‌ها بر آن ساکن بودند ندارند. این در حالی است که ساکنان همین کپرهای نیز از امکانات آب، برق، بهداشت، مدرسه و ... برخوردار نیستند. مردم اینجا گفته‌اند اگر دولت اجازه دهد می‌توانند با کمک خیرین در کمتر از چند ماه خانه‌های بتونی و بلوکی محکم بسازند. اما دولت همچنان از پذیرش حق سرپناه این افراد بعد از سی سال سکونت در این منطقه خودداری می‌کند و به روال همیشه آن‌ها را به دید معضل می‌نگرد.

این فقط شامل مردم منطقه‌ی جنگولک نیست. سیستان و بلوچستان از جمله استان‌های رکورددار حاشیه‌نشینی در کشور است. وزارت راه و شهرسازی برآورد کرده است که در این استان بیش از ۵۰۰ هزار نفر در حاشیه‌ی شهرهای چابهار، زاهدان، ایرانشهر، کنارک و زابل در سکونت‌گاه‌های غیررسمی زندگی می‌کنند. اما دولت همچنان کار دقیق و جامعی برای اسکان رسمی این تعداد افراد انجام نداده است. این در حالی است که مردم مناطق حاشیه‌نشین سیستان و بلوچستان بارها گرفتار آتش‌سوزی و بلایای طبیعی مثل سیل و طوفان شده‌اند و کپرهایشان را از دست داده‌اند.

اپیزود دوم: آسیه پناهی
لوکیشن: کرمانشاه

ماموران واحد اجرائیات شهرداری کرمانشاه به شهرک سجادیه

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

رفتند و تعدادی از خانه‌های حاشیه‌نشینان را که گویا بدون مجوز در این منطقه ساخته شده بود تخریب کردند. یکی از این خانه‌ها، اتاقکی متعلق به آسیه پناهی و خانواده‌اش بود که تنها به مدت چهار روز در آن سکونت داشت. آسیه پناهی زن ۵۵ ساله‌ی میانسال در پی مقاومت و درگیری با ماموران شهرداری و نیروهای کمکی آن به نحو غم‌انگیزی جان خود را از دست داد. این واقعه بازتاب گسترده‌ای در رسانه‌ها داشت.

در طی این تخریب علاوه بر خانه‌ی آسیه پناهی، حدود سی خانه‌ی دیگر نیز با ادعای ساخت و ساز غیرقانونی تخریب شده است.

در اینجا نیز چند مساله‌ی اساسی قابل رویت است. اول اینکه بی‌سرنوشتی شهروندان به جایی رسیده است که برای حفظ آلودگی خود مجبور به سپر کردن جانانشان شده‌اند و دولت همچنان برای جبران خسارت وارده و اعطای حق سرپناه آن‌ها مسئولیتی را قبول نمی‌کند. دوم اینکه برخورد خشونت‌آمیز ماموران و استفاده از ابزارهای غیرقانونی چون اسپری فلفل و گاز اشک‌آور با فرودستان و حاشیه‌نشینان همچنان ادامه دارد. سوم اینکه لزوم اجرای قانون در ساخت و سازها از یک طرف و حق داشتن سرپناه از طرف دیگر منجر به پیامدهای پیچیده و گاه خونین مانند نمونه‌ی آسیه پناهی شده است.

اپیزود سوم: زن نابینا و فرزند معلولش

لوکیشن: تربت جام

شهرداری تربت جام در استان خراسان رضوی، خانه یک پیرزن نابینا را که به همراه فرزند معلولش در آن زندگی می‌کرد به وسیله‌ی بلوک سیمانی پلمب کرد. این اتفاق از آن وقایعی نیست که تعداد نفرات زیاد باشد و خبر در میان انبوه درمندگان از دست برود و تو تنها به دنبال علت ماجرا باشی. چون افراد مشخص هستند و می‌دانی قرار است دو نفر انسان آسیب‌پذیر و معلول آواره و بی‌سرپناه شوند. این اقدام شهرداری تربت جام با اعتراضات گسترده در رسانه‌ها و فضای مجازی روبه‌رو شد. به خاطر همین حجم ناشی از احساسات جمعی خصوصا پس از مرگ آسیه پناهی بود که بالاخره شهرداری حاضر شد بلوک را بردارد.

پس از خبررسانی و انتشار عکس و مطلبی دال بر پلمب خانه‌ی پیرزن و فرزند معلولش توسط شهرداری تربت جام، شهرداری در پاسخ به این مطلب به رسانه‌ها گفت که از حضور مالک نابینا و فرزند معلولش باخبر نبوده و تنها بعد از پلمب ملک از این ماجرا مطلع شده است.

ماجرای این قرار بود که بنا بر ادعای شهرداری این خانه بدون مجوز، فاقد پروانه و استحکام بنا ساخته شده بود و از آن جایی که در مسیر خیابان واقع بود عقب‌نشینی ملک هم لازم است. مساله در اینجا همانند موارد قبلی تضاد و تعارض در بین قوانین ساخت‌وساز و دشواری‌های مالی و اقتصادی شهروند شکل گرفته است. جایی که نیاز به داشتن سرپناه در

ابتدا، راه را برای پیامدها و اتفاقات بعدی هموار کرده است. مسئولیتی که بخش عظیمی از آن متوجه دولت است و در طول این سال‌ها هیچ فکر مناسبی درباره‌ی آن انجام نشده است.

داشتن سرپناه به عنوان یک حق بدیهی

در دومین اجلاس اسکان بشر که در سال ۱۹۹۶ در استانبول ترکیه برگزار شد تعریف جامعی از معنای مسکن (سرپناه) ارائه شده است. مطابق این تعریف سرپناه صرفاً یک سقف بالای سر فرد نیست. بلکه یک سرپناه مناسب جایی است که در آن آسایش، فضای مناسب، دسترسی فیزیکی و امنیت مناسب، امنیت مالک، پایداری و دوام، روشنایی و تهویه‌ی قابل قبول وجود داشته باشد. همچنین یک مسکن مناسب از زیرساخت‌های اولیه‌ای مانند بهداشت و آموزش، آبرسانی، دفع زباله و... برخوردار است.

بنابراین مفهوم مسکن مفهومی است که علاوه بر مکان فیزیکی شامل خدمات و تسهیلات اساسی مورد نیاز یک خانواده و همچنین آموزش، بهداشت و طرح‌های اشتغال اعضا را شامل می‌شود. این در حالی است که در ایران جمعیت کثیری از افراد جامعه حتی از داشتن یک سقف بالای سر محروم‌اند چه رسد به داشتن یک خانه‌ی مناسب.

در مقررات بین‌المللی نیز بر بدیهی بودن حق مسکن تاکید شده است. یکی از حقوقی که در اسناد جهانی حقوق بشر به آن اشاره شده است حق داشتن وضعیت مناسب زندگی است و معنایش تأمین حداقل غذا، لباس و سرپناه در سطحی مناسب است. حق غذا و حق مسکن بعدتر در اسناد حقوق بشر آورده شدند. در ماده ۶ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی، در راستای لزوم حفظ جان انسان‌ها و تأکید بر حق حیات آن‌ها، مساله‌ی مسکن از اهمیت بنیادینی برخوردار گردید و در نسل دوم حقوق بشر که میثاق بین‌المللی حقوق مدنی - سیاسی اصلی‌ترین سند آن است، حق مسکن به روشنی به رسمیت شناخته شد.

بر این اساس، چندین سیاست برای تضمین سطح استاندارد از زندگی برای مردم پیشنهاد شده است که از طریق ایجاد «درآمدی پایه» که به تمام شهروندان سطح پایه‌ای را برای تأمین نیازهای اساسی مانند غذا و سرپناه می‌بخشد. (این در حالی است که در ایران حقوق پایه کفاف این نیازهای اساسی را نمی‌دهد.)

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز پس از تأکید بر حفظ جان و مال شهروندان به حق داشتن سرپناه و مسکن اشاره شده است. اصل سی و یکم قانون اساسی دسترسی به مسکن مناسب را حق هر خانواده‌ی ایرانی برشمرده است. در بند ۱۲ اصل سوم قانون اساسی آمده است که دولت جمهوری اسلامی ایران موظف به پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه است. بر اساس این بند، دولت‌ها در

اصلاح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

نظام جمهوری اسلامی ایران موظف هستند که مسکن مناسب با نیاز هر فرد و خانوادگی ایرانی را تامین کنند.

با وجود چنین قوانین و مقرراتی که به عنوان مبنای حق سرپناه برای شهروندان جامعه تدارک دیده شده است، اما عملاً بی‌سرپناهی و حاشیه‌نشینی بیش از گذشته در حال گسترش است و عملاً حق حیات افراد نادیده انگاشته شده است.

سراب خانه‌دار شدن

با وجود اینکه از بدو انقلاب همواره دغدغه‌ی خانه‌دار شدن برای مردم وجود داشته است، روال خرید خانه همچنان دشوار است تا حال حاضر که با این شرایط اقتصادی کشنده، افراد برای اجاره‌ی خانه نیز با مشکلات شدیدی روبه‌رو هستند. به طوری که عطای خرید خانه را به لقایش بخشیده‌اند و جز متمایل شدن به حاشیه‌ی شهرها و پذیرش انگ کپرنشینی و مشکلات آن چاره‌ی دیگری برای آن‌ها نمانده است.

از آنجایی که سرمایه از بخش تولید فرار کرده است و به طور انگل‌وار در حوزهی مسکن ریشه دوانده، خانه نیز همچون ماشین بدل به کالای لوکس شده است و همانند کالاهای ضروری دیگر همچنان در حال تجربه‌ی سیر صعودی افسارگسیخته‌ی قیمت‌هاست. این در حالی است که بسیاری از خانه‌ها خصوصاً در تهران خالی از سکنه هستند و بخش زیادی از این خانه‌ها شامل خانه‌های غیرمصرفی، لوکس و متراژبالاست که عملاً دست کارگران کم درآمد را از آن‌ها کوتاه کرده است. کارگری که باید بخش بزرگی از حقوقش را صرف سرپناه کند. این مساله باعث گسترش جمعیت حاشیه‌نشین در اطراف شهرهای بزرگ شده است. با این حال

دولتها به جای اینکه برای این جمعیت فکر چاره‌ای بیندیشند، دائماً در حال ایجاد کردن مانع بر سر راه حاشیه‌نشینان شده‌اند تا هیچ چاره‌ای برای آن‌ها وجود نداشته باشد.

بازار بی‌متولی مسکن و آینده‌ی نامعلوم

هرگاه که حرف مسکن و حق داشتن سرپناه برای همه‌ی شهروندان به میان می‌آید، ناخودآگاه همه‌ی انگشت‌ها به سمت دست‌های پشت‌پرده و مافیای مسکن نشانه می‌رود، بدون اینکه برای نمایش واقعی این چهره‌ها کاری صورت گرفته شده باشد. مخصوصاً در سال‌های اخیر که برخی از افراد با واسطه‌ی رانت و خرید و فروش مسکن توانسته‌اند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند و پول هنگفتی را به جیب بزنند.

در حالی که در دولت قبلی بحث طرح مسکن مهر وجود داشت که آن هم به دلیل ناپایداری سازه و دور از دسترس بودن، مشکلات عدیده‌ای را به وجود آورده است، دولت کنونی به کلی بازار مسکن را بدون متولی و نظارت رها کرده و هیچ اقدام سازنده‌ای را انجام نمی‌دهد.

حال با توجه به شرایط اقتصادی کشور و بالارفتن نرخ تورم، معیشت بسیاری از افراد خصوصاً حاشیه‌نشینان به نحو چشمگیری سقوط کرده است و به علت بی‌ملاحظگی ارگان‌های ذی‌ربط، وضعیت سرپناه و آینده‌ی خانواده‌ها را ابرهای تاریک نومیدی پوشانده است.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا باید امیدوار باشیم آنچه که در مورد آسیه پناهی، زن نابینا و فرزند معلولش و کپرنشین‌های چابهار اتفاق افتاد، دیگر پیش نیاید؟ پاسخ را باید در برنامه‌های عملی دولت‌های آینده بجوییم.

صلاح

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

۱۲ صفحه

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸

روزنامه کیهان

شماره ۱۵

پیر ۱۳۹۹

امام: مصادره و تصرف غیرشرعی اموال مردم شدیداً محکوم است



امریکا اعضای «ناتو» را دعوت به تحریم اقتصادی ایران کرد

بدریافت اقساط ۱۰۰ ماهه و بدون پیش پرداخت

آیت الله خراسانی:

خانه نخرید، همه را صاحب خانه می‌کنیم

حقوق ملت کرد فقط به خود

سیل اسلحه آمریکایی بسوی

خانه‌سازی در چهار نقطه تهران

دادگاه فدرال امریکا با اخراج دانشجویان ایرانی مخالفت کرد

رئیس کل بانک مرکزی

حذف بهره بانکی قطعی است

حمله شدید معین فر به کار تل‌های

جریانات فکرات هبات حسن نیت - مسالمان

شاید



اجتماعی

□ دانشگاهی که به خون کشیده شد



فریبرز کلانتری
روزنامه نگار

بیست و یک سال پس از ماجرای کوی دانشگاه، هنوز هم کسی به درستی نمی‌داند که چرا و چگونه در ۱۳۷۸ کوی دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده شد.

پس از آن واقعه، بنا به سنت قدیم ایرانی «هرکسی از ظن خود شد یار من»، بسیاری از مردان سیاست نهایت تلاش خود را کرده بودند تا چراغ قوه‌شان را به گوشه‌ای از اتاق تاریک حقیقت ببندازند تا داستان واقعیت را از آن جایی که خودشان ایستاده‌اند، برای افکار عمومی تعریف کنند و از آن جا که اصرار داشتند که همگان حقیقت را آن گونه که آنان تعریف می‌کنند، قبول کنند، به مرور زمان کتاب خاطرات بسیاری نگاشتند تا تاریخ نیز بر اساس داستان‌های آنان ساخته شود.

گویی همان قصه نانوشته میان سیاستمداران و توده که در هر کشوری پنهانی امضا می‌شود تا کار سیاست‌ورزان پیش برود، در ایران نیز پنهانی نوشته و امضا شده بود.

همان روزها محمد خاتمی، رئیس جمهور وقت، ترجیح داد تا نور چراغ قوه‌اش را به سمت قتل‌های زنجیره‌ای بگیرد تا ماجرای کوی دانشگاه را به همان قتل‌های مرموز مرتبط سازد. قتل‌هایی که به اعتقاد برخی، تندی عطر خون کشته‌شدگانش و سنگینی وزن سیاسی پیکر مقتولانش، فضای ابهام‌آلود آمیخته با ترسی را به وجود آورده بود تا به واسطه‌ی این شوک بزرگ، هیچ کس در خود جرات و جسارتی نبیند تا برای حل این

مسئله دهانش را حتی برای ادای کلمه‌ی چرا هم باز کند! هر چند برخی از سیاسیون نیز همین ترس فراگیر را، اصلی‌ترین دلیل پنهان ماندن علل قتل‌های زنجیره‌ای دانسته و با استناد به آن، سال‌ها بعد، از خیر پرسشگری برای پرت کردن دانشجویان از ساختمان کوی دانشگاه به داخل خیابان به راحتی گذشتند!

با این حال، گاهگاهی برخی از مدیران وابسته به حلقه‌ی قدرت، همچون مصطفی معین که مدت‌ها در دولت خاتمی عهده‌دار مقام وزارت علوم بود، بر بدیهیاتی اشاره می‌کنند که برای همگان واضح و مبرهن است. از جمله این که: «از طرفی وقتی شما احزاب گسترده، فعال و مقبولی نداشته باشید، که اکثریتی از جامعه عضو آن‌ها باشند، مطبوعات شما محدودیت داشته باشند و نتوانند مشکلات اجتماعی را بازتاب دهند و وقتی توده مردم به دانشگاه چشم امید دارند و می‌گویند شما در این جنبش اصلاح‌طلبی و تشکیل دولت اصلاحات موثر بوده‌اید، دانشگاه می‌شود نقطه بروز بحرآن‌ها».

او در حالی به توده مردم اشاره می‌کند که به واسطه‌ی تحصیلاتش در حوزه پزشکی، کوچک‌ترین سواد و تخصصی در حوزه علوم سیاسی نداشته و سال‌هاست که تنها به واسطه‌ی رانت سیاسی‌اش در جایگاهی که نباید نشسته است. به همین دلیل طبیعی است که او نداند که هانا آرت، جنبش‌های توتالیتار را سازمان‌های توده‌ای متشکل از افراد ذره ذره شده و جدا از هم بدانند که ویژگی آشکارشان این است که از فرد فرد اعضایشان، وفاداری تام و نامحدود، بی چون و چرا و دگرگونی ناپذیر می‌خواهند.

شاید به همین دلیل است که مصطفی معین ناخواسته در توصیف وفاداری تام و نامحدود خود این چنین می‌گوید: «در نهایت شما باید فضای دانشگاه را توجیه می‌کردید، دعوت به آرامش می‌کردید. از طرفی به عنوان وزارت علوم باید مدافع آرمان‌های جنبش اصلاح طلبی می‌بودیم. آرمان‌هایی که در

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

مواضع رییس دولت و وزیر علوم مشخص شده بود. اساس کار، برنامه تحول در ساختار آموزش عالی ایران بود، این که آموزش عالی در خدمت توسعه و پیشرفت کشور و در خدمت آرمان‌های اجتماعی و آزادی و مسئله دفاع از حقوق مردم قرار گیرد و از آن طرف مرتب بحران ایجاد می‌کردند.

این در حالی است که هانا آرنه سال‌ها پیش در کتاب توتالیتاریسم خود در تعریف از جنبش‌های توتالیتار چنین مواردی را به خوبی بررسی کرده و به آن پرداخته است و در نتیجه‌گیری از این جنبش‌ها چنین گفته بود: «در مقایسه با جنبش‌ها و احزاب دیگر، این درخواست، از سوی رهبران جنبش‌های توتالیتار حتی پیش از به قدرت رسیدن آن‌ها به عمل می‌آید. درخواست یاد شده، معمولا پیش از آن که کل سازمان کشور در عمل تحت فرمانروایی آن‌ها درآید، مطرح می‌شود و از این داعیه‌ی ایدئولوژیک آن‌ها مایه می‌گیرد که سازمان‌شان در زمان مقتضی، سراسر نوع بشر را در برخواهد گرفت. جنبش توتالیتار باید پس از تثبیت فرمانروایی توتالیتار، سازمان داده شود و شرایط رشد آن، باید به گونه‌ای ساختگی ایجاد شود تا وفاداری تام (مبنای روان‌شناختی چیرگی تام) امکان پذیر شود. چنین وفاداری را تنها می‌توان از انسان کاملاً انزوا یافته دید، انسانی که هرگونه پیوند اجتماعی با خانواده و دوستان و آشنایانش بریده شده است و تنها از طریق تعلق به یک جنبش و عضویت در حزب، احساس می‌کند که در این جهان جایی دارد».

هانا آرنه به پیامد ترفند ساده و ماهرانه‌ی «گناه همدستی» اشاره کرده و آن را این گونه تعریف می‌کرد که: «همین که فردی متهم می‌شد، دوستان پیشین او بی درنگ، به صورت سرسخت‌ترین دشمنانش در می‌آمدند. بستگان و دوستان متهم، برای نجات جان خودشان داوطلبانه علیه او گواهی می‌دادند و او را زیر رگبار نکوهش‌هایشان می‌گرفتند و بدین گونه، مدارک واهی علیه متهم را تأیید می‌کردند. این تنها راه اثبات قابل اعتماد بودن خودشان بود. آن‌ها می‌کوشیدند تا ثابت کنند که آشنایی و دوستی‌شان با متهم، تنها برای سردرآوردن از کارهای او و کشف خرابکاری‌های او به عنوان یک تروتسکیست، جاسوس بیگانه یا فاشیست بود».

شاید برای همین بود که ناطق نوری رقیب اصلی خاتمی در انتخابات ۷۸، نیز آگاهانه یا ناآگاهانه نهایت تلاش خویش را به کار می‌بندد که در به وجود آوردن چیرگی تام این جنبش توتالیتار نقش داشته باشد. برای همین نهایت تلاش خویش را به کار می‌برد تا چراغ قوه‌اش را به سمت داماد یکی از هم لباسی‌های خود یعنی آیت‌الله دستغیب، بگیرد. از این رو در جلد اول خاطرات خود این چنین می‌نویسد که: «ما همان زمان باید مسئولان آموزش عالی را محاکمه می‌کردیم که چرا به این مسئله دامن زدن یا استعفا دادند».

اما این ترفند «گناه همدستی» در جنبش توتالیتار همچنان ادامه می‌یابد تا سال‌ها بعد، هم داماد آیت‌الله دستغیب یعنی مصطفی معین، پاسخ ناطق را در کتاب «اصلاحات و تجربه دموکراسی در دانشگاه» این چنین پاسخ بدهد: «جواب من این است که شما در آن زمان رئیس مجلس (دوره پنجم) بودید و اکثریت قاطع مجلس نیز همفکران شما بودند. حق سوال، استیضاح و برکناری سریع وزیر را داشتید، چون اکثریت مجلس و قدرت اصلی با شما بود. ما یک ساعت در جلسه غیرعلنی صحبت

کردیم، دفاع کردیم، توضیح دادیم و شما بالاخره یا قانع شدید یا نشدید. اگر قانع شدید، که این حرف جایی ندارد و اگر قانع نشدید، چرا استیضاح نکردید؟».

و همین امر هم موجب می‌شود که مصطفی معین که از سوی داماد آیت‌الله است و از سوی دیگر هم وزیر علوم آیت‌اللهی دیگر، هم تلاش می‌کند چراغ قوه اش را به جایی بیاندازد که رئیسش انداخته است. برای همین در همان کتاب این چنین می‌گوید: «برای من از اول روشن بود حمله به کوی دانشگاه یک برنامه از پیش طراحی شده است، اصلا هیچ ابهامی ندارم چون بر اساس قرائن مشخص است؛ البته رویدادهای این ده سال هم این مسئله را تأیید کرده و مهر محکمی بر آن زده است. آخرین مورد آن هم در حمله به کوی در ۱۸ تیرماه سال ۸۸ رخ می‌دهد و گسترده‌تر از قبل هم روی می‌دهد و هیچ کس جلوگیری نمی‌کند. واقعه‌ی کوی دانشگاه قطعاً توطئه طراحی شده است و به نظر نمی‌رسد تنها به دلیل یک راهپیمایی مسالمت آمیز صورت گرفته باشد».

معین به واسطه جایگاهی که در دولت خاتمی داشته، با اصرار بر توهم توطئه‌ی دایی جان ناپلئونی رئیسش یعنی محمد خاتمی اصرار دارد تا ابعاد توهم توطئه را بزرگ‌تر سازد تا وفاداری‌اش بیشتر اثبات شود. شاید به همین دلیل است که چنین می‌گوید: «آقای خاتمی گفتند که ۱۸ تیر انتقام افشای قتل‌های زنجیره‌ای بود. من به بیشتر از این باور دارم، این که ۱۸ تیر یک انتقام جدی از دوم خرداد است و حداقل تاوان آن هم سقوط دولت اصلاحات است».

با این حال، داماد آیت‌الله همچون سیاستمداران دیگر، ترجیح می‌دهد که به طور مستقیم به هیچ گروه سیاسی یا هیچ آیت‌اللهی که در پی انتقام‌گیری از دولتی است که اتفاقاً آن روزها مکان کسب نانش نیز بود، اشاره‌ای نکند. چرا که به گفته‌ی آرنه «وفاداری تام، تنها زمانی امکان پذیر است که وفاداری، از هرگونه محتوای عینی تهی شود، تا مبدا بر اثر دگرگونی در محتوا، تغییری در نوع وفاداری پدید آید».

آرنه سال‌ها پیش با پرداختن به این ویژگی جنبش‌های توتالیتار مشخص کرده بود که: «هر یک از جنبش‌های توتالیتار به شیوه‌ی خویش کوشید خود را از شر هرگونه برنامه‌ی حزبی خلاص کند، برنامه‌هایی که محتوای عینی مشخصی داشتند و میراث مراحل تحول غیرتوتالیتار پیشین بودند. هر برنامه‌ای، هر چقدر هم که ریشه‌ای تنظیم شده باشد، اگر هدف سیاسی مشخصی را در برداشته باشد که داعیه فرمانروایی جهانی را بیان نکند، و هر برنامه‌ی سیاسی که به مسایلی به جز مسایل ایدئولوژیک قرن‌های آینده بپردازد، مانعی بر سر راه توتالیتاریسم به شمار می‌آید».

جالب آن که همین سیر تفکری را محسنی مدیر حراست دانشگاه تهران نیز داشته و با تأکیدی که بر شناسایی ماهیت این گروه دارد، باز هم چنین می‌گوید: «ما هیچ مورد تاریکی در ماهیت این‌ها نداشتیم و برای ما معلوم بود، ولی هیچ کس نمی‌خواست که ما دنبال ریشه‌یابی این قضیه برویم. مسئولیت ما محدود به داخل دانشگاه و برنامه‌ریزی این جریانات خارج از دانشگاه بود. ما به صورت اتفاقی با این‌ها برخورد می‌کردیم. مثلاً در همان حوادث ۱۸ تیر، دانشجویان عده‌ای را گرفتند و به مسجد دانشگاه آوردند. برای این که می‌دانستیم این اقدام جنجالی می‌شود برای دانشجویانی که آن‌ها را آوردند



ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

شر خواهد شد و بهانه‌ی جدی‌تری به این‌ها می‌دهند، گفتم به من تحویل بدهید، مگر من مسئول حراست نیستم؟ خیلی به وزارتخانه اعتماد داشتند. گفتند فقط به تو تحویل می‌دهیم. آن جا نماینده نهادهای دیگر هم بودند».

محسنی هم ترجیح می‌دهد به بخشی از ماجرا اشاره کند. برای همین ناخواسته به ماجرای تحویل گرفتن بسیجی‌ها اشاره کرده تا از نداشتن اختیار کامل در مجموعه زیرنظرش این چنین خبر دهد: «به ما تحویل دادند و ما ردشان کردیم و رفتند. چرا؟ چون ما مجوز احضار، بازجویی و نگهداری نداریم، ما ضابط هیچ نهادی نیستیم. حراست از نظر قانونی هیچ اختیاری ندارد، حتی یک بند قانونی پشتوانه هم برایش وجود ندارد. یک مصوبه در مجمع تشخیص مصلحت نظام در مورد حراست‌ها وجود دارد که این نهاد فعالیت می‌کند. برای همین ما نمی‌توانستیم برای ریشه‌یابی جریان‌های بیرون دانشگاه کاری کنیم. ضمن این که برای ما روشن بود و چیز پوشیده‌ای نبود. برای من روشن بود هر اتفاقی که در دانشگاه می‌افتد، از بیرون دانشگاه سازمان‌دهی می‌شود».

جالب آن که محسنی دانسته یا نادانسته به موردی اشاره می‌کند که هانا آرنه نیز سال‌ها پیش، در کتاب توتالیتاریسم خود به آن پرداخته است: «تبلیغات توتالیتار چندان هم بر پایه عوام‌فریبی استوار نیست، بلکه بیش‌تر مبتنی بر این آگاهی است که مصلحت به عنوان یک نیروی همگانی، تنها زمانی احساس می‌شود که ارگان‌های سیاسی استوار، خطوط ارتباطی ضروری میان فرد و گروه را برقرار سازند. در میان توده‌هایی که خصلت اصلی آن‌ها عدم تعلق به هر گونه ارگان اجتماعی یا سیاسی است، تنها هرج و مرج کامل منافع شخصی را باز می‌کند. در نتیجه، هیچ تبلیغ موثری بر مبنای مصلحت صرف، نمی‌توان انجام داد. تعصب شدید اعضای جنبش‌های توتالیتار، که از نظر شدت با بیشترین وفاداری اعضای احزاب عادی قابل مقایسه نیست، از فقدان مصلحت شخصی توده‌هایی مایه می‌گیرد که کاملاً برای قربانی کردن خودشان آماده‌اند. نازی‌ها ثابت کرده‌اند که یک شخص می‌تواند با شعار «وگرنه، نابود خواهیم شد»، کل جمعیت یک کشور را به جنگ کشاند...».

و جالب‌تر آن که معین نیز در کتاب «اصلاحات و تجربه دموکراسی در دانشگاه»، ناخواسته یا نادانسته همچون محسنی به این هرج و مرج کامل تاکید کرده و این چنین می‌گوید: «بازتاب فاجعه ۱۸ تیر و پیامدهای بعدی آن به نوعی سرکوب شد و دادخواهی دانشجویان به جایی نرسید و همه چیز در یک ریش تراش خلاصه شد. از یک طرف، سرخوردگی ناشی از خود قوه مجریه و دولت اصلاحات بود و از طرف دیگر، مشکلاتی به صورت‌های مختلف همراه با سرخوردگی در سطح جامعه مطرح بود که بازتابش در دانشگاه نشان داده می‌شد».

این در حالی است که این هرج و مرج کامل را می‌توان در همه گروه‌های سیاسی رقیب نیز مشاهده کرد. به طور مثال وقتی معین به دعوت از سوی قالیباف که ظاهراً در گروه سیاسی مقابل اوست، اشاره کرده و چنین می‌گوید: «سال ۷۹ آقای قالیباف مشغول به کار شد (بعد از آقای لطیفیان و بعد از واقعه ۱۸ تیر) و اتفاقاً از من دعوت کرد تا در دانشگاه پلیس سخنرانی کنم، به نوعی می‌خواست از پلیس اعاده حیثیت کند و من هم رفتم، به نقش و الگوی مطلوب پلیس اشاره کردم و بسیار هم موثر بود. در مجموع هدف و رویکرد اصلی ما

افزایش پویایی و نشاط فضای دانشجویی و دفاع از حرمت دانشگاه بود».

و یا زمانی که معین به دیدارش با هاشمی شاهرودی اشاره و به درآغوش گرفتن شاهرودی اشاره کرده و می‌گوید: «ایشان تازه کارش را در قوه قضاییه شروع کرده بود. خود ایشان اظهار تمایل کرد که با ما ملاقات داشته باشد و قرار شد آقای دکتر محمد فرهادی، وزیر بهداشت هم بیاید. آن جا رفتیم و دیدیم که همه چیز آماده است برای فیلمبرداری و گرم در آغوش گرفتن و صحبت کردن. به نظرم می‌خواستند به نوعی قوه قضاییه را از آن فاجعه مبرا کنند. این ملاقات در همان هفته‌های اول مسئولیت ایشان بود، به نظر من آقای شاهرودی واقع‌بینی و فکر روشن‌تری نسبت به مسائل دانشگاهی و فرهنگی داشتند».

در این میان، تنها معین و محسنی نیستند که ناخواسته به این هرج و مرج اشاره می‌کنند. بلکه غلامرضا ظریفیان معاون وزیر علوم دولت خاتمی، نیز در بخشی از همان کتاب از نیروی انتظامی دفاع می‌کند و چنین می‌گوید: «من باید اینجا از نیروی انتظامی دفاع کنم. الحق و الانصاف نیروی انتظامی و رئیس پلیس تهران با تغییراتی که پس از ۱۸ تیر و با رفتن آقای لطیفیان در آن روی داد، با آمدن آقای طلایی متحول شد. پلیس آمد و کنار دانشجویان قرار گرفت. خیلی جاها نصب شب با هم می‌رفتیم در جمع دانشجویان و می‌نشستیم روی زمین. دانشجویان هم دور ما حلقه می‌زدند. بنابراین از نتایج ۱۸ تیر این بود که نیروی انتظامی آمد کنار دانشجویان قرار گرفت و خیلی از بحرآن‌ها به خاطر همین رویکرد حل شد. اتفاقاً بعد از حادثه ۱۸ تیر شاید صدها بحران دیگر می‌توانست رخ بدهد که این ارتباط و تعامل میان وزارت علوم و دستگاه‌های دیگر نگذاشت این بحران‌ها شکل گیرند».

در واقع غلامرضا ظریفیان به اصرار می‌خواهد حوادث ۲۵ خرداد سال ۸۸، در دانشگاه تهران و کشته شدن تعداد بیشتری از دانشجویان در این دانشگاه را نادیده گرفته و به مخاطبان این‌گونه القا کند که نیروی انتظامی در ۷۸ بی‌تقصیر است.

این در حالی است که هانا آرنه نیز با بررسی رابطه میان هیتلر و استالین، با اشاره به اعترافات خروشفچ از لاپوشانی حقایق بیشتری به واسطه اعترافات او خبر داده و چنین توضیح می‌دهد: «ما برای دانستن این که استالین جنایت‌هایی را مرتکب شده بود، یا این مرد به اصطلاح «دیوانه وار» تصمیم گرفت که به هیتلر اعتماد کند، نیازی به سخنرانی محرمانه خروشفچ نداریم. او نسبت به هر کسی که می‌خواست و درصدد بود نابودش کند، به گونه‌ای موجه، بدگمان بود و این بدگمانی‌ها عملاً هر کسی را در بلندترین سطوح حزب و دولت در بر می‌گرفتند. او طبعاً به هیتلر اعتماد داشت، چرا که بد او را نمی‌خواست. اما در مورد قضیه نخست، اعترافات تکان‌دهنده خروشفچ که (بدین دلیل آشکار که شنوندگان او و خودش همگی در داستان حقیقی درگیر بودند) حقایق لاپوشانی کرده آن از حقایق آشکار شده‌اش بیش‌تر بود، این نتیجه تاسف‌بار را داشت که در نظر بسیاری از افراد (و البته پژوهشگرانی که عشق حرفه‌ای به منابع رسمی دارند) جنایت‌های گسترده رژیم استالین را تخفیف دادند، جنایتی که نه تنها شامل افترا زدن و قتل چند صد یا چند هزار شخصیت سیاسی و ادبی برجسته بود، که می‌شد پس از مرگ استالین از آن‌ها «اعاده حیثیت» کرد،

مصلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

بلکه نابودی میلیون‌ها مردم گمنامی را نیز در بر می‌گرفت که هیچ کس حتی خود استالین نیز، نمی‌توانست آن‌ها را مشکوک به فعالیت‌های «ضد انقلابی» بداند. خروشچف با افشای چند جنایت، جنایت کاری کل رژیم را پنهان کرد و درست علیه همین لاپوشانی و ریاکاری فرمانروایان کنونی روسیه - که همگی بر کشیدگان استالین هستند - است که نسل جوان‌تر روشنفکران امروزی روسی، تقریباً در حالت شورش آشکارند، زیرا آن‌ها هر چیزی را که باید درباره «تصفیه‌های توده گیر و تبعید و نابودی وسیع مردم» بدانند، آگاهی دارند».

در این میان، برای این دانشگاه پیر، که این روزها ۸۵ ساله است، تصاویری از رد پنجه‌های خونی دانشجویان روی دیوارها، رد خاک خونی شده دانشجویان کتک خورده‌ای که از سوی نظامیان روی زمین کشیده شده و به زور در ماشین‌ها چپانده می‌شوند و در و پنجره‌های شکسته شده و لاستیک‌های آتش گرفته در وسط دانشگاه چیزی جز مشتی خاطره نبوده و نیست. چرا که این نخستین بار نبود که کلاس‌های مرتب و ساکتش، به جبهه جنگی تبدیل شده بود که نظامیان با چکمه‌های خاک آلود و خونی خود در آن مانور نظامی می‌دادند.

دیوارهای سیمانی این دانشگاه، ۶۶ سال پیش درست در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ هم این اتفاق‌ها را تجربه کرده بود. آن زمان اما، دانشگاه تهران تنها موسسه مدرن آموزش عالی ایران بود و جامعه، هنوز با واژه مدرنیت غریب بود.

هر چند بعدها نیز در سال ۱۳۸۸، یعنی درست ده سال پس

از زمانی که قرار بود گفتگوی تمدن‌های محمد خاتمی درهای جهانیان را برای ایرانیان باز کند، باز هم دانشجویان در دانشگاه تهران به خاک و خون کشیده می‌شوند و جز درهای اوین، در دیگری برای‌شان گشوده نمی‌شود.

رسانه‌های وابسته به قدرت هنوز هم در سالگرد این اتفاق، در گفتگوهاشان با این مقام آگاه و آن مقام مسئول، نهایت زورشان را می‌زنند تا با تیتیر جنجالی دیگری، این بغض فروخورده را سرازیر کنند تا شاید سیاستمداران از شدت این فزاینده‌ها، بتوانند تخمین بزنند که چند سال دیگر زمان دارند تا از این سریر قدرت بهره مند شوند.

هانا آرنه سال‌ها پیش این را اثبات کرده بود که: «توتالیتاریسم در راس قدرت، همه استعدادها ناب را بدون هیچ اعتنایی به هواداری آن‌ها از جنبش، از سر کارها بر می‌دارد و به جای آن‌ها عقل‌باختگان و بی‌خردانی را می‌نشانند که همان بی‌عقلی و عدم آفرینندگی‌شان، بهترین تضمین وفاداری آن‌هاست».

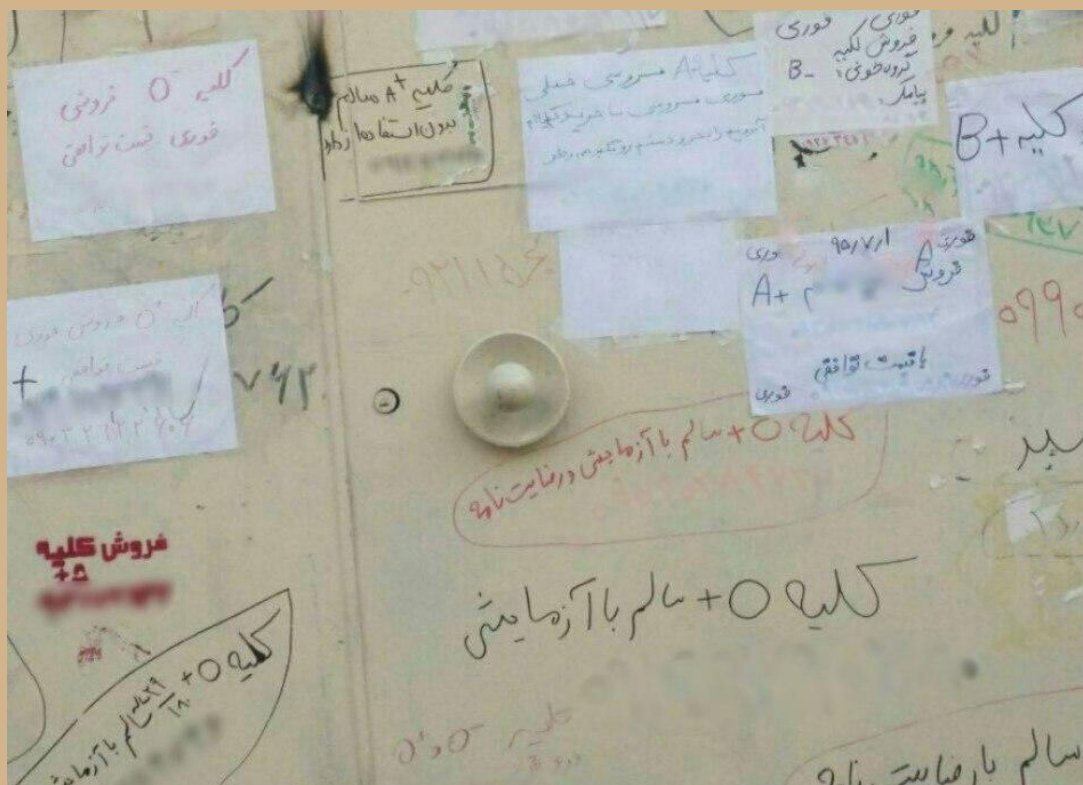
شاید برای همین است که هر روز، شاهد تولید صاحب نظرانی در عرصه‌ی سیاسی هستیم که نه تنها تخصصی در این حوزه ندارند، بلکه به واسطه‌ی تحصیل در حوزه‌های دیگر به اندازه کافی عقل باخته و بی‌خرد هستند که همین ویژگی‌شان برای بقای رهبرانشان کفایت کند.

اینجاست که سال‌ها پس از مرگ صادق هدایت همچنان به حرف او بر می‌خوریم که می‌گفت: «جایی که منجلا ب گه است دم از اصلاح زدن خیانت است. اگر به یک تکه آن انتقاد بشود قسمت‌های دیگرش تبرئه خواهد شد. تبرئه شدنی نیست. باید همه‌اش را درست محکوم کرد و با یک تیپا توی خلا پرت کرد. چیز اصلاح شدنی نمی‌بینم!».

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

عکس ماه



بدون شرح؛ تصویر اختصاصی خط صلح از منطقه شوش تهران، ۲۹ خرداد ۱۳۹۹

صالح

سالمندان و حقوق بشر

پرونده ویژه





اجتماعی

■ کمر نحیف بازنشستگان زیر فشار گران اقتصادی



معین خزانلی
روزنامه‌نگار

خط فقر سقوط کرده‌اند. این در حالی است که شرایط شکننده بازنشستگان با توجه به نیازهای ویژه‌ی سنی آن‌ها از جمله خدمات درمانی و مراقبتی افزون‌تر، نیازمند حمایت‌های بیشتری است، کاهش توان مالی این گروه از جامعه که حتی دیگر امکان بازگشت به کار مجدد را نیز ندارد، به طور مستقیم بر اوضاع سلامت جسمانی آن‌ها اثرگذار خواهد بود.

میان بازنشسته تا بازنشسته فرق است بر اساس آمارها زندگی چیزی نزدیک به هشت میلیون نفر در ایران مستقیم یا غیر مستقیم بر مبنای حقوق بازنشستگی می‌گذرد. این یعنی با احتساب جمعیت ۸۳ میلیونی برای کشور، دستکم ۱۰ درصد از این جمعیت برای ادامه زندگی و تامین مالی معاش خود به صندوق‌های بازنشستگی وابسته هستند.

در این میان اگر حساب صندوق‌های بازنشستگی کشوری و لشگری را جدا کرده و آن‌ها را تافته‌ای جدا بافته بدانیم، بیشترین جمعیت بازنشسته و مستمری بگیر در کشور زیر پوشش سازمان تامین اجتماعی قرار داشته و در اصطلاح بازنشستگان تامین اجتماعی خوانده می‌شوند؛ چیزی بیش از ۳ و نیم میلیون نفر.

تفاوت اصلی میان بازنشستگان کشوری و لشگری با بازنشستگان تامین اجتماعی البته نه در تعداد آن‌ها که در فرق فاحشی است که در میزان حقوق بازنشستگی دریافتی خود دارند. بر همین اساس در حالی که میانگین حقوق بازنشستگان کشوری در سال گذشته (۹۸) دو میلیون و ۹۰۰ هزار تومان و بازنشستگان لشگری سه میلیون و ۳۰۰ هزار تومان بوده و میانگین حقوق تعیین شده برای آن‌ها در سال جاری نیز به ترتیب سه میلیون و ۸۰۰ و چهار میلیون و ۲۰۰ است؛ این رقم برای بازنشستگان تامین اجتماعی در سال گذشته یک میلیون و ۴۰۰ هزار تومان بوده و انتظار می‌رود که در سال جاری نیز به نزدیک دو میلیون تومان برسد.

از این رو اگرچه با توجه به نرخ ۴۱ درصدی افزایش تورم در سال جاری و هزینه سبد معیشت خانوار (این نرخ در سال جاری نزدیک به ۵ میلیون تومان تعیین شده) حقوق میانگین بازنشستگان کشوری و لشگری نیز کمتر از این رقم است اما تفاوت آن با رقم پایه برای بازنشستگان تامین اجتماعی تفاوت

بازنشستگان در ایران روزهای پرتلاطمی را می‌گذرانند؛ از زندانی شدن در خانه به دلیل شیوع ویروس کرونا تا ممنوعیت دیدار با فرزندان و اقوام. اما در شرایطی که شیوع این ویروس دخل و خرج شاغلان را نیز تحت تاثیر قرار داده و با اثرگذاری بر وضعیت اقتصادی، جمعیتی را به تعداد فقرای کشور افزوده است؛ این کمر بازنشستگان است که زیر بار افزایش قیمت‌ها خم‌تر از آن چه که بود شده است. جمعیتی که بر اساس آمارها دستکم ۵ و نیم میلیون نفر را شامل می‌شوند علیرغم ۳۰ سال کار و تلاش، به قول خودشان اما «در این آخر عمری» به جای استراحت و وقت گذراندن با نوه و عروس و داماد، این فکر دخل و خرج است که ذهن خسته‌ی آن‌ها را به شدت مشغول خود کرده است.

اگرچه شاید بتوان کرونا را آخرین ضربه بر پیکر نحیف اوضاع مالی بازنشستگان دانست اما آن چه که ضربه‌ی کاری‌تر را بر آن وارد کرد گران شدن قیمت بنزین در آبان ماه سال گذشته بود. در همین زمینه گروه اتحاد بازنشستگان که از شماری از بازنشستگان تامین اجتماعی، کشوری، لشگری و فولاد تشکیل شده آذر ماه سال پیش با صدور بیانیه‌ای گران شدن قیمت بنزین و تاثیر آن بر گران شدن دیگر کالاها و خدمات را به مانند «آواری بر سر بازنشستگان» دانسته بود.

تنها نگاهی به آمارهای افزایش تورم، هزینه‌ی سبد خانوار و در نتیجه افزایش روز افزون خط فقر در ماه‌های اخیر نشان می‌دهد که این پیش بینی تا چه حد درست بوده است. پیش از این در اردیبهشت ماه سال گذشته مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی در ایران با انتشار گزارشی، بازنشستگان را در کنار افراد تحت پوشش کمیته امداد به همراه کارگران به عنوان گروه‌هایی معرفی کرده بود که به طور مطلق به زیر

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

از زمین تا آسمان است.

۲۱ درصد افزایش یعنی هیچ!

شورای عالی کار در روزهای پایانی فروردین ماه سال جاری پس از بیش از یک ماه تاخیر و بدون جلب نظر نمایندگان کارگران در شورای عالی کار و علیرغم مخالفت آن‌ها با تعیین رقم یک میلیون و ۸۵۰ هزار تومان به عنوان نرخ پایه و حداقل حقوق کارگران صرفاً با افزایش ۲۱ درصدی حقوق پایه کارگران برای سال ۹۹ موافقت کرد. این بدان معنی است که با احتساب حق سنوات، مسکن، حق اولاد، همسر و غیره حقوق یک کارگر معمولی به دو میلیون و ۸۰۰ هزار تومان در ماه می‌رسد.

علت مخالفت کارگران با این مبلغ جدای از ناهماهنگی آن با واقعیت‌ها و شرایط اقتصادی جامعه، عدم رعایت ماده ۴۱ قانون کار بود. بر اساس این قانون شورای عالی کار موظف است میزان حداقل مزد کارگران را هر ساله با توجه به «درصد تورمی که از طرف بانک مرکزی جمهوری اسلامی اعلام می‌شود» به گونه‌ای تعیین کند که هزینه‌های «زندگی یک خانواده متوسط را که توسط مراجع رسمی اعلام می‌شود»؛ تامین نماید. حال آن که رقم تعیین شده از سوی شورای عالی کار با نرخ اعلامی از سوی بانک مرکزی (۴۱ درصد در پایان سال ۹۸) و نرخ هزینه سبد معیشت خانوار (۵ میلیون تومان) به هیچ وجه همخوانی ندارد.

این حداقل مزد کارگران از آن جهت مهم است که بر اساس ماده ۱۱۱ قانون تامین اجتماعی حداقل حقوق بازنشستگان و مستمری بگیران این سازمان نباید از حداقل نرخ دستمزد تعیین شده برای کارگران کمتر باشد. به این معنی که نرخ پایه دستمزد مستمری بگیران و بازنشستگان تامین اجتماعی نیز در سال جاری همان یک میلیون و ۸۵۰ هزار تومان است. با این تفاوت که این رقم برای بازنشستگان تامین اجتماعی و مستمری بگیرانش با اضافه کردن حق اولاد، مسکن، همسر و غیره تنها به دو میلیون تومان می‌رسد.

روشن است که این رقم به هیچ وجه در شرایط امروز اقتصاد ایران کفاف هزینه‌های بازنشستگان و مستمری بگیران را نمی‌دهد. ضمن این که اساساً همین افزایش دستمزد نیز هنوز، تا هنگام نگارش این مطلب (۲۴ خرداد ۹۹)، عملی نشده است. این در حالی است که مصطفی سالاری مدیر عامل سازمان تامین اجتماعی چندی پیش وعده داده بود که افزایش حقوق مستری بگیران و بازنشستگاه تحت پوشش این سازمان پس از تصویب دولت در آخر خرداد ماه سال جاری پرداخت شد.

اما بازنشستگان تامین اجتماعی و مستمری بگیران می‌گویند چگونه است که نرخ تورم در پایان سال گذشته با توجه به آخرین آمار بانک مرکزی ۴۱ درصد افزایش یافته اما افزایش میزان حقوق آن‌ها تنها نصف این رقم است؛ که آن هم هنوز پرداخت نشده است. این بدان معنی است که دستکم بازنشستگان تامین اجتماعی مجبور هستند برای چندمین بار از هزینه‌های خود در راستای برقراری تعادل میزان درآمدها بکاهند تا جایی که احتمالاً دستمزد آن‌ها صرفاً توان پرداخت هزینه‌های بسیار پایه‌ای و ابتدایی مانند اجاره خانه و هزینه خدمات آب و برق و گاز و تلفن را خواهد داشت.

مشکل چیست؟

در حالی که بر اساس ماده ۴۱ قانون کار نرخ سبد معیشت و نرخ تورم دو عامل اصلی برای تعیین حداقل دستمزد کارگران

که به طور مستقیم بر تعیین حداقل دریافتی بازنشستگان تامین اجتماعی اثر دارد، هستند؛ اساساً در سال جاری هیچ توجهی به این دو نرخ نشده و علیرغم تورم ۴۱ درصدی حداقل نرخ دستمزد تنها ۲۱ درصد افزایش یافته است.

از سوی دیگر اگرچه ماده ۱۱۱ قانون تامین اجتماعی به صراحت اعلام کرده که حداقل پایه حقوق مستمری بگیران و بازنشستگان این سازمان نباید کمتر از نرخ تعیین شده برای حداقل دستمزد کارگران باشد، همان افزایش ۲۱ درصدی نیز برای بازنشستگان این سازمان در عمل اجرا نشده است. علی اصغر بیات رییس قانون عالی کارگران بازنشسته و مستمری بگیر تامین اجتماعی خود با اشاره به عدم رعایت قانون در این زمینه ۱۷ خرداد ماه جاری از بی‌توجهی مسئولان و دولت به «فشارهای کمرشکن اقتصادی و کوچک شدن سفره بازنشستگان و مستمری بگیران» انتقاد کرده بود.

علی دهقان کیا رییس قانون بازنشستگان و مستمری بگیران تامین اجتماعی نیز اواسط خرداد ماه در همین زمینه با اشاره به عدم اجرای قانون از سوی شورای عالی کار گفته بود: «پیشنهاد ما صرفاً اجرای ماده ۴۱ قانون کار است و این هیچ گونه نگرانی برای فردی ایجاد نمی‌شود.» به گفته او رقم پایه دستمزد بازنشستگان و مستمری بگیران تامین اجتماعی در سال جاری باید دستکم به دو میلیون و ۸۰۰ هزار تومان برسد. او همچنین با اشاره به عدم اجرای همسان سازی حقوق میان بازنشستگان تامین اجتماعی و دیگر بازنشستگان (بازنشستگان کشوری و لشگری)، اجرای قانون (اجرای توامان ماده ۴۱ قانون کار و ماده ۱۱۱ قانون تامین اجتماعی) را تنها راهی دانسته بود که تبعیض موجود میان بازنشستگان تامین اجتماعی با دیگر بازنشستگان را از میان می‌برد. چرا که حتی با افزایش رقم پایه به دو میلیون و ۸۰۰ هزار تومان باز هم این رقم دستکم نیم میلیون تومان از میانگین حقوق بازنشستگان کشوری کمتر خواهد بود.

سازمان تامین اجتماعی عمل نکردن دولت به تعهداتش در برابر این سازمان را دلیل اصلی ناتوانی خود در افزایش حقوق اعضای خود عنوان کرده است. بر اساس گزارش‌ها دولت هزاران میلیارد تومان به این سازمان بدهکار است و هنوز بدهی خود را صاف نکرده است.

از سوی دیگر بر اساس آخرین گزارش سازمان تامین اجتماعی «شاخص پشتیبانی» این سازمان در شرایط فوق بحرانی به سر می‌برد. به این معنی که در شرایطی که این شاخص باید حداقل ۶۳۷ باشد تا سازمان بتواند تعهدات مالی خود را عملی سازد؛ شاخص مورد نظر در شرایط فعلی ۴۶۶ رسیده و این به آن معنی است که حتی رقم در نظر گرفته از سوی دولت برای تخصیص به بازنشستگان تامین اجتماعی در بودجه امسال (۵۰ هزار میلیارد تومان) نیز کفاف تعهدات مورد نظر سازمان را نخواهد داد. (۱)

این بحث‌ها و رقم بازی‌ها و متهم کردن دولت از سوی مدیران تامین اجتماعی در حالی است که در میانه آن‌ها، این کمر بازنشستگان، به ویژه بازنشستگان و مستمری بگیران تامین اجتماعی است که زیر بار فشار اقتصادی خیم‌تر از آن چه هست خواهد شد.

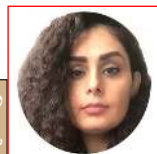
صالح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰



اجتماعی

■ راه‌های امروزی برای تکریم موسپیدان



روناک فرجی
شاعر و مترجم

چالش بزرگ قرن بیستم «زنده ماندن» بود، در حالی که در قرن حاضر چالش اصلی «بهبود کیفیت زندگی» در سه حیطه مهم؛ جسمی، روانی و اجتماعی است. در قرن بیست و یکم، قری که امید به زندگی برای افراد جهان از مرز ۶۶ سال گذشته است، بر اساس برآورد سازمان جهانی بهداشت تا سال ۲۰۳۰ جمعیت سالمندان در جهان به ۱۶ درصد و در ایران به ۱۷.۵ درصد خواهد رسید و تا سال ۲۰۵۰ تعداد سالمندان در جهان به ۲ میلیارد نفر خواهد رسید. به عبارتی هر سال حدود ۵.۲ درصد به جمعیت پیر جهان افزوده می‌شود و با توجه به افزایش شمار سالمندان، لزوم توجه به کیفیت زندگی آنها بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند.

اما جمعیت پیر یا سالمندان به چه کسانی گفته می‌شود؟

سالمندی یک امر نسبی بوده و ورود به آن برحسب زمان و مکان متفاوت است، سالمندی فرآیندی زمانی است اما طبق نظر سازمان بهداشت جهانی سالمندان به ترتیب در سه گروه

سنی جای می‌گیرند:

– سالمند جوان؛ ۶۰-۷۴ سال

– سالمند؛ ۹۰-۷۴ سال

– سالمند پیر؛ ۹۰ سال به بالا

دوره‌ی سالمندی آخرین دوره‌ی حیات آدمی است و با گذشتن سن انسان از ۶۰ سالگی آغاز می‌شود. سالمندی سبب بروز تغییراتی در انسان از جمله تغییر در توانایی جسمی، روحی و ادراکی و روابط اجتماعی یک انسان را در طول زمان نمایان می‌کند. سالمندان به موازات افزایش سن، دچار تحولات جسمی و روانی متعددی می‌شوند که معمولاً کاملاً متفاوت با احوالات دوران جوانی و میانسالی‌شان است.

هدف از زندگی سالمندان فقط داشتن عمر طولانی و زنده بودن نیست، بلکه نوع و کیفیت زندگی آنها نیز مهم است. از این رو بالا بردن کیفیت زندگی سالمندان در ابتدا نیازمند داشتن اطلاعات جامع در مورد کیفیت زندگی آنها است.

حفظ کرامت و احترام

در سال‌های پایان زندگی، مفهوم کرامت، به یک مفهوم ذهنی تبدیل می‌شود و به احساس شایستگی مربوط و تحت تاثیر موقعیت‌ها یا اعمال دیگران قرار می‌گیرد. به‌طور کلی مفهوم کرامت به دو شکل تعریف می‌شود: شکل نخست کرامتی است که به هر فرد به ارث می‌رسد و تحت عنوان «حس شخصی» وجود دارد و در هیچ شرایطی از بین نمی‌رود، شکل دوم کرامتی است که به شرایط مربوط به سالمندی یا بیماری است که با تضعیف و یا تهدید جنبه‌های فردی و اجتماعی به‌وجود می‌آید که می‌تواند کرامت فرد را تحت تاثیر قرار دهد.

مقصود از اخلاق در قبال سالمندان، فقط این نیست که در اتوبوس یا مترو جای خود را به آنها بدهیم، مهم‌تر از این‌ها

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

احترام عمیق و آشکار به کرامت انسانی و چگونگی زیست آنها به عنوان سالمند است.

از عوامل ارتقادهنده احساس کرامت در سالمندان: احترام، برقراری ارتباط مناسب، رعایت حریم خصوصی و رازداری، حفظ استقلال و ارائه مطلوب، مکان و سرپناه مناسب، خدمات اجتماعی و بهداشتی و خدماتی دیگر از این دست است. از طرف دیگر عوامل تهدیدکننده کرامت در سالمندان شامل: بی‌احترامی به آنان و برقراری ارتباط نامطلوب، نادیده گرفتن نیازهایشان به استقلال و تصمیم‌گیری، سپردن آنها به خانه سالمندان و دور کردنشان از محیط خانه و خانواده و ارائه نامناسب خدمات، نداشتن حریم خصوصی، ناتوانی در انجام فعالیت‌های روزمره، بازنشستگی و وابستگی اقتصادی می‌شوند.

گاه افراد در هم‌صحبتی و همراهی با سالمندان کلامشان را حفظ نمی‌کنند و برای صحبت‌هایشان ارزش قائل نیستند و این سالمندان را دچار انزوا، احساس طردشدگی و جدی گرفته نشدن می‌کند. گاه شاهد فریاد کشیدن بر سر پدر یا مادر سالخورده در اثر غفلت از انجام کاری یا دعوا بر سر تصاحب اموال والدین هستیم. لحظه‌شماری برخی فرزندان هنگامی که به اجبار نگهداری پدر و مادر سالخورده خود را بر عهده گرفته و با اندک تأخیر فرزند دیگر برای بردن مادر از خانه‌اش بی‌تاب می‌شوند، یا پیرزن سالخورده‌ای که در خانه دخترش به اجبار ساکن شده اما ثمره زندگی او حالا از نشان دادن مادر در میهمانی دوستانه خود طفره می‌رود و آن را کسر شأن خود می‌داند از دیگر موارد مشابه هستند.

بر اساس گزارش سازمان بهزیستی کشور، خشونت روانی به عنوان یکی از مهم‌ترین خشونت‌های رایج در سالمند، آزاری شامل مصادیقی همچون بی‌احترامی لفظی مداوم، اذیت و آزار، تهدیدهای متداول مانند دوست نداشتن سالمند، مورد پسند نبودن، دشنام دادن، تمسخر و استهزاء سالمند در جمع، ممنوعیت برقراری ارتباط با دیگران، بی‌توجهی نسبت به نیازهای جسمانی، اجتماعی و روانی سالمند است که سلامت روانی آنها را به مخاطره می‌اندازد و موجب بروز احساساتی همچون، بی‌میلی به زندگی، سرزنش خود، نداشتن اعتماد به نفس و نگرش مثبت، احساس یأس، ناامیدی و درماندگی، ترس از مردم، اضطراب، احساس گناه، احساس حقارت، احساس عدم شایستگی و خود ارزشمندی و نهایتاً کناره‌گیری سالمندان می‌شود.

نقص کرامت فردی به اختلال در کیفیت زندگی منجر می‌شود، بنابراین بسیار لازم است که بیش از پیش به سالمندان توجه و محبت ابراز کنیم تا احساس سربار یا اضافی بودن نکنند. باید زمانی را به آنها علیرغم مشغله زیاد و یا خستگی اختصاص داد و همچنین در تصمیمات مهم زندگی با آنها مشورت کنیم و در صورت لزوم از تجارب مفیدشان بهره ببریم.

رفتار اجتماعی

امروزه سالمندی در کشورهای غربی یک رویداد مثبت در زندگی به‌شمار می‌آید که باید با سلامتی، امنیت و مشارکت اجتماعی سالمندان همراه باشد. از این‌رو سازمان جهانی بهداشت افزایش مشارکت اجتماعی سالمندان را به عنوان

راهکاری موثر در مقابل نگرانی جوامع از پدیده سالمندی پیشنهاد کرده است. مشارکت اجتماعی فرایند مداخله آگاهانه، داوطلبانه و گروهی افراد با توجه به علایق‌شان در فعالیت‌های اجتماعی است. اگر سالمندان در روابط اجتماعی‌شان با خانواده، دوستان، بستگان و همکاران حمایت دریافت کنند و بدانند هم‌صحبتی دارند، بسیار در حفظ سلامتی‌شان موثر است و طبق نظر پزشکان علایم آلزایمر را دیرتر از افراد منزوی و گوشه‌گیر از خود نشان می‌دهند. بهترین راه حفظ بهداشت روانی و اجتناب از افسردگی که مشخصه سنین بالا است، ادامه فعالیت‌های اجتماعی است، انزوای اجتماعی و به فکر فرو رفتن، محتمل‌ترین راه ایجاد افسردگی و زوال عقل است. بنابراین هر نوع فعالیت اجتماعی که منجر به فعالیت و گفتگو با افراد باشد اعم از پیاده‌روی، خرید، ورزش دسته‌جمعی، مهمانی، پیک‌نیک و مسافرت می‌تواند فعالیت اجتماعی سالمند را در موقعیتی خوب و نسبت رضایت‌مندی سالمندان را ارتقا بدهد. معمولاً با افزایش سن و افزایش مشکلات جسمی و روانی، دستیابی به درجات بالاتری از رضایت از زندگی نیز دشوار می‌شود، در این بین نحوه زندگی سالمندان نقش مهمی در رضایت‌مندی آنها ایفا می‌کند. به نظر می‌رسد عوامل اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، وضعیت رضایت از زندگی را تحت الشعاع قرار می‌دهند. در تحقیقات محققین این حوزه، میانگین نمره رضایت از زندگی در گروه سالمندان ساکن منازل به طور معناداری بیشتر از گروه سالمندان مقیم خانه‌ی سالمندان بود. شوربخانه این‌روزها فرزندان به دلیل شرایط سخت اقتصادی و نداشتن فضا و توان مناسب برای نگهداری والدین خود در دوران سالمندی، آنها را یا در خانه‌هایشان با یک پرستار تنها می‌گذارند و یا آنها را به خانه‌ی سالمندان می‌فرستند. رنج نادیده گرفته شدن و تنهایی برای بسیاری از سالمندان درد جانکاهی است و این حس را در آن‌ها تقویت می‌کند که ناتوان و طرد شده‌اند. بسیاری از سالمندان این رنج را تجربه می‌کنند چرا که به دنبال بازنشستگی، ترک منزل توسط فرزندان، فوت یکی از زوجین و ابتلاء به برخی بیماری‌های جسمی و روانی علی‌رغم میل باطنی‌شان دامنه‌ی ارتباطشان با افراد و جامعه کمتر می‌شود و آنها بیش از هر دوره‌ای احساس سرباری، تنهایی و ناتوانی می‌کنند.

حسام‌الدین علامه، سرپرست دبیرخانه‌ی شورای ملی سالمندان کشور در گفت‌وگو با خبرگزاری فارس، با اشاره به اینکه شاخص‌های بومی سالمندآزاری و عدم تکریم آنها هنوز در کشور تعریف و تدوین نشده است، گفت: «هیچ پیمایشی تا به حال در کشور درباره‌ی سالمندآزاری انجام نشده و باید جنبه‌های حقوقی مختلف مربوط به سالمندی در حوزه خانواده و مراکز نگهداری سالمندان همچنین در خصوص حضورشان در فضاهای اجتماعی را رصد کنیم چرا که بدون انجام فعالیت‌های اجتماعی، آموزشی و فرهنگی، نمی‌توان به ابعاد قانونی پرداخت».

به عنوان سخن پایانی، باید در نظر گرفت حفظ کرامت و احترام به سالمندان، به عوامل و شرایط مختلفی بستگی دارد و تنها به برخی رفتارهای روزمره و کلیشه‌ای که در جوامعی چون ایران بسیار مرسوم است، خلاصه نمی‌شود.

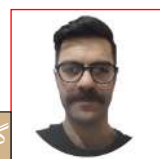


ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰



گفتگو

■ حسام الدین علامه؛ سازمان ملی سالمندی در کشور نداریم



گفتگو از سیامک ملامحمدی

شهر اصفهان» است در تیرماه منتشر شود. بنا به گفته‌ی دکتر علامه که خواهان توجه بیشتر سازمان برنامه و بودجه به امری سالمندی است، این کتاب و این امر می‌تواند الگویی برای سایر استان‌ها بشود. حسام‌الدین علامه همچنین می‌گوید که باید بتوان در فرصت پنجره‌ی جمعیتی و تا زمانی که وضعیت سالمندی به بحران بدل نشده، در ده تا بیست سال پیش رو زیرساخت‌هایی فراهم بشود تا «وقتی که آن بیرون زدگی هرم جمعیتی که الان در سنین میان‌سالی است به سنین سالمندی رسید، کشور بتواند بدون مشکل با نهایت منزلت به جامعه سالمندی خدمت ارائه بدهد».

مشروح گفتگو با حسام‌الدین علامه، رئیس دبیرخانه شورای ملی سالمندان کشور با ماهنامه خط صلح در ذیل از نظر تان می‌گذرد:

● با توجه به کاهش نرخ رشد جمعیت در ایران انتظار می‌رود نسبت جمعیتی سالمندان در کشور افزایش یابد. آیا تعریف مشخصی برای «سالمند» وجود دارد؟ و آیا برای سالمندی تعریف حقوقی مشخصی در قوانین در نظر گرفته شده است؟

تعریف سالمندی براساس معیار فعلی سازمان جهانی بهداشت شصت سالگی است. منتهی این تعریف قراردادی و اعتباری است که می‌تواند به صورت منعطف در کشورهای مختلف فرق بکند. مثلاً در کشورهای آفریقایی که معمولاً امید به زندگی کمتری وجود دارد، سن بالای پنجاه و پنج سالگی به عنوان سن سالمندی است و در کشورهای توسعه یافته سن شصت و پنج سالگی و به صورت متوسط در جهان سن شصت سالگی. در ژاپن داده‌هایی وجود دارد که محققان‌شان به خاطر افزایش کارایی، اعتماد جامعه‌ی سالمندی و کارآمدی‌شان در بحث کسب و کار و اقتصاد، سن بالای هفتاد سالگی را توصیه کرده‌اند که به عنوان سن سالمندی در نظر گرفته شود. چون این تعریف و درنظر گرفتن هفتاد سالگی، به سال‌های کار و

امر سالمندی متولی مشخصی ندارد و باید ساختاری پویا و منعطف به وجود بیاید تا دستگاه‌ها با برنامه‌های دراز مدت، میان مدت و کوتاه مدت برای ارتقای تکریم و منزلت سالمندی و فرهنگ‌سازی در این حوزه فعال شوند. این‌ها سخنان دکتر حسام‌الدین علامه، رئیس دبیرخانه شورای ملی سالمندان کشور است. او ضمن تفکیک دو امر سالمندی فردی و سالمندی جمعیت می‌گوید که «افزایش تعداد سالمندان امری مطلوب است اما افزایش درصد سالمندان امری نامطلوب است». ماهنامه خط صلح در این شماره و با تمرکز بر امر سالمندان به سراغ دکتر علامه رفته است. حسام‌الدین علامه مدتی را مدیر کل فرهنگی معاونت فرهنگی و دانشجویی وزارتخانه بهداشت بوده و سابقه فعالیت دانشجویی در جایگاه دبیر انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی را دارد.

در این گفتگو، رئیس دبیرخانه شورای ملی سالمندان با توضیح «سامانه محیط دوستدار سالمند» از پایلوت شدن شهر اصفهان برای این موضوع خبر داده و می‌گوید که «یک مطالعه تطبیقی شاخص‌های دوستدار سالمند و فرآیند اجرایی تبدیل شدن به شهر دوستدار سالمند با همکاری دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، بهزیستی اصفهان و شهرداری تهران با مدیریت دبیرخانه شهرداری اصفهان به وجود آمده» و قرار است کتاب این تحقیق که «شامل مطالعه تطبیقی، تعریف محیط دوستدار سالمند، شاخص‌های محیط دوستدار سالمند و چگونگی فرآیند پایلوت طرح محیط دوستدار سالمند در پنج منطقه مختلف

خط صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

تولید و فعال بودن در عرصه اقتصاد کمک می‌کند. بنابراین این یک امر قراردادی است. در کشور ما عموماً سن بالای شصت سالگی ملاک قرار می‌گیرد. البته دستگاه‌هایی در کشور هستند که سن شصت و پنج سالگی را ملاک قرار می‌دهند. منتهی دبیرخانه شورای ملی سالمندی سن شصت سالگی را طبق تعریف جهانی به عنوان سن سالمندی قرار داده است.

● با توجه به تعریفی که ذکر کردید، از نظر آماری جمعیت سالمندان در ایران چقدر اعلام شده و یا برآورد می‌شود؟

بعضی از داده‌های ما داده‌های مبنا هستند. شما می‌تواند به صورت روزانه آمار ملی را داشته باشید. سازمان‌های مختلف ثبت احوال و مرکز آمار فعالیت دارند. بنا بر آمار، حدود هشت میلیون و چهارصد هزار سالمند در کشور وجود دارد.

● برخلاف بسیاری از تصورات ناسنجیده که سالمند را سربار جامعه می‌پندارند، صاحب نظران سالمند را یک «سرمایه اجتماعی» می‌دانند. نظر شما در این خصوص چیست؟

لازم است توضیح بدهم که ما یک سالمندی فردی داریم و یک سالمندی جمعیتی. در مقوله سالمندی فردی افزایش تعداد سالمندان بدون در نظر گرفتن وزن آن‌ها نسبت به سایر گروه‌های سنی و به عبارتی بدون در نظر گرفتن درصد سالمندان نسبت به سایر گروه‌های سنی مورد توجه قرار می‌گیرد. مقوله‌ی سالمندی فردی امر بسیار مبارکی است. یعنی هر چه قدر امید به زندگی افزایش پیدا کند، هر چه قدر تعداد سالمندانی که به این مرحله از زندگی رسیده‌اند بیشتر باشد و در حقیقت هر چه قدر سالمندی فردی افزایش پیدا بکند برای یک جامعه امر مبارکی است. این امر محصول پیشرفت دانش بشر مخصوصاً در حوزه‌ی سلامت و سبک زندگی و پیشرفت رفاه و ارتقای خود مراقبتی سالمندی و به عنوان محصول توسعه و رفاه محسوب می‌شود. آن چیزی که بعضی وقت‌ها تحت عنوان بحران از آن نام برده می‌شود یا موجب هراس سیاست‌گذاران می‌تواند باشد، بحث سالمندی جمعیتی یک کشور است.

در بحث سالمندی جمعیتی، ما با درصد و وزن گروه سالمندان نسبت به سایر گروه‌ها طرف هستیم. یعنی آن چه که آن‌جا خودش را نشان می‌دهد، کاهش نرخ مولید است که متاثر از کاهش ازدواج و تعداد فرزندآوری خانواده‌ها، مشکلات مربوط به ناباروری و مشکلات مربوط به مهاجرت زیاد به خارج از کشور است. این مسئله است که نامطلوب است. این که درصد افراد زیر پانزده سال در جامعه کم می‌شود. تعداد به دنیا آمدن بچه‌ها کم می‌شود و رشد جمعیت کاهش پیدا می‌کند. و باعث می‌شود که تعداد آن جمعیت سالمند فردی به چشم بیاید. یعنی چون جایی تولد فرزند را کم داریم، وزن و درصد سالمندان بالا می‌رود و این امر مطلوبی نیست. این ربطی به افزایش عمر یک سالمند و تعداد آن‌ها ندارد. افزایش تعداد سالمندان امری مطلوب است. افزایش درصد سالمندان امری نامطلوب است.

اما در مورد بحث سربار خواندن سالمندان. سالمندی یک مرحله از زندگی است. نکات مثبت فراوانی هم دارد. این سالمند سال‌های سال در خدمت تولید جامعه بوده و در فرصت پنجره جمعیتی برای اقتصاد عامل مولد و عامل تولید بوده است. به عبارتی هر آن چه که خود ذخیره کرده است را دارد مصرف می‌کند. کاشته است که الان دارد برداشت می‌کند. این بخشی

از زندگی است. جامعه نسبت به فرد سالمند این دین را دارد که شرایط بهینه و مناسب را برای این مرحله از زندگی او فراهم بکند. ضمن این که سالمند واجد تجارت بسیار ارزشمندی است که هم در حوزه‌ی کاربردی، هم در حوزه‌ی دانشی قابل استفاده است. در مسائل اجتماعی و فرهنگی، سالمند یک سرمایه ارزشمند برای ارزش‌ها، سنت‌ها و به عنوان یک سرمایه فرهنگی اجتماعی هم مورد توجه است. از این رو این حرف که سالمند، سربار است، امری کاملاً اشتباه است. چنین مسئله‌ای وجود ندارد. ضمن این که در ظرف پنجره جمعیتی می‌گویند، سود دوم جمعیتی و این به خاطر همین است که سالمندی که در مرحله سود اول سن فعالیت داشته، تولید می‌کرده، سود ایجاد می‌کرده و از نظر اقتصادی به کشور کمک می‌کرده، وقتی وارد سن سالمندی می‌شود، مدیریت سرمایه را بلد است. او تجارب اقتصادی دارد، و سرمایه خودش را سرمایه‌گذاری می‌کند تا جوانان فعال جسمانی و نیروی فعال کار بتوانند از سرمایه‌ی فرد سالمند استفاده کنند. بنابراین سالمند در دوران سالمندی هم می‌تواند در بحث‌های اقتصادی و تجاری موثر باشد. علاوه بر آن بحث‌های اجتماعی، فرهنگی است که وجود یک سالمند نعمت بسیار مبارکی برای جامعه است.

● وضعیت منزلت و احترام اجتماعی سالمندان در ایران را چطور ارزیابی می‌کنید؟ آیا فرهنگ سازی درست انجام می‌شود یا قوانین پشتیبان مانند تسهیلات در نگهداری، جرم‌انگاری سالمند آزاری، تسهیل امور اداری ایشان، بیمه‌های درمانی و ... در این زمینه وجود دارد؟

ما از نظر پایه‌ی سلامت امکانات خوبی در کشور داریم. همه‌ی افراد حداقل از نظر خدمات بستری تحت پوشش بیمه سلامت رایگان هستند. به هر حال در بیمارستان‌های دولتی، خدمات خوبی به سالمندان صورت می‌گیرد. در حوزه‌های دیگر مثل شهرداری‌ها هم سrahای محله و کارت‌های تکریم سالمندی را داریم. البته در استان‌های مختلف در برهه‌های تاریخی مختلف فراز و نشیب‌هایی داشته‌ایم. ولی گام‌های مثبتی برای تکریم سالمندان به صورت عملی و کاربردی انجام شده و می‌شود. در حوزه‌ی سالمندی، سازمان بهزیستی متولی سالمندان آسیب‌پذیر و اقشار کم برخوردار است. حدود هفتصد هزار سالمند به نوعی تحت پوشش مراکز سالمندی هستند. ما در کمیته‌ی امداد هم سالمندان تحت پوشش داریم. صندوق‌های بازنشستگی به عنوان مثال صندوق بازنشستگی امید که صندوق بازنشستگی کشوری است، خدماتی را ارائه می‌دهد. در سازمان بهزیستی خدماتی را به سالمندان ارائه می‌دهند.

مراکز روزانه‌ی سالمندی در بهزیستی خدماتی را ارائه می‌دهند که همه این‌ها در راستای افزایش مشارکت و توانمندسازی سالمندان و مشارکت اجتماعی سالمندان است تا اعتماد به نفس سالمندان را افزایش بدهند. این مراکز با این نگاه کار می‌کنند و تلاش می‌کنند که اوقات فراغت آن‌ها را پر بکنند. منتهی واقعیت این است که اگر ما آن هشت میلیون و چهارصد هزار نفر را بخواهیم در نظر بگیریم، بخشی زیادی از آن‌ها تحت پوشش کامل قرار نمی‌گیرند. ما یک سازمان ملی سالمندی در کشور نداریم. دبیرخانه شورای ملی سالمندی یک جایگاه سیاست‌گذاری، هماهنگی بین بخشی و نظارت راهبردی دارد. بنابراین باید بخش‌ها یا قسمت‌هایی که در دستگاه‌های مختلف در حوزه‌ی سالمندی فعال هستند و یا این نیاز وجود دارد که در دستگاهی فعال بشوند، تحت نظارت یک ساختار هم عرض به نام دبیرخانه شورای ملی سالمندی بدون این که نیاز به یک

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

ساختار بروکراتیک و اداری جدید باشد، با هم هماهنگ شده و مورد توجه و اهتمام قرار بگیرند. و این‌ها از طریق و با کمک و حمایت دبیرخانه شورای ملی سالمندی در این بخش که طبیعتاً شاید یک دستگاه بزرگ و یک وزارتخانه بزرگ جزو اولویت‌های برنامه‌ای و بودجه‌ای آن نباشد، بتوانند نقش خود را ایفا بکنند. یکی از موضوعات مورد توجه هم می‌تواند همین بحث تکريم سالمندی و فرهنگ‌سازی ارتقای منزلت سالمندی باشد. ما که سازمان ملی سالمندی نداریم. امر فرهنگ و امر تکريم منزلت هم یک امر چند وجهی، بین دستگاهی و بین بخشی است. متولی مشخص ندارد. بنابراین باید ساختاری پویا و منعطف به وجود بیاید و یا کمک بکند به این که دستگاه‌های فرهنگی ما و دستگاه‌های نهادهای عمومی مثل شهرداری‌ها، و صندوق‌های بازنشستگی، بیایند و برنامه‌های منسجم و حساب شده دراز مدت، میان مدت و کوتاه مدتی برای ارتقای تکريم و منزلت سالمندی و همین‌طور فرهنگ‌سازی برای این کار تدوین بکنند تا بتوانیم مثلاً در دوران مهدکودک، ارتباط بین پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها را با نوه‌ها فراهم بکنیم. در دوران مدارس متون آموزشی و مهارت‌های ارتباطی با سالمند را آموزش بدهیم. و در مهارت‌های زندگی که یک زن و شوهر آموزش داده می‌شود، این مسئله ذکر شود. به عبارتی این امر یک امر فرا دستگاهی است که احتیاج به برنامه‌ریزی دارد. بودجه‌ی راهبری امور سالمندی به دبیرخانه شورای ملی سالمندی از طرف سازمان برنامه بودجه اختصاص پیدا بکند تا بشود این موارد را هدایت و راهبری کرد و برنامه منسجمی برای آن طراحی کرد.

● دو مسئله در اینجا مطرح است. یکی بحث خانه سالمندان و محلی است که سالمندان سال‌های پایانی شان را در آن بگذارند که می‌بایستی استانداردهای درستی داشته باشد. مسئله دیگر هم فضاهای عمومی و شهری است. این فضاها تا چه حد برای سالمندان مناسب‌سازی شده و ما در ایران تا چه حد در این زمینه‌ها موفق بودیم؟

در مورد اول مراکز اقامتی شبانه‌روزی و روزانه‌ی سالمندی تحت پوشش معاونت توانبخشی سازمان بهزیستی است. چون ما ورود به حوزه‌ی اجرایی نداریم. من اطلاعی که از حوزه عملکردی آن‌ها دارم این است که در سال‌های اخیر برای استانداردسازی مراکز، ارتقای سرائه سالمندان نگهداری شونده در مراکز بهزیستی، شفافیت قراردادهای مالی و ارتقای کیفیت زندگی سالمندان در مراکز اقامتی برنامه‌ریزی‌های خوبی شده است. اما به هر حال جزئیات اجرایی این و آمار را که البته آمار زیادی هم نیست ندارم. واقعیت این است که تعداد بسیار کمی از سالمندان ما در مراکز شبانه‌روزی نگهداری می‌شوند. ولی به هر حال وضعیت، وضعیت مناسبی است. شما این را می‌توانید به صورت عملی نیک ببینید. آمار مبتلایان و فوت شدگان کرونا در مراکز اقامتی سالمندی سازمان بهزیستی در ایران را با مراکز اقامتی کشورهای پیشرفته و غربی مقایسه بکنید. اما باز جزئیات و آمار به روز را می‌توانید از دکتر نفریه معاون توانبخشی سازمان بهزیستی بگیرید.

اما در مورد موضوع دوم و بحث مناسب‌سازی محیطی سالمند. توسط واحد مناسب‌سازی سازمان بهزیستی، چه برای معلولان و چه برای سالمندان، اقدامات خوبی با همکاری شهرداری‌ها و ادارات کل بهزیستی استان‌ها صورت گرفته است. اما در مورد مناسب‌سازی مخصوص سالمندان و محیط دوستدار سالمند که نزدیک به دو دهه است که در جهان شکل گرفته و شاخص‌های

بین‌المللی دارد و براساس آن شهرها به عضویت سامانه‌ی محیط دوستدار سالمند در می‌آیند، باید بگویم که اقدامات پراکنده‌ی زیادی در شهرداری‌ها و بهزیستی‌های حدود ده استان در کشور صورت گرفته است. ولی متأسفانه هنوز هیچ شهری از شهرهای ایران به عضویت شهرهای محیط دوستدار سالمند در نیامده است. ما کار را از اصفهان شروع کردیم و شهر اصفهان از سال گذشته با عنوان شهر پایلوت محیط دوستدار سالمند انتخاب شد. یک مطالعه‌ی تطبیقی شاخص‌های دوستدار سالمند و فرآیند اجرایی تبدیل شدن به شهر دوستدار سالمند با همکاری دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، بهزیستی اصفهان و شهرداری تهران با مدیریت دبیرخانه شهرداری اصفهان به وجود آمده و کتاب این تحقیق که شامل مطالعه تطبیقی، تعریف محیط دوستدار سالمند، شاخص‌های محیط دوستدار سالمند و چگونگی فرآیند پایلوت طرح محیط دوستدار سالمند در پنج منطقه مختلف شهر اصفهان است، آماده شده و در تیرماه آماده چاپ می‌شود. این امر الگویی می‌شود برای این که سایر استان‌های ما هم طبق محتویات این کتاب و فرآیندهای محیط دوستدار سالمند بتوانند این اقدامات را انجام بدهند. البته این مداخلاتی که صورت می‌گیرد به هر حال مداخلات هزینه‌بری است. ما شرایط تحریم را داریم و باید همین شاخص‌های محیط دوستدار سالمند را بومی بکنیم و متناسب با وضعیت اقتصادی و زیرساخت‌های خودمان به سه گروه پایه، متوسط و عالی تبدیل بکنیم و فعلاً مداخلات اقدامی خودمان را بر آن گروه پایه و ضروری متمرکز بکنیم تا محیط برای زندگی سالمندان در عرصه‌های مختلف اعم از حمل و نقل، سمت‌ها و مشارکت اجتماعی، سلامت، مسائل فرهنگی و اجتماعی و حوزه‌های فناوری و فضای مجازی در حوزه‌های مختلف به وجود بیاید تا در حقیقت بتوانیم محیط دوستدار سالمند را برای سالمندان فراهم بیاوریم.

● در پایان اگر نکته‌ای دارید که لازم می‌دانید گفته شود بفرمایید.

تاکید می‌کنم که ما یک ساختار هرمی و ثابت برای مدیریت متمرکز موضوع سالمندی نداریم. این دبیرخانه برای اولین بار نگاشت نهادی سالمندی که در حقیقت نقشه‌ی راه و نقشه‌ی جامع سالمندی کشور است، را تدوین می‌کند. می‌خواهد با کمک همه‌ی دستگاه‌ها، موارد قانونی، خدمات، موضوعات، چالش‌ها و راهکارهای اساسی حوزه‌ی سالمندی را مورد احصا قرار داده به آمارش دسترسی پیدا کند تا دریابیم که در چه حوزه‌هایی خلاء داریم. این که در حوزه‌ی قانونی است یا در حوزه برنامه‌ای. در حوزه‌ی نهادی و ساختاری است یا در حوزه‌ی بودجه. در حوزه‌ی استانداردها و شاخص‌هاست یا در حوزه‌ی دیگر. تا بتوانیم این حوزه را مدیریت بکنیم. این احتیاج به توجه بیشتر سازمان برنامه و بودجه و برنامه‌های ذیل سند ملی سالمندی دارد تا بشود در فرصت پنجره جمعیتی و تا زمانی که وضعیت سالمندی به بحران تبدیل نشده، ما زیرساخت‌ها را برای این فرصت ده، بیست ساله‌ای که پیش رو داریم فراهم بکنیم تا وقتی که آن بیرون زدگی هرم جمعیتی که الان در سنین میان‌سالی است به سنین سالمندی رسید، کشور بتواند بدون مشکل با نهایت منزلت به جامعه سالمندی خدمت ارائه بدهد.

● با سپاس از وقتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.



اجتماعی

■ سونامی سالمندی در ایران؛ هشدار برای نظام سلامت



مجید زارعی

مشاور و نایب دبیر اتحادیه روان‌شناسی و مشاوره ایران

مسئله افزایش سال‌های زندگی در عصر حاضر چالش‌های فراوانی را به وجود آورده است. به طریقی می‌توان گفت در زمانه‌ی فعلی پیشرفت‌های علمی و پزشکی، موجب کاهش میزان مرگ و میر و افزایش امید به زندگی شده است به طوری که امروزه حدود ۷۰۰ میلیون نفر از جمعیت جهان را افراد سالمند بالای ۶۰ سال تشکیل می‌دهند و تا سال ۲۰۲۱ این رقم به بیش از یک میلیارد نفر خواهد رسید.

شاید امروزه صحبت کردن از معضل پیری جمعیت چندان ملموس و قابل توجه نباشد. اما مسئله‌ی اجتماعی سالمندی، یکی از بحران‌های آینده کشور محسوب می‌شود. این مسئله در حال حاضر علت‌های متعددی دارد. در صورت ادامه‌ی روند این علل، سالمندی جمعیت در افق ۳۰ ساله کشور تبعات امنیتی، اجتماعی و اقتصادی جبران ناپذیری به دنبال خواهد داشت.

در کشور ما بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن در سال ۷۵ سالمندان بالای ۶۰ سال حدود ۶/۶ درصد کل جمعیت را شامل می‌شدند و براساس سرشماری سال ۸۵ این میزان به حدود ۳/۷ درصد رسیده است و پیش بینی می‌شود تا سال ۱۴۲۹ به ۹/۲۴ درصد برسد.

حدود ۱۰ سالی است که موضوع سالمندی در ایران جدی شده است و هرم جمعیتی تعداد اندکی از مسئولان را نگران کرده است، آن‌ها از خانواده‌های جوان انتظار فرزندآوری دارند اما جوان‌های امروز می‌گویند بحران‌های اقتصادی دست و پای آن‌ها بسته و جسارت آن‌ها را در تشکیل خانواده و البته فرزندآوری کم کرده است، حالا بماند که در بین بیشتر جوان‌ها

جهان به سرعت در حال پیر شدن است، پیری جمعیت یک فرایند شناخته شده تحت عنوان انتقال جمعیتی است و ساختار سنی جمعیت از گروه جوان به سمت گروه سالمند تغییر پیدا می‌کند. سالمندی بنا بر تعریف سازمان بهداشت جهانی عبور از مرز شصت سالگی است و برای تمام افرادی که از حوادث و اتفاقات جان سالم به در برده‌اند و جوانی و میان‌سالی را پشت سر گذاشته‌اند این دوران تحقق پیدا می‌کند. در واقع سالمندی بخشی از روند طبیعی زندگی انسان محسوب می‌شود و گذشت زمان، بیماری‌ها، مشکلات جسمی و روحی و شرایط محیطی از عوامل موثر بر این روند هستند.

افزایش طول عمر انسان‌ها و اضافه شدن جمعیت سالمندان یکی از دستاوردهای خوب قرن جدید بوده و سالخوردگی جمعیت پدیده‌ای است که برخی جوامع بشری با آن روبرو شده و یا خواهند شد. براساس نظریات سازمان بهداشت جهانی این پدیده ناشی از بهبود شرایط بهداشتی است که منجر به پیشگیری از بیماری‌ها و در نهایت افزایش امید به زندگی شده است.

بنابراین سالخوردگی جمعیت در واقع یک موفقیت بهداشتی است که در صورت عدم برنامه‌ریزی مناسب برای کنترل سلامت سالمندان، به یک چالش بزرگ تبدیل خواهد شد.

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

حتی اگر وضعیت اقتصادی خوبی هم داشته باشند، خانواده‌های بی‌فرزند یا با تعداد کم فرزندان به یک خرده فرهنگ تبدیل شده است؛ انگار هیچ کسی گوشش بدهکار نیست که زنگ سالمندی در ایران به صدا در آمده و تا ۳۰ سال دیگر، از هر سه نفر، یک نفر در کشور سالمند خواهد بود.

در برهه‌ای از زمان، ایران یکی از جوان‌ترین کشورهای دنیا محسوب می‌شد اما با توجه به افزایش سن ازدواج و به دنبال آن روالی که زوج‌های جوان برای فرزندآوری در پیش گرفته‌اند، خانواده‌ها روزبه‌روز کوچک‌تر می‌شوند؛ این اعداد نشان می‌دهد که بعید نیست پیش‌بینی‌ها درست باشد و در آینده با یک ایران کهنسال روبه‌رو باشیم؛ حالا گفته می‌شود که اگر روند کاهش جمعیت ادامه یابد در ۳۰ سال آینده ایران جزو پنج کشور سالمند جهان خواهد بود.

پایین آمدن نسبت جمعیت روستایی طی ۶۰ سال گذشته نشان از تغییر سبک زندگی مردم دارد؛ خانواده‌های روستایی به شهرها مهاجرت می‌کنند و بالطبع سبک زندگی شهری را پیش می‌گیرند؛ کم‌فرزندی یا تشکیل خانواده‌های کوچک برخلاف سبک زندگی روستایی است اما روستاییان شهرنشین از آن تبعیت کرده‌اند؛ میانگین سن ازدواج نشان می‌دهد که ازدواج به مرز ۳۰ سالگی نزدیک شده است و به دنبال آن سن فرزندآوری بالاتر رفته است و به علاوه این که خانواده‌های جدید به یک یا دو بچه قانع شده‌اند و تک والدگری را در پیش گرفته‌اند.

همچنین کاهش تعداد ازدواج‌ها در سال به طور میانگین، مسئله‌ای ریشه‌ای در بررسی رشد جمعیت سالمند کشور است. یکی از دلایل کاهش تعداد تولدها نیز همین موضوع است که از درصد جمعیت جوان آینده می‌کاهد. دلیل دیگر افزایش شیب مثبت جمعیت سالمندان، کاهش نرخ باروری است.

نرخ باروری فعلی ۱.۷ فرزند به ازای هر مادر گزارش شده است و در صورت ادامه همین روند، این نرخ تا سال ۱۴۳۰ نیز رشدی نخواهد داشت. در نتیجه جمعیت جوان امروز، بدون جایگزینی جامعه آماری خودش در نسل آینده، به جمعیت سالمند تبدیل می‌شود.

ما شاهد این مساله هستیم که در سال ۱۳۹۴ به حداکثر میزان تولد یعنی یک میلیون و ۵۷۰ هزار رسیدیم و در سال ۱۳۹۵ نرخ رشد جمعیت به یک و ۲۴ صدم درصد رسید. میزان تولد در سال ۹۵، یک میلیون و ۵۲۷ هزار تولد و در سال ۹۶، یک میلیون و ۴۸۰ هزار و در سال ۹۷ به یک میلیون و ۳۶۶ هزار تولد رسید که یکی از بیشترین کاهش‌های نرخ زاد و ولد در طول تاریخ کشور است؛ در سال ۹۸ با کاهش ۴۵ هزار تولد به ۲۹۹ هزار تولد رسید که این میزان کاهش در سه دهه اخیر سابقه نداشته است.

بنابراین باید گفت در کنار بحران سالمندی، شاهد کاهش آمار تولدها و نزول نرخ رشد و پایین آمدن قدرمطلق جمعیت

کشور هستیم. که از بروز بحرانی نگران کننده در کشور خبر می‌دهد.

در حال حاضر ۸ تا ۹ درصد جامعه، بالای ۶۰ سال هستند که این آمار تا ۳۰ سال آینده به بالای ۲۰ درصد می‌رسد؛ که لازم است پیامدهای آن را پیش چشم، ذهن و گوش بنشانیم؛

چرا که نخستین مشکل کهنسالی جامعه این است که نیروی کار کم می‌شود، چون میانگین سنی نیروی کار بین ۱۵ تا ۶۵ سال است و هر چقدر نیروی کار کمتر شود توسعه اقتصادی نیز با مشکل مواجه شده و به مراتب سلامت روانی و سپس سلامت جسمانی کاهش می‌یابد و در کنار آن شاهد شیوع بیماری‌های مزمن و فراگیر خواهیم بود و با بالا رفتن تعداد آن‌ها جمعیت ۱۵ تا ۶۴ سال که نیروی کار کشور محسوب می‌شوند، کاهش می‌یابند.

همچنین سالمندان به لحاظ اجتماعی، اقتصادی و خدماتی نیاز به بیش‌ترین خدمات و زیرساخت‌ها پیدا خواهند کرد و این موضوع به خودی خود بری روی کشور تأثیرات ژرف و فراگیری خواهد گذاشت و این مساله ساختارهای تامین اجتماعی و بعد نظامی و امنیتی کشور را تهدید خواهد کرد؛ چرا که رشد شمار سالمندان نیازهای رفاهی و اجتماعی آنان را از نهادهای مربوط را افزایش می‌دهد و همین امر بر روی سیاست‌ها و ظرفیت‌های کشور تأثیر فراگیری خواهد گذاشت. باید پیش‌بینی کنیم، در صورت ادامه روند سالمندی زودرس در کشور، تا ۲۰ سال آینده سازمان تامین اجتماعی و وزارت رفاه شاهد بیشترین میزان از درخواست‌های فراگیر سالمندان خواهند بود و بی تردید افزایش کنترل نشده و بی برنامه آن منجر به ورشکستگی این سازمان و این وزارت خانه خواهد شد.

همچنین با رشد سالمندی، به تدریج چرخه صنعت و اقتصاد از کار می‌افتد، رشد و ارتقای علمی کشور متوقف می‌شود، نیروهای نظامی و امنیتی که با نیرو کار جوان سر پا می‌مانند، ضعیف می‌شوند. در نتیجه امنیت اقتصادی، روانی و نظامی کشور در خطر می‌افتد.

مسئله بعدی، مشکلات اقتصادی ناشی از جمعیت زیاد سالمندان است. همواره باید نسبت جمعیت سالمند و بازنشسته، که مستمری‌بگیران هستند، کمتر از جمعیت مستمری‌دهنده به این سازمان باشد. هم اکنون این نسبت ۱ به ۱۳ است، اما در سال ۱۴۳۰ به نسبت ۱ به ۲ مبدل می‌شود. جالب توجه است که سازمان تأمین اجتماعی اکنون نیز مشکلات مالی بسیاری در تأمین حقوق بازنشستگان دارد؛ در نتیجه وضع حقوق بازنشستگان در ۳۰ سال آینده روز به روز بدتر خواهد شد.

از سوی دیگر در وضعیت کنونی فقط به ابعاد درمانی و مراقبتی سالمندان توجه می‌شود و حمایت‌های روانی و اجتماعی آنان مغفول مانده است. چرا که تنها (یکی) از معضلات سالمندان در چندین سال آینده، سندروم آشیانه‌های

... را در کنار آن قرار دهیم به ابر چالش سالمندی جمعیت خواهیم رسید. ابر چالشی که باید با محاسبه مدیریت شود نه با هیجانات گذرا و این ابر چالش نیاز به افزایش تقریبی ۲/۵ برابری بودجه سلامت نسبت به وضعیت کنونی دارد.

با توجه به توضیحات فوق، نیاز به تفکر، برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری درباره‌ی پدیده‌ی سالمندی کاملاً احساس می‌شود. بی‌گمان ما باید بدانیم که برای مقابله با بحران پیری زودرس و سایر مسایل بشری، نیازمند برنامه‌ریزی جدی از سوی دولت و سازمان‌های مسئول هستیم.

بنابراین با این احوال مشوق‌های دولتی، مرخصی‌های طولانی زایمان، حقی که ماه به ماه به مادر پرداخت شود، آموزش رایگان و روشنگری در مورد ابعاد معضل پیری جمعیت و تغییر نگرش مردم و تعادل بین معاش و درآمد می‌تواند خانواده‌ها را ترغیب به فرزندآوری کند؛ همچنین تغییر فرهنگ اشتباه ازدواج و فرزندآوری، طرح سیاست‌های تشویقی برای والدین جهت ترغیب به داشتن فرزندان بیشتر، تسهیل شرایط مالی و رفاهی ازدواج که وظیفه دولت و مجلس محسوب می‌شود، از جمله راهکارهای ممکن برای جلوگیری از ادامه این روند است. البته در سیاست‌گذاری‌های کارآمد و صحیح جمعیتی، این مشوق‌های دولتی باید تبدیل به حق و حقوق شهروندان شود.

در انتها امیدوارم، هرچند کم سو! که با این نگاشته‌ی تحلیلی، سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان را در جهت برنامه‌ریزی برای سالمندان، که در آینده‌ی نه چندان دور یک معضل جدی خواهد بود، هوشیار کرده باشیم تا بتوانند زیرساخت‌های لازم و ضروری را برای رویرو شدن با چالش سالمندی ایجاد نمایند.

صالح
ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

خالی است. این سندروم نوعی فشار روانی شدید است که برای والدینی که فرزندان آن‌ها، به دلایل مختلف از جمله تحصیل، ازدواج و غیره ترک کرده‌اند، رخ می‌دهد و نیاز به پرستاری و مراقبت را، بیش از پیش پررنگ و با اهمیت می‌کند.

نباید غافل شد که در صورت رشد شاخص جمعیت سالمندی، کشور با مشکلات زیادی از جمله کمبود متخصص طب سالمندی، افزایش سرسام آور هزینه‌های سلامت، کاهش توان تولیدی و دفاعی کشور، افزایش بیماری‌های غیر واگیر، افزایش از کارافتادگی‌ها، افزایش معلولیت‌ها و افزایش هزینه‌های بیمه‌ای مواجه می‌شود.

تحلیل وضعیت فعلی و دورنمای آینده حاکی از وجود چالش‌ها و مشکلات فراوان در حال حاضر و پیچیده‌تر شدن و گسترش یافتن چالش‌ها و مشکلات در آینده نه چندان دور است. لذا توجه جدی به سامان‌دهی، حمایت و ارتقاء سلامت سالمندان، گرچه دیر هنگام ولی امری اجتناب ناپذیر است.

بنابراین لازم است تمامی نهادها و سازمان‌های مسئول برای رویارویی با سالمندی زودرس در ایران آماده باشند؛ هرچند متأسفانه نهادهای مربوطه تاکنون هیچ برنامه‌ای برای مهار و کنترل این پدیده نداشته‌اند و اگر داشته‌اند، همانند طرح «تعالی خانواده و جمعیت» اجرایی نشده است و در مجلس سرگردان و حیران باقی مانده است.

باید در سیاست‌گذاری نظام سلامت کشور تغییرات بزرگی ایجاد کرد، تغییراتی که جوابگوی نیاز جامعه در حال ورود به گذار سوم سیمای سلامت کشور باشد. باید باور داشت که در یک وضعیت بحرانی جمعیت قرار داریم که اگر شاخص‌های تجرد، کاهش نرخ باروری، افزایش طلاق، کاهش ازدواج و





گفتگو

■ تمام مواد قانون کار ضد کارگری هستند؛ در گفتگو با جوانمیر مرادی فعال کارگری

و سپس به شش ماه حبس تعزیری محکوم و در نهایت این محکومیت به جریمه نقدی دو میلیون تومان تبدیل شد.

مشروح گفتگو در ادامه می‌آید:

● در ابتدا بفرمایید که طبقه کارگر شامل کدام گروه‌ها و مشاغل می‌شود و چند درصد از جامعه را تشکیل می‌دهد؟

طبقه‌ی کارگر شامل لایه‌های زیادی می‌شود. از کارگران کارخانه و کارگران شاغل در محیط‌های مختلف کارگری، چه تولیدی و چه خدماتی گرفته تا معلمان، پرستاران، بازنشستگان، بیکاران و تمام انسان‌هایی که باید نیروی کارشان را بفروشند تا بتوانند از طریق آن زندگی‌شان را اداره کنند. حتی پزشکانی که دارای مطب نیستند و در بیمارستان‌ها، کلینیک‌ها و مراکز درمانی مشغول به کار هستند و در ازای کاری که می‌کنند حقوق ماهیانه دریافت می‌کنند نیز بخش دیگری از طبقه کارگر هستند. مشخص است که همه لایه‌های طبقه‌ی کارگر چه از لحاظ سطح زندگی و چه تفکر و نگرش همچون دیگر بخش‌های جامعه یکسان نیستند و دارای لایه‌های متفاوتی هستند. اما طبقه‌ی کارگر به عنوان یک کلیت شامل همه بخش‌هایی می‌شود که از طریق فروش نیروی کارشان امرار معاش می‌کنند. در مورد بخش دوم سوال‌تان باید بگویم طبق برآوردهایی که اکنون وجود دارد شاید بیشتر از دو سوم جامعه را بخش‌های مختلف طبقه کارگر تشکیل می‌دهد. طبق آمار حاکمیت نزدیک به بیست و سه یا چهار میلیون نفر مشمولین تامین اجتماعی هستند از کارگران گرفته تا معلمان



گفتگو از مرادی محمدی

بازنشستگان به عنوان بخشی از طبقه‌ی کارگر همواره مورد تبعیض و ظلم قرار گرفته و از حقوق خود محروم مانده‌اند. بازنشسته که همان کارگر شاغل دیروز است چه در زمان اشتغال و چه در دوره‌ی بازنشستگی به معنای واقعی کلمه به استثمار کشیده می‌شود. قوانین مکتوب در جمهوری اسلامی موقعیتی فراهم می‌کنند تا اقلیت قدرتمندی که هیچ درکی از درد و دغدغه‌ی طبقه کارگر ندارد، برای طبقه‌ی مذکور تصمیم گیری و تعیین تکلیف و حقوق مسلم آن را به نفع خود چپاول کند.

در این شماره خط صلح به سراغ آقای جوانمیر مرادی، فعال نام آشنای حوزه‌ی کارگری و عضو انجمن صنفی کارگران برق و فلزکار کرمانشاه رفته و نظرات او را راجع به معضلات بازنشستگان جویا شده است. آقای مرادی زندانی سیاسی سال‌های شصت و دو و شصت و سه در زندان کرمانشاه است. وی همچنین سال هشتاد و پنج به اتهام برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در کرمانشاه بازداشت و سپس تبرئه شد. سال هشتاد و هفت نیز باز به اتهام برگزاری مراسم روز جهانی کارگر در عسلویه بازداشت و به مدت چهل و هفت روز در انفرادی اداره اطلاعات بوشهر و زندان بوشهر در بازداشت بوده

صلح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

و غیره. همچنین، باید افراد بیکار، پرستاران و پزشکانی که فاقد مطب‌های شخصی هستند را به آن‌ها اضافه کرد. این موارد نشان می‌دهد که درصد بالایی یعنی بیش از دو سوم از جامعه را افرادی تشکیل می‌دهند که در طبقه کارگر قرار می‌گیرند.

● همانطور که می‌دانید طبق ماده ۴۱ قانون کار، شورای عالی کار موظف است هر ساله حداقل دستمزد کارگران را که طبق گفته‌ی شما بیش از دو سوم جامعه را تشکیل می‌دهند، با توجه به معیارهای تعیین شده مشخص کند. درمورد حداقل دستمزد تعیین شده در سال جاری اعتراضات بسیاری وجود داشت. کمی در این باره توضیح دهید.

ماده ۴۱ قانون کار که هیچ بلکه تمام مواد قانون کار ضد کارگری هستند و هیچ یک از منافع کارگران را نمایندگی نمی‌کنند. ماده ۴۱ قانون کار که شما اشاره کردید دارای دو بند است که بند اول آن به تورم اشاره می‌کند که هر سال باید به حداقل دستمزد کارگران اضافه شود و بند دوم آن به مولفه‌ی سبد هزینه معیشت اشاره می‌کند. اما هر دو بند تشخیص میزان تورم و خصوصاً سبد معیشت را به دست عوامل دولتی و حکومتی از جمله خانه‌ی کارگر شورای اسلامی سپرده است. این‌ها هیچ ربطی به منافع طبقه کارگر ندارد و در عین حال تشکلهایی هستند که در ضدیت با منافع طبقه کارگر هستند و توسط دولت و حکومت ساخته شده‌اند ولی عنوان نمایندگی کارگری را یدک می‌کشند. از این جهت من هیچ اعتباری نه تنها برای ماده ۴۱ بلکه برای هیچ یک از مواد قانون کار قائل نیستم و همه آن‌ها را ضد کارگری می‌دانم. اما اعتراضات حول حداقل دستمزدها سال‌های سال است که در جریان است و امسال هم با جدیت بیشتری این اعتراضات ادامه دارد. هنوز هم مسئله تعیین حداقل دستمزد از نظر طبقه کارگر حل‌شده نیست. هر یک از اعداد و ارقامی که هر ساله برای حداقل دستمزد در نظر می‌گیرند توسط گروه‌های سه جانبه شورای عالی کار که در حقیقت یک جانبه هستند صورت می‌گیرد. گروه‌های سه جانبه شورای عالی کار یک میز گرد دارند که هر طرف از این میز یکی از شاخه‌ها و تشکلهای دولتی و حکومتی و کارفرمایی نشسته‌اند و درمورد طبقه‌ای تصمیم می‌گیرند که نمایندگان‌شان در آن جمع قرار ندارند و از بالای سر کارگر برای کارگر تعیین تکلیف می‌کنند. مبارزه برای افزایش دستمزد همچنان ادامه دارد و اعتراضات کارگران همچنان به قوت خود باقی هستند و به هیچ وجه با این حداقل دستمزد حقارت‌بار و توهین‌آمیزی که برای کارگر در نظر گرفته‌اند راضی نمی‌شوند. در عین حال مصمم هستند که به خواسته‌های خودشان برسند. آن چه که در حال حاضر در خصوص آن توافق عمومی میان کارگران وجود دارد و به عنوان یک گفتمان عمومی جاری است این است که حداقل حقوق باید فوراً به بالای نه میلیون تومان افزایش پیدا کند. نه میلیون تومان عددی است که خود دست‌اندرکاران دولتی و حکومتی طی سال گذشته به عنوان خط فقر عنوان کرده‌اند و خواست کارگر این است که حقوق باید بالاتر از خط فقر تعیین شود.

● افزایش ظاهری حقوق کارگران (درحقیقت کاهش حقوق آن‌ها با در نظر گرفتن تورم) و پرداخت آن در قالب

مزایا و نه افزایش پایه حقوق، چه تأثیراتی بر میزان افزایش حقوق کارگران در سال‌های آتی و نیز حقوق بازنشستگی آن‌ها دارد؟ چه کسی تعیین می‌کند افزایش حقوق باید در قالب مزایا پرداخت شود یا منجر به افزایش پایه حقوق شود؟

افزایش حقوق در قالب مزایا و غیره یک عوام فریبی است. با عناوینی همچون کارانه و کمک هزینه مزایایی را برای کارگر در نظر می‌گیرند. سپس به بهانه‌های متفاوت هر زمان که بخواهند می‌توانند بگویند ما تشخیص می‌دهیم امروز شما دیگر نیاز به کمک هزینه ندارید و مزایا را قطع کنند. به این ترتیب، خیلی راحت می‌توانند حقوق کارگر را پایمال کنند و از بین ببرند. یا آن که مزایا را تبدیل کنند به چماقی بر سر کارگر که کارگر بیشتر به خودش فشار بیاورد و کار بیشتری انجام دهد تا چیزی تحت عنوان تشویق و پاداش به او بدهند و هر زمان هم که کارفرمایان اراده کنند مزایا را قطع کنند. افزایش حقوق پایه جزء حقوق اولیه کارگر است. حقوق پایه در شرایط فعلی برای کارگر یک امر حیاتی محسوب می‌شود و چیزی است که به راحتی نمی‌شود از کارگر پس گرفته شود چون به عنوان حقوق پایه تعیین شده و در ازای ساعات کار معین باید حقوق پایه را به کارگر پرداخت کرد. در نتیجه به بهانه‌های مختلف مثل کم‌کاری، بی‌انضباطی و غیره نمی‌توانند بخشی زیادی از حق کارگر را از او سلب کنند. علاوه بر این، حقوق دوران بازنشستگی متناسب با حقوق پایه در نظر گرفته می‌شود. به خصوص الان که میانگین حقوق پایه سه سال آخر دوران اشتغال را در نظر می‌گیرند و بر این اساس حقوق بازنشستگی را تعیین می‌کنند. به همین خاطر حقوق پایه کم و زیاد بودنش تأثیر و نقش مستقیمی در تعیین میزان حقوق بازنشستگی دارد. بنابراین، بازنشستگان و افراد شاغل باید روی این مسئله حساس باشند و تأکید کنند که حقوق پایه‌شان افزایش پیدا کند که در زمان بازنشستگی هم بتوانند از حقوق و مزایای بهتری برخوردار شوند.

در مورد بخش دوم سوال‌تان باید بگویم کارفرما، دولت و بخشی که به عنوان نماینده کارگر، در واقع بخش ضد کارگری، یعنی شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در شورای عالی کار دور هم جمع می‌شوند و درمورد نوع افزایش حقوق کارگر چه به شکل مزایا و چه به شکل افزایش حداقل حقوق تصمیم می‌گیرند. آن‌ها کسانی هستند که اصلاً زندگی‌شان متأثر از این حقوق‌ها نیست و کاملاً جدا از این وادی هستند اما برای پنجاه شصت میلیون انسان تعیین تکلیف می‌کنند که چقدر از ثروت اجتماعی و از ثروتی که خود کارگر تولید می‌کند به کارگران و خانواده‌های‌شان و تمام بخش‌های کارگری تعلق بگیرد.

● استخدام کارگران به صورت قراردادی و نه رسمی، چه تأثیراتی بر وضعیت آن‌ها در دوره بازنشستگی دارد؟

استخدام کارگران به صورت قراردادی چه در زمان اشتغال و چه در زمان بازنشستگی تفاوت‌های زیادی با استخدام رسمی دارد. کارگران استخدام رسمی مزایا و حقوق‌های جانبی بیشتری نسبت به کارگران قراردادی دارند و در زمان بازنشستگی هم همچنان این تفاوت‌ها وجود دارد. بازنشسته‌ی قرارداد رسمی مزایا و محاسنی دارد که برای کارگر قراردادی در نظر گرفته نمی‌شود؛ از جمله این که میزان سنوات بازنشسته

صحیح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

قرارداد رسمی به صورت مدام جمع و دوره اشتغالش خیلی کوتاه‌تر می‌شود. کسی که قرارداد دائمی و رسمی دارد وقفه‌ای در جریان اشتغالش اتفاق نمی‌افتد و بعد از سی سال کار مداوم بازنشسته می‌شود در حالی که کارگر قراردادی ممکن است بارها قراردادش فسخ شود، محیط کار تعطیل و بیکار شود. این موارد وقفه‌هایی هستند که در روند اشتغال تأثیر می‌گذارند و ممکن است زمان بازنشستگی کارگر را به تعویق بیندازند. کسی که استخدام رسمی است و در بیست و چهار یا پنج سالگی استخدام می‌شود بعد از سی سال یعنی پنجاه و چهار یا پنج سالگی بازنشسته می‌شود در حالی که کارگر قرارداد موقت که در سن مشابه شروع به کار کرده ممکن است تا شصت سالگی یا حتی شصت و پنج سالگی بازنشسته نشود؛ فقط به خاطر وقفه‌هایی که در دوران اشتغالش اتفاق افتاده است. این باعث می‌شود سالیان بیشتری مجبور به کار کردن شود تا به مرحله بازنشستگی برسد و از مزایای بازنشستگی استفاده کند. کارگری که قرارداد رسمی دارد سنواتش به عنوان سرمایه برایش باقی می‌ماند و در زمان بازنشستگی آن را یک جا دریافت می‌کند که می‌تواند

مبلغی باشد که در زندگی‌اش تأثیر به سزایی داشته باشد. در حالی که برای کارگر قرارداد موقت ممکن است ده بار استخدام شود، اخراج شود و بعد از هر بار اخراج مبلغی که به عنوان سنوات برایش در نظر گرفته می‌شود متناسب با سالی که اخراج می‌شود برایش در نظر می‌گیرند. در نتیجه می‌بینیم که در زمان بازنشستگی مبلغ چندانی به عنوان سنوات برایش باقی نمی‌ماند.

● فرد بازنشسته همان کارگر شاغل دیروز است که نظرش برای تعیین حداقل دستمزدش برای شورای عالی کار بی‌اهمیت بوده است. اما جایگاه او در دوران بازنشستگی برای افزایش حقوق بازنشستگی‌اش چگونه است؟ با توجه به این که دیگر شاغل نیست که برای افزایش حداقل دستمزد که تعیین کننده حقوق بازنشستگی‌اش است، مبارزه کند.

فرد بازنشسته در دوران بازنشستگی هم تأثیر به سزایی در مبارزات در راستای دفاع از حق معیشت دارد. تاکنون بارها شاهد تجمع بازنشستگان و اعتراض و مبارزه آن‌ها برای افزایش حقوق پایه بوده‌ایم. به نظرم این طور نیست که بازنشستگان جایگاهی در مبارزات علیه ناچیز بودن حقوق نداشته باشند. درست است که کارگران شاغل در محیط‌های کار می‌توانند کار را ببخوابانند، اعتصاب کنند و اعتراض‌شان را به این طریق بیان کنند. اما برای بازنشستگان هم زمینه‌ای اعتراض بسیار زیاد است. همچنان که بارها شاهد برگزاری تجمعات و اعتراضات در مقابل ارگان‌ها و ادارات مربوطه در خیابان‌ها و در سطح شهرها بوده‌ایم که خواهان افزایش حقوق بوده‌اند؛ همان افزایش حقوقی که کارگران شاغل خواهانش هستند. بازنشستگان هم از آن حمایت کرده و به عنوان حق و

خواسته خود از آن حمایت کرده و خواستار تحقق آن بوده‌اند. در نتیجه به نظرم جایگاه بازنشستگان همچون کارگران شاغل در مبارزه برای افزایش دستمزد کم اهمیت نیست و جایگاه، اهمیت و تأثیر قابل توجهی داشته‌اند.

● درواقع، منظور بنده این بود که در نهایت مبارزات و اعتراضات بازنشستگان در تعیین حقوق بازنشستگی‌شان چه قدر مورد توجه شورای عالی کار قرار می‌گیرد؟

نه تنها نظر بازنشستگان بلکه نظر کارگران شاغل هم چندان برای شورای عالی کار اهمیت ندارد. آن چه که دارای اهمیت است مبارزه کارگران و بازنشستگان است. چرا که بدون این مبارزات هیچ یک از بخش‌های دخیل در شورای عالی کار گوش شنوایی برای خواست کارگران و بازنشستگان ندارند. در نتیجه، فشار اعتصابات کارگری و تجمعات بازنشستگان در خیابان‌ها است که توجه افکار عمومی را به خود جلب می‌کند و باعث می‌شود که نهایتاً شورای عالی کار به خواست و مطالبات کارگران و بازنشستگان توجه کنند. در غیر این صورت آن‌ها حتی گوش شنوایی برای کارگران شاغل هم ندارند. همچنان که سال‌هاست می‌بینیم اگر کارگر دست از اعتراض و اعتصاب بکشد خیلی راحت اعلام می‌کنند که حداقل دستمزد سالیانه هیچ افزایشی پیدا نخواهد کرد. اگر می‌بینیم هر ساله مبلغ بسیار ناچیزی اضافه می‌کنند، این مبلغ ناچیز نتیجه و تأثیر فشاری است که طبقه کارگر بر دولت، حکومت و مجموعه‌ی شورای عالی کار به عنوان نماینده‌ی آن‌ها وارد می‌کند. در نتیجه بازنشستگان هم همین شرایط را دارند و حرف‌شان از این طریق شنیده می‌شود. غیر از این راهی برای شنیده شدن حرف‌شان نیست. فقط اعتراضات، تجمعات و مبارزات متحد با بخش‌های کارگری.

● همانطور که اشاره کردید حقوق معوقه و عدم افزایش حقوق از دلایلی هستند که موجب می‌شود بازنشستگان چه به طور مستقل و چه در کنار کارگران شاغل دست به اعتراض و تحصن بزنند. اما اغلب اوقات به جای پاسخ به مطالبات و مواخذه عوامل مربوطه، این اعتراضات به حق است که با برخوردهای امنیتی مواجه می‌شود. کارفرمایان و متولیان پرداخت حقوق بازنشستگی چقدر از امنیتی کردن اعتراضات بازنشستگان و کارگران سود می‌جویند؟ عده‌ای از فعالین کارگری وجود سندیکای مستقل را در کنار اعتراضات موثر می‌دانند. نظر شما چیست؟

امنیتی کردن مبارزات کارگران و بازنشستگان و هر مبارزه‌ای در جامعه پدیده‌ای نو نیست و چهل و یک سال است که این برخوردها ادامه دارد. به هر اعتراض و تجمعی انگ امنیتی می‌زنند و اتهامات بی‌اساسی مثل اقدام علیه امنیت ملی و



عکس از ایلنا

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

دیده می‌شود که زندگی‌شان تحت فشار است و خواهان بهبودی وضعیت معیشت و یک زندگی انسانی هستند اما می‌بینیم که چه برخوردهای امنیتی می‌شود و همه را سرکوب می‌کنند.

● با فرا رسیدن دوره بازنشستگی و سر برآوردن نیازهایی خاص دوره سالمندی، حقوق بازنشستگی تعیین شده تا چه حد کیفیت زندگی بازنشستگان و خانواده‌هایشان را تحت شعاع قرار داده است؟ آیا آن‌ها می‌توانند با حقوقی که برای‌شان تعیین شده، که پرداخت آن هم چندین ماه به تعویق می‌افتد، زندگی توأم با کرامت انسانی داشته باشند و به نیازهای اولیه خود پاسخ بدهند؟ وضعیت آن‌ها را چطور توصیف می‌کنید؟

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

وضعیت زندگی بازنشستگان به خاطر این که سنی از آن‌ها گذشته و در دوران کهولت به سر می‌برند به مراتب خیلی سخت‌تر از دوران اشتغال آن‌هاست. این نکته هم باید در نظر گرفته شود که حقوقی که به بازنشسته تعلق می‌گیرد تنها در صدی از میانگین حقوق سه سال پایانی دوره اشتغال است، نه همه‌ی آن. در نتیجه طبیعی است که سطح زندگی بازنشستگان از سطح زندگی کارگران شاغل پایین‌تر باشد و فشار بیشتری بر آن‌ها اعمال شود. کیفیت زندگی بازنشستگان تعریف چندانی ندارد. افرادی که سالیان سال کار کرده‌اند و زندگی‌شان با سختی و مشقت گذشته و می‌گذرد، در شرایطی زندگی می‌کنند که شایسته هیچ انسانی نیست.

● در پایان اگر نکاتی مد نظر تان هست، بفرمایید.

در پایان دو مورد لازم است که کمی بیشتر توضیح داده شود. اول این که عملکرد دولت و حکومت با قوانین مصوب خودشان هیچ منافات و عدم تطابقی با هم ندارند. در مورد اصل ۲۹ قانون اساسی که ظاهراً دولت را موظف به تأمین زندگی مردم کرده، اما این تعیین وظیفه برای دولت مادامیکه حق بی چون و چرای اعتراض و تظاهرات برای مردم در صورت قصور دولت و حکومت از وظیفه‌شان محفوظ نداشته باشد، در عمل فقط یک فریبکاری است.

هر اصل و بندی از قوانین ایران را که ظاهری در حمایت از منافع کارگران و مردم را با خود دارد، اگر درست مورد دقت قرارش دهید متوجه خواهید شد که به اصل‌ها، مواد و بندهایی دیگر مرتبط و مشروط هستند که کاملاً دست دولت و حکومت را در اعمال بی‌حقوقی بر مردم باز گذاشته است. مورد دوم این است که بازنشستگان از قدرت اعتراضی فراوانی برخوردارند و این قدرت را بارها به میدان آورده‌اند.

بازنشستگان مانند کارگران شاغل توان توقف تولید از طریق اعتصاب ندارند، اما قدرت بستن خیابان و تعطیل کردن شهر را دارند. بارها شاهد بوده‌ایم که اعتراضات بازنشستگان در سطح شهرها از طرف مردمی که منزجر از شرایط موجود هستند، مورد حمایت قرار گرفته‌اند.

در نتیجه بازنشستگان، بیکاران و بخش‌های شاغل طبقه کارگر در صورت پیوند زدن بیشتر مبارزات و اعتراضاتشان بین خود و جامعه خواهند توانست مطالبات خود را بر دولت تحمیل کنند.

● با سپاس از فرصتی که در اختیار خط صلح قرار دادید.

اخلال در نظم عمومی و امثال آن را به معترضان نسبت می‌دهند. با این بهانه‌های واهی به صفوف کارگر و بازنشسته و هر بخش دیگر معترض جامعه حمله می‌کنند. برای بازنشستگان هم همین برخورد در نظر گرفته شده است. بارها بازنشستگان معترض در مقابل ادارات و مراکز دولتی مورد سرکوب، حمله، بازداشت و اذیت و آزار قرار گرفته‌اند. اما راه حل مثل سایر بخش‌های کارگری ادامه مبارزات متحد است تا بتوانند با قدرت توده‌ای بر این برخوردها فائق بیایند، در مقابل آن مقاومت کنند و با قدرت ظاهر شوند تا بتوانند طرف مقابل را به عقب‌نشینی وادار کنند. پر واضح است که اگر تشکلات مستقل چه سراسری و چه منطقه‌ای وجود نداشته باشد راحت‌تر مورد سرکوب و تعرض قرار می‌گیرند اما این بدان معنا نیست که اگر تشکلی وجود نداشته باشد کارگر و بازنشسته دیگر توان اعتراض ندارند. وقتی از وجود تشکل و ابزار تشکل یابی کارگر، بازنشسته و غیره صحبت می‌کنیم باید شرایط سرکوب و خفقان را هم در نظر بگیریم. دولت و حاکمیت این امکان را به هیچ بخشی از جامعه نمی‌دهد که به راحتی بتواند تشکل خودش را ایجاد کند اما همین مبارزات، اعتراضات و اعتصابات هم بدون تشکل امکان ندارد راه بیفتند. بخش‌های مختلف کارگری و معترض در جامعه بین خودشان قرارها، صحبت‌ها و نشست‌هایی دارند که در مورد اوضاع زندگی، کار و مبارزات صحبت کنند و تصمیم‌گیری کنند. این‌ها خود تشکل هستند هر چند که ممکن است به دلیل شرایط امنیتی اسمی روی آنها گذاشته نشود. اما این اعتراضات و اعتصابات مطمئناً به اصطلاح خودجوش نیستند، به این معنا که یک روز صبح همه از خواب بیدار شوند، همه یک خواب دیده باشند و احساس کنند که باید اعتصاب و یا تجمع کنند. برای هر تجمع و اعتصابی از قبل در بین محافل و نشست‌های کارگران و بازنشستگان تصمیم‌گیری می‌شود. به نظر من این‌ها خود تشکل هستند هر چند تشکل‌های اعلام شده نیستند. تشکل‌هایی هستند از نوع مجامع عمومی که تصمیم‌گیرندگان به طور کلی خود کارگران و بازنشستگان هستند.

● یکی از تاکیدهای اصل ۲۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی، برخورداری همگان از حق تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری و غیره است. حکومت در اجرای اصولی که خود نوشته و تصویب کرده، چقدر اهتمام ورزیده است؟ آیا اصلاً حکومت به اجرای قوانین خود فکر می‌کند؟

بعضی از قوانین ممکن است ذره‌ای از حقوق اجتماعی حمایت کرده باشند اما سایر قوانین برخلاف آن هستند. این‌ها را طی این چهل و یک سال در عمل در جهت تأمین منافع مردم و رفاه عمومی و همگانی از بازنشسته گرفته تا بیکار و غیره از طرف دولت و حکومت هیچ اقدام حمایتی صورت نگرفته و شرایطی که امروز می‌بینیم گواه همین واقعیت است. تأمین زندگی انسان‌ها جزء حقوق اولیه و بدیهی بشر در هر جامعه‌ای است و حکومت‌ها موظف به تأمین معیشت مردم جامعه هستند. اما در کشور ما چنین اتفاقی هیچ وقت نیفتاده و مدام جواب مطالبات معیشتی مردم از جمله بیکار، بازنشسته، شاغل و غیره همیشه با سرکوب، بازداشت، فشارهای روحی و روانی داده شده است. نه تنها اصل ۲۹ بلکه هیچ یک از اصول دیگر و قوانین جاری آن چنان که انتظار می‌رود در راستای خدمت به منافع مردم نیستند. در مکتوبات و خصوصاً در عمل هیچ نشانی از دفاع از حقوق مردم نیست اما برخوردهای بسیار قهرآمیز و امنیتی با مردمی



اجتماعی

■ سالمندی سخت در ایران



اعظم بهرامی
فعال محیط زیست و حقوق زنان

درصد به بیش از ۱۶ درصد برسد. این آمار اما در ایران تا ۱۷۰۵ تا درصد رشد خواهد داشت. جمعیت ایران از سال ۱۳۳۵ تا ۱۳۹۵ حدود ۴ برابر شده است در حالیکه جمعیت سالمندان ایران در همین فاصله زمانی ۶ برابر شده است. تعداد سالمندان مناطق شهری ۹ برابر و تعداد سالمندان مناطق روستایی ۲ برابر شده است. در ۵۰ سال اخیر تعداد زنان سالمند اما رشد بسیار بیشتری نسبت به جمعیت مردان داشته است. بخشی از این موضوع را می‌توان به بالا بودن امید به زندگی و سلامت جسمی و کاهش تاثیر عواملی مرگ‌آور چون تصادفات جاده‌ای و جنگ و حوادث در محل کار و استفاده از دخانیات و الکل و غیره بر روی جامعه آماری زنان مرتبط دانست.

مدیرکل دفتر جمعیت، نیروی کار و سرشماری مرکز آمار در رسانه‌های رسمی اشاره می‌کند که بنا به اطلاعات مرکز آمار تنها در کمتر از ۱۰ سال اخیر، جمعیت جوان ۱۵ تا ۲۹ سال کشور از حدود ۲۴ میلیون نفر به ۱۸ میلیون نفر کاهش یافته است، یعنی نرخ رشد منفی ۳۰،۲۴ درصد.

به این ترتیب بنا به آمار مرکز آمار کشور تا سال ۱۴۳۰، یک چهارم جمعیت کشور سالمند خواهند بود. یعنی برنامه‌ریزی و تدارک زیرساخت‌های لازم برای سالمندان جامعه بسیار پیش از گذشته ضرورت می‌یابد.

بازنشستگی آغاز بحران تازه‌ی اقتصادی

صالح
ماهانم حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

احتمالا بسیاری از جوانان دهه ۶۰ به بعد وقتی تبلیغات گسترده‌ی این سال‌های اخیر در مورد فرزند آوری را می‌بینند نیم‌نگاهی به پدرها و مادرهایشان دارند. اینکه چرا سیستم‌های بیمه، خدمات اجتماعی و بازنشستگی و یا تسهیلاتی که معمولا در بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته برای رده‌های سنی ۶۵ سال به بالا در نظر گرفته می‌شود برای پدر و مادرهای آنها وجود ندارد؟ یا مثلا شرایط رفاه و آرامش فکری و ثبات و امنیت اقتصادی که قاعدتا یک فرد بعد از کار کردن در بیشتر از نیمی از عمرش باید از نهادهای مدیریتی جامعه متوقع باشد شامل حال والدین آنها نمی‌شود و نخواهد شد؟ این حقیقت، اندیشه‌ای را پیش روی همه‌ی جوانان و میانسالان امروز ایران قرار می‌دهد، چطور دوران سالمندی را خواهیم گذراند!

آمار سالمندان

بنا به آمار سازمان ملل و سازمان بهداشت جهانی تخمین زده می‌شود تا سال ۲۰۳۰ جمعیت سالمندان جهان از نزدیک به ۹

نخستین برنامه ای که یک سالمند در کشوری مانند ایتالیا پس از بازنشستگی برای خود تدارک می بیند سفر است. در بسیاری از موارد افراد با این حقوق قادر هستند تمام هزینه های مورد نیاز خود برای زندگی آرام و در امنیت و احترام با اداره خود به شکل مستقل را پرداخت کنند. حتی کارگران و کشاورزان و دامداران و باغداران نیز قادرند با گذراندن دوره های آموزشی کوتاه و کسب مدرک مهارت و وارد تقسیم بندی قانونی بازنشستگان مشمول تمام مزایای بازنشستگی شوند.

بنا به آمار وزارت کار ۹۰ درصد کارگران با قراردادهای موقت یک تا سه ماهه کار می کنند. این هم به معنای آن است که نه تنها این افراد بازنشستگی و حقوق و مزایای آن را نخواهد داشت بلکه هیچ امنیت شغلی و اقتصادی نیز ندارند.

دسته ای دیگر از مشاغل مانند کشاورزی و دامداری نیز نه تنها از بیمه و خدمات درمانی لازم و مناسب برخوردار نیستند، بلکه آمیدی به داشتن ممر درآمدی در زمان پیری و از کار افتادگی هم ندارند. در میان مهاجران اقلیمی که در کلان شهرها راننده و ماشین خواب می شوند و یا کارگران ساختمانی روزمزد افرادی بالای ۵۰ سال و ۶۰ سال نیز سرشماری شده اند. کسانی که پس از سال ها کار و زحمت و تولید، هنوز هیچ امنیت شغلی و مالی ندارند. به این گروه زنان و مردان فعال در حوزه صنایع دستی را نیز باید افزود. بسیاری از این افراد نیز علی رغم اینکه سال های طولانی بدن خود را برای کسب درآمد و گذران روزانه ی زندگی مستهلک کرده اند امکانی برای بیمه و بازنشستگی ندارند. دستفروشی و رانندگی در انواع سرویس های حمل و نقل عمومی مانند تاکسی یا اسنپ شغل دوم و سوم بسیاری از بازنشستگان است.

شرایط زنان سالمندی که استقلال مالی ندارند هم بسیار سخت است. گزارش هایی وجود دارد که نشان می دهد اغلب این زنان برای درمان و نیازهای بهداشت و سلامت خود از عینک گرفته تا داروهای ضروری بیماری های مزمن مشکلات زیادی دارند. برخی از این زنان سالمند حتی خودشان سرپرستی خانواده ای را هم به عهده دارند که این نیاز به کار در هر شرایطی را برایشان ضروری و اجباری می کند.

امکانات و خدمات درمان

در حالیکه آمار صندوق بازنشستگی کشور بخش زیادی از بازنشستگان را در بر نمی گیرد اما حامی مالی مناسبی برای اعضایش هم به شمار نمی آید. در سال ۱۳۹۷ مدیر کل فنی صندوق بازنشستگی کشور اعلام کرد که ۸۰ درصد بازنشستگان عضو صندوق حقوقی کمتر از ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار تومان دریافت می کنند. تعداد اعضای صندوق بازنشستگی کشوری تا پایان سال ۹۷ به حدود یک میلیون و ۳۸۰ هزار نفر می رسید.

به نقل از مدیر کل فنی صندوق بازنشستگی کشور: «۱۷ درصد از حقوق بگیران صندوق بازنشستگی موظفی بگیران هستند و مابقی را بازنشستگان دستگاه های مختلف تشکیل می دهند. بیشترین تعداد حقوق بگیران نیز بازنشستگان وزارت آموزش و

پرورش هستند».

اما آنچه در همین جمعیت، قابل توجه است این که ۲۶،۵۶ درصد این جمعیت، بازنشستگان تهرانی هستند. حدود ۶۰ درصد آنها معلمان بازنشسته و کادر آموزش و پرورش هستند و البته حدود ۵۰۰ هزار نفر از این بازنشستگان تحصیلات دکترا تا فوق دیپلم دارند. به این ترتیب در بخش خدمات پیش بینی شده برای بازنشستگان عضو این صندوق هم تبعیض جغرافیای محل سکونت حاکم است و هم تحصیلات.

سازمان تامین اجتماعی نیز دومین مرجع مهم خدمات درمانی و پرداخت مستمری به بازنشستگان است. بنا به آمار تا پایان سال ۹۸ حدود ۵ میلیون و ۹۴۸ هزار و ۴۶۷ نفر مستمری بگیر اصلی و تبعی تحت پوشش این سازمان قرار داشتند. جمعیتی که بازنشستگان، از کارافتادگان و بازماندگان را شامل می شد. در حالی که بازنشستگان تحت پوشش تامین اجتماعی ملزم به پرداخت ماهانه مبلغ مشخصی به این سازمان بودند و هستند، رقم بالای بدهی این سازمان به دولت مشکلات و بیم و هراس های زیادی را برای بازنشستگان بوجود آورده تا جایی که پرونده های قضایی نیز در این ارتباط مفتوح است. به گفته ی رئیس اتحادیه پیشکسوتان جامعه کارگری «بدهی دولت به تامین اجتماعی حدود ۲۶۳ هزار میلیارد تومان است و واگذاری شرکت های زیان ده دردی از این سازمان دوا نمی کند».

اما موضوع مهمی که اغلب لابلای آمار پنهان می ماند این است که شیوه ی زندگی بسیاری از ایرانیان به علت مشکلات اقتصادی یا فرهنگ و سنت های اشتباه در استفاده از مواد غذایی، بستری فراهم کرده است برای ابتلای بیشتر به بیماری های مختلف مخصوص دوران سالمندی. به طور مثال از هر ۱۰۰ سالمند یکی به بیماری پارکینسون مبتلا می شود، یا گزارش های انجمن آلزایمر نشان می دهد که در ایران هر ۷ دقیقه یک نفر گرفتار آلزایمر می شود و تا ۳۰ سال آینده این بیماری تبدیل به چالشی بزرگ خواهد شد. به این مجموعه آمار انواع سکت و سرطان و بیماری های گروه دیابت و فشار خون را هم باید افزود. به این ترتیب سالمندان نه تنها نمی توانند دوران کهنسالی آرام و بی رنجی را بگذرانند، بلکه همینطور نمی توانند نقش فعال و موثری را در پیوند با اعضای خانواده و جامعه داشته باشند.

شرایط سالمندان در ایران به صورت ناخود آگاه چهره ی سالمندانی را در اروپا به خاطر می آورد که نه تنها مسئول خرید خانه و آشپزی آخر هفته برای اعضای خانواده و نگهداری از حیوانات خانگی هستند، بلکه بخشی از مسئولیت مراقبت از کودکان و نوه ها را هم به عهده دارند.

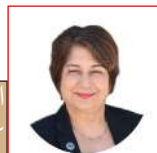
آمار جهانی به طور کلی نشان می دهد که حتی در کشورهای توسعه یافته نیز شرایط سالمندان با دشواری های زیادی مواجه است. به عبارتی نهادها و سازمان های دولتی و سیاست اجرایی کلی جهان به سمت جوان کردن جهان پیش می رود. این امر اجرای تصمیماتی گفته یا ناگفته را در حوزه های مختلف در راستای حداقل کردن بودجه های مربوط به سالمندان رقم می زند.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰



زنان

■ زنانه شدن فقر، تنهایی و سالمندی در ایران



الهه امانی
کنشگر کمیسون زنان سازمان ملل

دنیای قرن بیستم به شدت در حال سالمند شدن است. بر اساس گزارشات سازمان ملل جمعیت بالای ۶۰ سال تا سال ۲۰۳۰ به یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر و تا سال ۲۰۵۰ به ۲ میلیارد نفر یا ۲۰ درصد جمعیت جهان رشد خواهد یافت. این رشد بیشترین سرعت را در کشورهای در حال توسعه ی آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین خواهد داشت. به عبارتی سالمند شدن جمعیت جهان یکی از مهم ترین تحولات اجتماعی جهان در قرن ۲۱ خواهد بود.

ترکیب سنی جمعیت کشورهای با توسعه ی اقتصادی و اجتماعی و بهبود شرایط بهداشتی، کاهش مرگ و میر تغییر یافته و به سمت سالمندی سوق داده شده است. در ۶ ماه گذشته که پاندمی کووید ۱۹- بیشتر از ۸۰۵ میلیون نفر را در ۲۱۳ کشور جهان مبتلا و به بهای جان ۴۶۲ هزار و ۶۸۱ نفر تا ماه جون ۲۰۲۰ تمام شده است، در درجه نخست سالمندان جهان را مورد آسیب قرار داده است. زیرا ۷۳.۶ درصد از کسانی که در اثر این پاندمی جان خود را از

دست داده اند، یعنی ۳۴۰ هزار و ۵۳۳ نفر ۶۵ سال یا بیشتر سن داشته اند. از این رو در تاریخ ۱۵ ژوئن که روز جهانی «ارتقای آگاهی در خصوص اذیت و آزار سالمندان» است، سازمان ملل به ویژه روی پاندمی کووید ۱۹- و فرآیندهای آسیب زای آن بر سالمندان تکیه کرده و از کشورهای جهان خواسته تا از سالمندان در مقابل خشونت، اذیت و آزار و بی توجهی و نقض حقوق انسانی سالمندان حمایت ویژه صورت بگیرد. سازمان بهداشت جهانی اعلام کرد که در اروپا ۱۵ درصد جمعیت افراد سالمند ۶۰ سال به بالا که قریب به ۳۰ میلیون نفر است در سال گذشته مورد اذیت و آزار قرار گرفته اند.

نقض حقوق انسانی سالمندان در دوران پاندمی کرونا بسیار شدیدتر از پیش صورت گرفته و باید اشاره کرد که این اذیت و آزار در برگیرنده ی مسائل مالی، فیزیکی، روانی، جنسی، جنسیتی، بی توجهی عامدانه و غیرعامدانه بوده است و رشد سالمندان جهان، توجه پژوهشگران نهادهای سازمان ملل را از اوایل آخرین دهه قرن بیستم به ویژه به این مسئله و چالش های آن جلب کرد. در ۱۴ دسامبر ۱۹۹۰ اجلاس سازمان ملل با تصویب قطعنامه ۴۵/۱۰۶ روز اول اکتبر را روز جهانی سالمندان نامگذاری کرد. متعاقب آن در سال ۱۹۹۱ طی قطعنامه ی ۴۶/۹۱ اصول و موازین حقوق انسانی سالمندان تعیین شد و در سال ۲۰۰۲

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

اجلاس دوم جهانی پیرامون مساله «سن» و مقتضیات سنی برنامه‌ی بین‌المللی مادرید را برای پاسخگویی به فرصت‌ها و چالش‌های جهانی که به سرعت در حال سالمند شدن است تدوین کرد.

اقدام به حفظ حقوق سالمندان و کرامت انسانی آنان، رفع تبعیضات و نابرابری‌ها در قلب توجهات جهانی به زندگی سالمندان است.

هدف شماره ۱۰ از «اهداف توسعه‌ی پایدار» سازمان ملل به کاهش نابرابری‌ها در هر یک از کشورهای جهان و بین کشورهای (به‌ویژه کشورهای شمال اروپا و آمریکای شمالی و کشورهای جنوب سه قاره) است. یکی از شاخص‌های اهداف توسعه‌ی پایدار کاهش نابرابری‌ها و ارتقای کیفیت زندگی سالمندان به شاریط اقتصادی و اجتماعی سالمندان است. این امر امروزه بیشتر از هر زمان دیگری طبقاتی شده است، زیرا شکاف فقر و ثروت در اکثر کشورهای جهان در حال عمیق‌تر شدن است. در آمریکا ثروت کمپانی آمازون در هر ثانیه ۲.۴۹۸ دلار است و خط فقر برای ۵۰

میلیون آمریکایی که زیر خط فقر و معیشت قرار دارند، ماهانه برای خانواده ۴ نفری ۲ هزار و ۱۸۳ دلار است. در ۱۰ هفته‌ی گذشته که ثروت صاحبان سرمایه در بخش‌هایی از اقتصاد در دوران کرونا تا ۳۰ درصد فرونی یافته، ۴۰ میلیون نفر برای بیمه‌های بیکاری تقاضا داده‌اند.

با توجه به تعمیق نابرابری اقتصادی است که هدف ۱۰ از اهداف توسعه‌ی پایدار

بر این امر تاکید دارد که توانمندی‌های سالمندان برای حضور فعال، سلامت و امنیت آنان نقش کلیدی در کاهش نابرابری‌ها و تحقق اهداف توسعه‌ی پایدار دارد.

سالمندان بخشی با ارزش از جامعه بشری بوده و هستند. تجربیات و گنجینه‌ی انسانی آنان نقش راهبردی در بسیاری از جوامع بشری داشته، احترام به حقوق انسانی آنان و کیفیت زندگی‌شان به غنای جامعه و نسل‌های بعد از آنان می‌افزاید. اما نیازهای سالمندان حتی در هر یک از کشورهای جهان یکسان نیست، شرایط اقتصادی و اجتماعی، قومیت، جنسیت، فرهنگ و مذهب و باورهای انسان‌های سالمند

متفاوت بوده و نیازهای آنان نیز اگرچه وجوه مشترک داشته اما در بسیاری از موارد ویژگی‌های خاص خود را دارند. برخورداری سالمندان از امکانات بهداشتی، مسکن، تغذیه و دستیابی به اطلاعات و حق تصمیم‌گیری بر مداوای پزشکی خود، حق برخورداری از مناسبات انسانی و اجتماعی که نور امید را در دل سالمندان زنده نگه می‌دارد از جمله حقوق انسانی سالمندان است که در بسیاری از موارد به حاشیه رانده می‌شود.

زنان به مثابه نیمی از جامعه به نیمه‌ی فقیر و فرودست جامعه تغییر چهره داده است، به طوری که گفته می‌شود فقر در جهان چهره‌ای زنانه دارد. نابرابری‌های دیرپای جنسی-جنسیتی را با شدت بیشتری در دوارن سالمندی تجربه می‌کنند. از این رو چهره‌ی سالمندی و فقر در سطح جهان زنانه است.

در ایران

بر اساس سرشماری سال ۱۳۹۵، از جمعیت ۷۹ میلیون نفری ایران، ۷ میلیون و ۱۴ هزار و ۹۱ نفر یعنی ۹.۲۸

درصد سالمند بوده و پیش‌بینی می‌شود که درصد سالمندان تا سال ۲۰۲۰ یعنی ۵ سال آینده به ۱۰ درصد و تا سال ۲۰۵۰ به بیش از ۳۰ درصد برسد، این میزان تفاوت فاحش و نگران‌کننده‌ای نسبت به جمعیت سالمندان در سطح جهان است که برای سال ۲۰۵۰، ۲۰ درصد برآورد شده است. در واقع در سال ۲۰۵۰ در ایران از هر سه نفر یک نفر سالمند خواهد بود. با چنین

رشد بی‌سابقه‌ای جامعه‌ی ایران فاقد زیرساخت‌ها، خدمات اجتماعی، بیمه‌های بازنشستگی، نهادها و آسایشگاه‌های لازم برای سالمندان است. حتی در حال حاضر مشکلات و نابرابری‌های اقتصادی، صندوق‌های بازنشستگی، خدمات تامین اجتماعی و سایر حمایت‌های اجتماعی برای سالمندان ایران وجود ندارد. از این رو از رشد تصاعدی و فزون‌تر از میانگین جهانی ۳۰ درصدی تا سال ۲۰۵۰ با واژه فاجعه توصیف شود. در شرایط کنونی ۳۰ درصد از جمعیت سالمندان ایران از خدمات تامین اجتماعی برخوردار نبوده و تنها ۴۰ درصد از سالمندان تحت پوشش صندوق‌های

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰



بازنشستگی که خود نیز با بحران دست‌وپنجه نرم می‌کنند قرار دارند. (صندوق تامین اجتماعی و بازنشستگی کشور)

امروزه شرایط زندگی سالمندان در ایران به شدت طبقاتی شده است، متجاوز از ۵۰ درصد از زنان سالمند در ایران فاقد کمترین امکانات اقتصادی بوده و به طور کامل وابسته هستند. ۱۷ درصد از جمعیت سالمندان فعلی فاقد هر گونه درآمدی هستند و ۹۱ درصد با خانواده‌های خود زندگی می‌کنند. نظام حمایتی از سالمندان وجود ندارد و ۷۰ درصد از سالمندان بیمه‌ی تکمیلی ندارند. در برنامه‌ی ششم توسعه هیچ سیاست مشخصی برای سالمندان تدوین نشده و از سال گذشته قرار بوده سندی تحت عنوان «سند راهبردی سالمندان» تدوین شود. این سند نیز چون سند ملی «حمایت از کودکان و نوجوانان» و لایحه قانون جامع تامین امنیت زنان در برابر خشونت در سال‌های متمادی بدون نتیجه خواهد ماند.

زنان که تبعیضات قانونی، اقتصادی و اجتماعی را در جای‌جای زندگی روزمره‌ی خود تجربه می‌کنند و حقوق انسانی آنان در حوزه خصوصی و عمومی با اشکال گوناگون خشونت پامال می‌شود حین سالمندی بارشان سنگین‌تر می‌شود و آسیب‌های فرهنگی و تبعیضات سنی را نیز تجربه می‌کنند.

بر اساس گزارش آمار در سال ۱۳۹۵ نسبت جنسی در ایران ۹۷ است، یعنی ۹۷ مرد در برابر ۱۰۰ زن. با توجه به اینکه طول عمر زنان بیشتر از مردان است، زنان سالمند همپای

وابستگی اقتصادی، حضور کم‌رنگ اجتماعی و فقدان حضور سیاسی در جامعه‌ی ایران از تنهایی نیز بیشتر از مردان رنج می‌برند. ۲۰ درصد از زنان سالمند ایران و ۵ درصد مردان سالمند ایران تنها زندگی می‌کنند. بر اساس این آمار تعداد زنان سالمند تنها در ایران ۴ برابر مردان سالمند تنها است. فرهنگ پدر-مردسالارانه، عدم وجود حمایت‌های قانونی و نگرش‌های واپسگرایانه سبب انزوا و افسردگی زنان سالمند می‌شود. مردان با از دست دادن همسرشان ازدواج کرده و تعدد زوجات نیز همواره دست آنان را از نظر قانونی باز گذاشته، اما زنان در اغلب موارد پس از فوت همسرشان تحت قیمومیت فرزندان پسر خود قرار گرفته که ازدواج مجدد آن‌ها را در اغلب موارد مورد تایید قرار نمی‌دهند. همچنین زندگی شهری و فضای محدودتر زندگی خانوادگی نگهداری از افراد مسن‌تر خانواده را با مشکلات عدیده روبرو کرده و آن‌ها را در معرض اذیت و آزار قرار داده است. از جانب دیگر، فضای عمومی در ایران، شهرسازی و امکانات برای سالمندانی که با مشکلات ناتوانی روبرو هستند، فضای تشویق‌کننده‌ای نیست. زنان که بار تبعیضات اقتصادی و فقر را بیشتر از مردان بر دوش دارند، مشکلات سالمندی را نیز بیشتر تجربه می‌کنند. توانمندی و انسجام اجتماعی در گرو رفع نابرابری‌های طبقاتی و جنسیتی برای سالمندان ایران است.

صالح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰





اقلیت‌های جنسی

■ چالش‌های زندگی افراد سالمند کوئیر



ملیکا زر

فعال برای برابری حقوق جنسیتی

به طور کلی مسئله سالمندی و افزایش سن، پدیده‌ای چالش برانگیز است. اما زندگی به عنوان یک سالمند کوئیر می‌تواند چالش‌های دیگری علاوه بر چالش‌های معمول افراد سالمند را به همراه داشته باشد.

در شرایطی که اقلیت‌های جنسی و جنسیتی با سرکوب و فشار سیستماتیک از طرف جمهوری اسلامی مواجه هستند و در صورت اثبات رابطه‌ی جنسی بین دو همجنس بالغ، مجازات‌هایی از شلاق تا اعدام تهدیدشان می‌کند، فرد سالمندی را تصور کنید که علاوه بر تحمل تبعیض‌های دوران سالمندی با تبعیض‌هایی بر اساس گرایش جنسی و هویت جنسیتی‌اش هم رو به رو می‌شود.

بر اساس آخرین سرشماری جمعیت در سال ۱۳۹۵ جمعیت سالمندان بیش از ۹.۳ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد و پیش‌بینی می‌شود که شمار سالمندان در ایران در سال ۱۴۲۰ به بیش از ۲۶ میلیون نفر خواهد رسید که معادل ۲۵ درصد از کل جمعیت ایران خواهد بود. (۱)

طبق آماري که سازمان بهداشت جهانی از جمعیت حدودی افراد ال.جی.بی.تی منتشر کرده است، حدود ۷ تا ۱۰ درصد از جمعیت هر کشوری را این جامعه تشکیل می‌دهند، بر این اساس می‌توان گفت نزدیک به دو میلیون و ۶۰۰ هزار شهروند سالمند ال.جی.بی.تی در سال ۱۴۲۰ خواهیم داشت.

چالش‌های سالمندان و رویارویی آن‌ها با گرایش جنسی و هویت جنسیتی

افراد با بالاتر رفتن سن‌شان با پدیده‌ی تبعیض بر اساس پیری مواجه می‌شوند. یکی از این چالش‌ها توانایی افراد در رفع نیازهایشان و همچنین عدم به کارگیری آن‌ها در امور مختلف است، افراد سالمندی که معمولاً در سنین بالا متوجه گرایش

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

جنسی و هویت جنسیتی‌شان می‌شوند و یا تصمیم به بروز آن می‌گیرند اغلب دارای فرزند، نوه، «عروس» و «داماد» و به طور کلی خانواده‌ای کامل هستند.

در این شرایط آیا بستر بروز این شناخت از خود، ممکن است؟

در شرایطی که جمهوری اسلامی ارتباط جنسی با رضایت بین دو فرد بالغ را جرم‌انگاری کرده است، اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی در این زمینه با سانسورهای شدید و اطلاعات غلط بر اساس بیماری‌انگاری گرایش‌های جنسی متفاوت و پزشکی‌کردن هویت ترنس رو به رو است که عمدتاً باعث عدم آگاهی جامعه، به ویژه اقلیت‌های جنسی و جنسیتی، در این حوزه شده است و افراد ممکن است در طول زندگی خود به این نوع شناخت از خود نرسیده و در سنین بالاتر با این شرایط مواجه شوند.

به دلیل این اطلاعات غلط، صحبت از گرایش جنسی متفاوت ممکن است هزینه‌های جبران‌ناپذیری برای فرد رقم بزند که با توجه به این که افراد سالمند معمولاً به مراقبت، مامنی برای زندگی و آرامش، امکان مشارکت در امور نیازمند هستند و باید کرامت آن‌ها حفظ شود، امکان آشکارسازی و از دست دادن خانواده و محلی امن برای این افراد بسیار سخت می‌شود.

ازدواج‌های اجباری و تحمیل زندگی دگرجنسگرایانه (het-erosexuality) به افراد که متأثر از سیستم به شدت مردسالارانه، دگرجنسگراسالارانه و همان‌سو جنسیتی‌محور حاکم در جمهوری اسلامی است، نیز قدرت انتخاب زندگی از

اقلیت‌های جنسی و جنسیتی سلب شده و آن‌ها را محکوم به تحمل سال‌ها رنج می‌کند. اما آیا بستری فراهم است که این افراد در سال‌هایی که توانایی بروز گرایش‌شان را پیدا می‌کنند، بتوانند با شرایط سابق به زندگی خود ادامه دهند؟

پذیرش و برخورد فرزندان، و بیان آن به همسر و فرزندان هم از چالش‌هایی است که افراد سالمند را تحت تأثیر قرار می‌دهد. عدم احساس امنیت و نیازمندی به مراقبت و محل زندگی از مواردی است که باعث خودداری این افراد از بروز احساسات و بیان انتخاب‌شان است.

در پایان با توجه به شرایط عمومی سالمندان در ایران که از حقوق اولیه‌ی خود که تامین معیشت و داشتن حقوق بازنشستگی و تضمین استفاده از سیستم سلامت و بهداشت است، محروم هستند، نتیجه می‌گیریم تبعیض‌ها و خطراتی ناشی از بیان و بروز گرایش جنسی و هویت جنسیتی که افراد را تهدید می‌کند، عاملی بازدارنده برای زندگی سالمندان مطابق با خواسته‌ی جنسی و عاطفی‌شان است و این امر با توجه به شرایط سیاسی-اجتماعی موجود در ایران و آمار رو به افزایش سالمندان حوزه‌ی ال.جی.بی.تی می‌تواند به معضل حاد اجتماعی بدل شود چرا که از اساس اهتمامی برای در نظر گرفتن این افراد و چاره جویی و حمایت برای مشکلات پیش رویشان وجود ندارد.

پانوش‌ها:

۱ - اقتصاد آنلاین - کدخبر: ۳۸۴۷۹۲





گفتگو

■ پرسش‌های بی پاسخ در گفتگو با علی اصغر بیات؛ بیشتر از مهد کودک به آسایشگاه سالمندان نیاز داریم



گفتگو از علی کلائی

بگیرم.

تماس حاصل شد و بعد از سلام و احترام و معرفی خودم شروع به پرسیدن کردم. در آن لحظه ایشان نگفت که در چه وضعیتی است. شاید اگر می گفت، تماس به زمان دیگری موکول می شد. قطعاً من نمی خواستم او تصادف بکند!

شروع به پرسیدن کردم. پرسش اولم این بوده که «فرد مشغول به کار در چه شرایطی بازنشسته می شود؟ آیا سن و روند بازنشستگی در ایران متناسب با شاخص امید به زندگی تنظیم شده است یا خیر؟».

بعد از پرسیدن سوال اولم گفت که بفرمایید. ولی من پرسیده بودم. گفتم سوال را پرسیدم. پاسخ داد که پشت فرمان اتوموبیل است. ولی باز خواست که سوالات را بپرس. من هم سوال فوق را دوباره تکرار کردم و آقای بیات شروع به پاسخ دادن کرد.

«بازنشستگی در کشور متنوع است. بعضی با شصت سال سن و ده سال کار، بعضی با شصت سال سن و هشت سال کار، بعضی با بیست سال کار و پنجاه سال سن و بعضی با بیست سال در کار مشاغل سخت و زیان آور. تنوعش زیاد است».

باز در خصوص شاخص امید به زندگی پرسیدم و آقای بیات گفت که در خصوص این شاخص اطلاعی ندارد. بعد

یک دقیقه و نیم آخر ناگهان ورق برگشت. ظاهراً پرسش از آنچه گفته بودند ذهن ایشان را برهم زد و تماس قطع شد و تماس‌های بعدی هم به جایی نرسید.

آهنگ پیشواز تلفن همراهشان همان است که می گوید «ای حرمت ملجا درماندگان». نامش علی اصغر بیات است. رئیس کانون عالی کارگران بازنشسته و مستمری بگیر تامین اجتماعی. پیشتر و در ۱۰ خرداد ۱۳۹۹ در گفتگو با خبرگزاری مهر به انتقاد از افزایش ۲۱ درصدی حقوق بازنشستگان تامین اجتماعی پرداخته بود و گفته بود که «معتقدیم افزایش یک رویه و ثابت حقوق بازنشستگان و مستمری بگیران تامین اجتماعی در همه سطوح مزدی موجب افزایش شکاف درآمدی خواهد شد و حداقل بگیران در این میان بیش از همه ضرر خواهند کرد». دو روز بعدش و باز در گفتگو با مهر، همسان سازی حقوق بازنشستگان را گروگان بی تدبیری مسئولان خواند. با توجه به موقعیت ایشان و در خصوص مسائل بازنشستگان، خط صلح تصمیم گرفت با او گفتگو کند و قرار شد که من با ایشان تماس

صلح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

ادامه داد: «اما در هر حال سن مطرح است. وقتی ملاک می گوید شصت سال، لابد سن را ملاک اصلی قرار دادند. و بعد برای سابقه عدد مشخص کرده اند. ولی وقتی می گویند شصت سال سن، یعنی خط کشی برای شصت سال است». مصاحبه داشت خوب پیش می رفت. پرسیدم «بازنشستگان چند درصد از مستمری بگیران را شامل می شوند؟».

- یعنی بازمانده ها و بازنشسته ها و از کار افتاده ها و ...
- عرض کردم مستمری بگیران ما چند درصدشان بازنشسته هستند؟

- من آمار دقیقی ندارم. روزانه آمار در کشور تغییر می کند. آمار که چهار ماه پیش گرفته شده، معلوم نیست که الان درست باشد. روزانه تعدادی بازنشسته می شوند. ولی عمدتاً ۵۰ درصد بازمانده و از کار افتاده هستند بقیه بازنشسته. این روالی است که ما همیشه می گوئیم. ۶۵ درصد حداقل بگیر (حداقل حقوق بگیر) هستند.

از رئیس کانون عالی کارگران بازنشسته و مستمری بگیر تامین اجتماعی پرسیدم که «تصویر زندگی پس از بازنشستگی در ایران چگونه است؟».

و پاسخ گفت که «از زندگی شخصی آدم ها که اطلاعی ندارم. ولی با توجه به حقوق دریافتی شان، ۶۵ درصد یا حداقل بگیرند و یا دریافتی زیر حداقل دارند. بخشی از این حداقل بگیرها هم ممکن است کاسب کار، تاجر، طلافروش، بنگاه دار و مانند این ها باشد که در شرایطی آمده اند و چند سالی حق بیمه پرداخت کرده اند. تعداد بسیاری هم البته حداکثر حقوق را نمی گیرند. درصد حداکثر بگیران بسیار کم است».

با توجه به این وضعیت حقوقی بازنشستگان پرسیدم که «معضلاتی که امروز بازنشستگان با آن درگیر هستند چه مواردی هستند؟».

و آقای بیات پاسخ دادند که «معضلاتی مثل تنهایی که از آن رنج می برند. از مریضی رنج می برند. بعضاً بچه های شان رفته اند و تنها زندگی می کنند. از بعضی جاها سقوط می کنند. خوب است که پناهگاه یا آسایشگاهی این ها را تحت پوشش خودش قرار بدهد. بعضی ها هم یا تنها و یا با همسرشان زندگی می کنند. بعضی ها با بچه های شان زندگی می کنند. ولی در هر حال عمدتاً مراقبت های ویژه زیادی می خواهند. ما الان آنقدر که به آسایشگاه سالمندان نیاز داریم، به مهدکودک احتیاج نداریم. مراجعه می کنند و می گویند که آقا ما کل پول و حقوق و خانه مان و این ها را می دهیم که فقط یکی ما را نگه دارد. بعضاً اینطوری هم داریم».

فکر کردم به گفتگویی از خود ایشان ارجاع بدهم. همان گفتگو با عنوان «همسان سازی حقوق بازنشستگان گروگان بی تدبیری مسئولان» که پیشتر صحبتش رفت.

ولی خب ظاهراً این پرسش به مذاقشان خوش نیامد و یک دقیقه و نیم آخر را ساخت.

گفتگو محترمانه آغاز شد. اما خوب! خیلی محترمانه تمام نشد. البته قطعاً قابل حدس است که توهین و «به توجّه» ها و «به تو چه ربطی دارد» ها را چه کسی شنید! خبرنگار و روزنامه نگاری که به جرم پرسیدن، باید از مسئولی پا به سن گذاشته، عصبانی و پشت فرمان حرف بشنود!

پرسیدم: «شما اخیراً در گفتگو با خبرگزاری مهر گفته اید که همسان سازی حقوق بازنشستگان گروگان بی تدبیری مسئولان شده است. می شود بفرمایید که چه شده و چرا شما چنین مسئله ای را مطرح کردید؟».

ایشان ناگهان برآشفته که «مگر شما استاد دانشگاهی که داری من را مواخذه می کنی؟ شما بحث خودت را بکن. برای چی من باید این جواب را به شما بدهم؟ مگر شما چه کاره ای که من این جواب را به شما بدهم؟».

تلاش کردم روند مکالمه را آرام کنم تا به بقیه گفتگو برسیم. حتی از لفظ «مخلص شما» استفاده کردم تا این مسئول موی سپید، قدری آرام بشود. (به نظرم اشتباه کردم. بیش از حد تواضع نشان دادم!) اما خوب! ظاهراً ایشان آتشش تند بود و آتشبار کلامش آماده!

آنقدر هم عصبانی بود که کلاً انگیزه ای ما برای گفتگو در خصوص بازنشستگان را به چالش کشیده پرسید که «اصلاً بازنشسته به شما چه ارتباطی دارد که من بخواهم پاسخ شما را بدهم؟ من اینقدر مصاحبه کرده ام. مگه من الان در دانشگاه نشسته ام که شما دارید از من درس پس می گیرید؟ که چرا اینطوری است؟».

مشکل اینجا بود که او زمانی برای پاسخگویی نمی داد. تند و تند فرمایش می کرد! گوش می شنیدند و متأسفانه البته!

«شما خودت رو معرفی کن که من برای چه باید این حرف ها را به شما بزنم؟ راجع به چی من باید این را به شما بگویم؟». در حالی است که اول تماس، من خودم را معرفی کردم. با نام و نام خانوادگی و ماهنامه ای که از طرف آن با آقای بیات تماس گرفتم. باز پاسخ دادم که آقای بیات! من روزنامه نگارم و پرسشم را مطرح می کنم.

علی اصغر بیات هم ظاهراً نمی خواست جواب بدهد، این بار به مدد پشت فرمان اتوموبیل بودنش یا دستکم ادعایی که خود داشت، گفت که «پنجاه تا هفتاد درصد ذهنم درگیر رانندگی ام است. من که الان نمی توانم ذهنم درگیر رانندگی ام باشد و به شما پاسخ بدهم».

خلاصه قرار شد من نیم ساعت دیگرش تماس بگیرم. اما چندین تماس من پاسخی داده نشد. البته یکی را برداشت. گفت الو. معرفی کردم. مکالمه قطع شد. ظاهراً این رئیس کانون عالی کارگران بازنشسته و مستمری بگیر تأمین اجتماعی سراسر کشور علاقه ای نداشته و ندارد که در خصوص مواضعش در رسانه های دیگر، از او پرسش بشود. ظاهراً می خواست و می خواهد متکلم وحده باشند. ولی خوب از بخت بدشان نشد!

صباح
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰



اجتماعی

■ فضاسازی شهری متناسب با سالمند



آبان پرتویی
فعال دانشجویی

متعلق به همه‌ی اعضا است و همچنین در جهت تحقق عدالت شهروندی، نیاز است که طرح‌های شهرسازی به گونه‌ای باشند که سالمندان بتوانند به طور مستقل و با کم‌ترین نیاز به کمک دیگران از تمامی فضاهای شهری استفاده کنند. بدون شک فضاسازی مناسب می‌تواند شرایط برقراری روابط اجتماعی، مشارکت فعال شهروندی و عرصه‌ی فعالیت‌های سازنده را برای سالمندان فراهم کرده و بهبود ببخشد.

سالمند و پدیده‌ی سالمندی

برچسب سالمند به کسی اطلاق می‌شود که سال‌های زیادی از زندگی و حیات خود را گذرانده باشد و ما باقیمانده‌ی عمر کمتری را از او انتظار داشته باشیم. به بیانی دیگر پدیده‌ی سالمندی به سال‌های پیشی‌گرفته از میانگین طول عمر متوسط بشر اشاره دارد. آستانه‌ی این عدد در طول سال‌ها، همراه با افزایش امید به زندگی بشر تغییر یافته است تا الان که ما در ابتدای قرن بیست‌ویکم قرار داریم و امید به زندگی برای مردم جهان از مرز ۶۶ سال گذشته است. باید گفت که این رقم در کشورهای مختلف متفاوت است و ارتباط مستقیمی با وضعیت فرهنگی و بهبود اوضاع اقتصادی و

یکی از نکات مهم در حوزه سالمندی، لزوم مشارکت و حضور بیشتر این قشر در جامعه است. زیرا یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به توسعه پایدار این است که تمام گروه‌های سنی به طور عادلانه بتوانند در جامعه حضور داشته باشند، مشارکت کنند و از امکانات اجتماعی بهره گیرند.

سالمندان در زمره‌ی شهروندان آسیب‌پذیر جامعه چه از نظر جسمی و چه از نظر روحی به شمار می‌آیند که بسیار زود از عرصه‌ی اجتماع رانده شده‌اند و لازم است شرایط حضور آن‌ها در فضاهای شهری مهیا شود. این در حالی است که در بسیاری از موارد عملاً راه‌های ورود مستقل آن‌ها به فضای شهری با مشکلات جسمی و روحی همراه است. از آن جایی که جامعه

صباح

ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

اجتماعی یک جامعه دارد.

سالمندی سبب بروز تغییراتی در انسان می‌شود. تغییراتی که بیماری‌هایی را در پی دارند. با این حال پیری، به خودی خود یک بیماری نیست و روال طبیعی بدن انسان را دربرمی‌گیرد. این تغییرات در توانایی جسمی فرد، ویژگی‌های روحی و اجتماعی یک انسان در طول زمان قابل رویت است. در واقع پدیده‌ی سالمندی ناشی از یک سیر طبیعی است که در آن تغییرات فیزیولوژیکی و روانی-اجتماعی در بدن رخ داده و جنبه‌های مختلف زندگی او را دگرگون می‌کند. به همین ترتیب، می‌توان گفت که سالمندی دشواری‌ها و محرومیت‌هایی را به دنبال خود دارد.

نظرها درباره‌ی تعیین سن دقیق سالمندی متفاوت است و اغلب از تعاریف فرهنگی یک جامعه تاثیر می‌پذیرد. به عبارت دیگر این فرهنگ یک جامعه است که بر اساس شاخص‌های مخصوص خود تعیین می‌کند که چه سنی نقطه‌ی انتهایی فعالیت‌های یک انسان محسوب می‌شود. با این حال، سازمان بهداشت جهانی سن سالمندی را به سه دسته تقسیم کرده است. این سه دسته به ترتیب زیر قابل مشاهده هستند:

- سالمند جوان: ۶۰-۷۴ سال

- سالمند: ۹۰-۷۴ سال

- سالمند: ۹۰ سال به بالا

در ارتباط با مفهوم سالمندی، ما با مفهوم دیگری تحت عنوان «سال‌خوردگی جمعیت» روبه‌رو هستیم. سال‌خوردگی جمعیت به مرحله‌ای اطلاق می‌شود که در طول آن، میانگین تعداد افراد سال‌خورده‌ی جامعه افزایش می‌یابد و درصد بالایی از کل جمعیت را به خود اختصاص می‌دهد. همراه با کاهش قابل توجه میزان باروری از یک طرف و پایین آمدن نرخ مرگ و میر افراد و بالا رفتن امید به زندگی از طرفی دیگر، ساختار سنی جمعیت یک جامعه به تدریج از سن جوانی به سن پیری تغییر می‌یابد.

رشد جمعیت سالمند در جهان و ایران

در حال حاضر بسیاری از کشورهای جهان خصوصا کشورهای توسعه‌یافته با مساله‌ی پیری جمعیت مواجه هستند. در واقع الگوی جمعیت جهانی، به سمت سالمند شدن متمایل است و این مساله به یکی از دغدغه‌های مهم این جوامع تبدیل شده است. گفته می‌شود که در حال حاضر قاره‌ی اروپا دارای بیشترین درصد جمعیت افراد با ۶۰ سال سن و بالاتر است (۲۴ درصد). اما در سایر مناطق نیز این روند به سرعت در حال رشد است. به طوری که پیش‌بینی می‌شود تا سال ۲۰۵۰ در تمام مناطق عمده‌ی جهان به غیر از قاره‌ی آفریقا، حدود یک چهارم یا بیشتر از جمعیت آن‌ها را افراد بالای ۶۰ سال تشکیل دهند.

در ایران نیز با وجود اینکه جمعیت کشور در سال ۱۳۹۸ به حدود ۸۳ میلیون نفر رسیده است و ما شاهد رشد ۱.۲۴ درصدی در جمعیت بوده‌ایم؛ اما نرخ رشد جمعیت سالمند کشورمان نیز رو به بالا بوده است و رشدی معادل ۳.۶۲ درصد را به خود اختصاص داده است.

بنابراین در حال حاضر در ایران نیز پدیده‌ی سالمندی جمعیت و توجه به آن تبدیل به دغدغه‌ای مهم و اساسی شده است. خصوصا اینکه این نرخ دائما در حال افزایش است و رسیدگی به نیازمندی‌های این قشر از جامعه در آینده‌ای نه چندان دور به معضلی اساسی بدل خواهد شد. در حقیقت درصد بالای جمعیت جوان کشور، نشان‌دهنده‌ی درصد بالای جمعیت بالقوه سال‌خورده در آینده‌ای نزدیک است و این امر لزوم توجه ویژه به نیازهای سالمندان و ارتقای کیفیت آن را در فضاهای شهری دوجندان می‌کند.

سالمندی و شهرها

یکی از اصلی‌ترین مسائلی که در رابطه با سالمند و افزایش نرخ رشد جمعیت سال‌خورده مطرح است، مساله‌ی شهرنشینی و جایگاه شهروندی این افراد است. در واقع مساله‌ی سالمندان به نوعی یک مساله‌ی شهری در دنیای امروز تلقی می‌شود زیرا در جهان روستایی سالمندان اغلب از جایگاه سنتی خود در جامعه برخوردارند.

نکته این است که کشورهای جهان علاوه بر مساله‌ی رشد پیری جمعیت، با یک روند مشترک دیگری نیز مواجه هستند که همان شهرنشینی است. در حال حاضر روند پیری در موازات با روند شهرنشینی پیش می‌رود. این روند دارای ابعاد مثبت و منفی است. زیرا رشد جمعیت سالمند از یک طرف به دلیل ارتقای سطح سلامت و اقتصاد مردم و افزایش امید به زندگی، نشانه‌ی توسعه و بهبود یک جامعه محسوب می‌شود و از طرف دیگر چالش‌های جدیدی را برای جوامع به وجود آورده است.

ضرورت فضا‌سازی متناسب با سالمند

هر جامعه‌ای برای رسیدن به توسعه‌ی پایدار، نیازمند آن است تا نیازهای همه‌ی اقشار جامعه را مدنظر داشته باشد و در راه تحقق عدالت شهروندی گام بردارد. در واقع انتظار می‌رود که شهر و فضای شهری مکانی برای فعالیت و کنش همه‌ی شهروندان باشد. اما گاهی شرایطی به وجود می‌آید که بهبود شرایط محیطی برای یک گروه منجر به ایجاد محدودیت‌ها و دشواری‌هایی برای گروهی دیگر شود. بنابراین لازم است که در برنامه‌ریزی‌هایی که برای فضای شهری انجام می‌گیرد، نیازمندی‌های همه‌ی اقشار خصوصا اقشار آسیب‌پذیر لحاظ شود.

مجله
ماهنامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

ما از یک فضای شهری ایده‌آل انتظار داریم که در آن فضا عدالت شهروندی رعایت شود و همه، به ویژه اقشار آسیب‌پذیر جامعه همچون معلولان و سالمندان بتوانند به طور برابر از این فضاها و امکانات موجود در آن استفاده کنند.

این در حالی است که در بسیاری از شهرهای کشور فضای شهری برای سالمندان مساعد نیست و سالمندان امکان حضور در جامعه را به سختی پیدا می‌کنند.

شهر دوستدار سالمند

بر اساس مدلی که سازمان بهداشت جهانی تحت عنوان «شهرهای دوستدار سالمند» ارائه کرد، این شهرها بایستی بازتاب‌دهنده تلاش برای توسعه فضاهای شهری در راستای حمایت از افراد سالمند باشد تا از این طریق «پیری فعال» را

به وسیله‌ی بهینه‌سازی فرصت‌ها در جهت سلامت، مشارکت و امنیت به منظور افزایش کیفیت زندگی افراد مسن، تشویق و ترویج کند.

بر این مبنا، سازمان بهداشت جهانی هشت شاخصی اصلی را به عنوان معیارهای جهانی شهر دوستدار سالمند در نظر گرفت. این معیارها عبارتند از:

«شاخص‌های فضاهای باز شهری، ساختمان‌ها و مکان‌های عمومی، شاخص‌های حمل‌ونقل، شاخص‌های ایمنی و سهولت تردد، شاخص‌های احترام اجتماعی، شاخص‌های مشارکت اجتماعی و روابط اجتماعی، شاخص‌های بهداشت و درمان و شاخص‌های فرهنگی و تفریحی».

با توجه به این شاخص‌ها، انتظار می‌رود که برای هر گونه توسعه‌ی شهری چنین معیارهایی لحاظ شود. این در حالی است که در ایران، در برنامه‌ریزی‌های شهری، ساخت‌وسازها و برنامه‌های اجتماعی و فرهنگی، بسیاری از این معیارها رعایت نمی‌شود.

این معیارها که در ذیل مولفه‌های یادشده می‌آیند، نکاتی هستند که به طور اساسی نیامندی‌های سالمندان را در جامعه دنبال می‌کنند. توجه به این موارد کمک می‌کند تا افراد درک درستی از شرایط پیدا کنند. این معیارها در اغلب موارد زیرساخت‌هایی را دربرمی‌گیرند که نیاز به سرمایه‌گذاری و مدیریت هدایت‌شده دارد. با این حال شما می‌بینید که

در بسیاری از شهرهای ایران وضعیت زیرساخت‌ها برای سالمندان قابل قبول نیست.

- در زمینه‌ی وضعیت کنترل سروصدا و آلودگی هوا در مکان‌های عمومی، شرایط مساعد نیست.

- پیاده‌روهای شهرها پر از موانع و سطوح شیب‌دار است.

- در سطح شهر، توالت‌های عمومی به اندازه‌ی کافی وجود ندارد.

- در بسیاری از موارد اطلاعات کافی برای نشان دادن مسیر وجود ندارد و نشانه‌ها اغلب ناواضح‌اند و موجب سردرگمی سالمند می‌شوند.

- در پایانه‌ها و ایستگاه‌های حمل‌ونقل عمومی تجهیزات مناسب سالمندان وجود ندارد.

- اولویت نشستن سالمندان بر صندلی‌های مترو و اتوبوس رعایت نمی‌شود.

- رانندگان سرعت مجاز و حق تقدم عبور عابران به ویژه سالمندان را رعایت نمی‌کنند و ...

می‌توان گفت که در این موارد و نمونه‌های مشابه با این که کارهایی در برخی از شهرها صورت گرفته اما تنها نیازهای اولیه‌ی سالمندان در سطح ابتدایی تامین می‌کند و با وضعیت ایده‌آل فاصله‌ی زیادی



دارد. بنابراین لازم است در بسیاری از زمینه‌ها تلاش‌های جدی‌تری صورت بگیرد. به عنوان مثال در اتوبوس‌ها برای سالمندان صندلی‌های ویژه در نظر گرفته شود، برای تجمع سالمندان در پارک‌ها و اماکن فرهنگی فضاهایی ایجاد شود، در طراحی پیاده‌روها ملاحظات مخصوصی در زمینه‌ی شیب و شکل آن صورت بگیرد، امکان دسترسی آسان‌تر به سرویس‌های بهداشتی برای سالمندان فراهم شود و ...

سخن پایانی

مناسب‌سازی شهرها برای سالمندان، نیازمند یک تغییر نگرش کلی است که آگاهی افراد و عزمی فرهنگی را طلب می‌کند. تا زمانی که این نگرش در سطوح مختلف مدیریتی نهادینه نشود و ارگان‌های ذی‌ربط از شهرداری‌ها گرفته تا بهزیستی با هم در این زمینه تعامل سازنده نداشته باشند، سالمندان همچنان از حضور در جامعه باز می‌مانند و بخش بزرگی از نیروی بالقوه‌ی آن‌ها در سکوت و سکون هدر خواهد رفت.



اجتماعی

■ جوان‌گرایی ادعایی یا پیرسالاری ذاتی



مرتضی هامونیان
فعال حقوق بشر

رفیقش شیخ جعفر شجونی یک بار شوخی‌هایی که با او می‌شد را در گفتگو با رضا رشیدپور بازگو کرد. این که با سن و سالش زیاد شوخی می‌شود. شیخ جعفر شجونی شش سال از رفیقی که بُک‌ها را در خصوص او می‌گفت کوچک‌تر بود. شجونی از دنیا رفت. احمد جنتی اما با حدود ۹۴ سال سن، عضو فقها و دبیر شورای نگهبان، رئیس مجلس خبرگان رهبری، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی است. نظامی که میانگین سن دولتش حدود ۶۰ سال است. مقامی مادام‌العمر به نام ولی فقیه دارد و مدیرانی که تا آخرین لحظه حیات، به شرط وفاداری به حاکمیت یا در سمتشان برقرار هستند و یا در چرخه حاکمان، از صندلی‌ای به صندلی دیگر می‌روند.

آش آنقدر شور است که آشپز هم فهمیده! جوان‌گرایی بدل به سرلوحه بیانیه گام دوم انقلاب شده که چهلمین سالگرد انقلاب ۵۷ توسط رهبر نظام صادر شد. یک سال و اندی هم هست که

برای آن انواع و اقسام برنامه‌ها و میزگردها برگزار می‌شود. اما انگار حاکمیتی که در آن مسئولان قدیمی ریشه دوانده‌اند، به این سادگی‌ها جوان‌شدنی نیست. کما اینکه در دولت هم تازه با دوپینگ وزیر جوان یا نسبتاً جوان ۳۸ ساله، میانگین سنی به حدود ۶۰ سال رسید.

انقلاب که شد همه جوان بودند. همین شیخ احمد جنتی میان‌سالی بود پنجاه و اندی ساله. رهبر امروز هشتاد و یک ساله نظام هم آن روزها در آستانه چهل سالگی بود. بعد از دولت موقت و صاحب تجربه‌هایی که آمده بودند تا کشتی طوفان‌زده پساانقلاب را به آرامش برسانند و اما با سیل روبرو شدند و حذف شدند، پس از خرداد ۶۰ و آن کودتای یک‌دست‌کننده‌ی حاکمیت، جوانانی آمدند که نام‌های آن‌ها از آن روزگار تا امروز همچنان در اخبار و رسانه‌ها تکرار می‌شود. محمدعلی رجایی اولین رئیس‌جمهور پسا کودتای خرداد ۶۰ زیر پنجاه سال بود که با ترور کشته شد. بعدش علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور شد که حال چهل و اندی ساله بود و چند سالی در شورای انقلاب و نمایندگی بنیانگذار نظام در جنگ و حزب جمهوری اسلامی و کرسی خطابه جمعه تهران، صاحب تجربه شده بود. اما قدری نام‌های هیئت دولت آن زمان را بخوانیم متوجه می‌شویم که نام‌ها چقدر

مصلحت

ماهانامه حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

هنوز آشنا هستند. نام‌هایی که هنوز در صحنه‌ی سیاست ایران فعال‌اند. نخست وزیرش در حصر است و رهبر بخشی از مخالفان حاکمیت رهبر فعلی، سید علیرضا بهشتی، محمد خاتمی، محمدی ریشه‌ری، علی اکبر ولایتی، علیرضا مرندی، بیژن نامدار زنگنه و نام‌های دیگری که انگار قرار نیست دست از صحنه سیاست در ایران بردارند. نمایندگان مجلس نظام هم از این قاعده مستثنی نیستند. بماند که گامی در مجلس ششم و گامی دیگر در مجلسی که اخیراً انتخاباتش برگزار شد، انگار قدری سنت‌شکنی شده. مجلس ششم به سود دموکراسی و اما مجلس جاری، خوب! بعید می‌دانم نفعی برای دموکراسی در ایران داشته باشد.

یکی از اتفاقاتی که باید در یک دموکراسی بیافتد، چرخش نخبگان است. چرخش نخبگانی که قاعدتا باید با انتخاب مردم صورت بپذیرند. اما در نظام جمهوری اسلامی یک مسئله بسیار بزرگ مانع این امر می‌شود. بخش اعظمی از رژیم حقوقی و بخش بسیار بزرگتری از رژیم حقیقی کشور انتصابی است. یعنی منصوب توسط مقام و جایگاهی است که از سوی کسی انتخاب نمی‌شود.

آنچه در حکومت‌های مردم‌سالار اتفاق می‌افتد این است که مقاماتی توسط مردم انتخاب می‌شوند. دوره‌شان تمام می‌شود و می‌روند و انتخاب‌شوندگان عموماً جدیدی و بعضاً دوباره انتخاب‌شده‌ای جای آن‌ها را می‌گیرند. قرار است در یک حکومت که نامش جمهوری است و قرار است دموکراتیک باشد، هیچ فرد و گروهی دوامدار نباشد. قرار است چهره‌ها تغییر کند و افراد جدیدی جای آن‌ها را بگیرند. اما خوب! نمی‌شود. نام‌ها تکراری می‌شوند. افراد در حاکمیت و قدرت از مقامی به مقامی منتقل می‌شوند و اگر جوانانی هم وارد حاکمیت می‌شوند، در واقع دست‌پروردگان همان قدیمی‌ها هستند. یعنی آدم‌هایی جوان سن اما با افکار و اندیشه‌های همان قدیمی‌ها. این بار اما شاید قدری علمی‌تر و مسلح‌تر به تکنیک!

در ایران بخش اعظمی از قدرت، بر مبنای قانون اساسی در اختیار مقامی است مادام‌العمر. مقامی که قرار بود توسط مجلسی انتخاب شود و بعد آن مجلس بر آن نظارت کند. اما داستان تغییر کرد. آن انتصاب به کشف آن مقام بدل شد و گفتند که ولی فقیه را انتخاب نمی‌کنیم. بلکه کشفش می‌کنیم و در واقع او منتصب امام عصر است و نماینده‌ی او. بنیان‌گذار نظام می‌گفت که آنچه از شئون ولایت فقیه در قانون اساسی نوشته شده بخشی از اختیارات اوست. (۱) پس در واقع مقامی بر صدر حاکمیت در ایران نشست که انتخابی نبود. مادام‌العمر هم بود. بنیان‌گذار نظام در هشتاد و هفت سالگی از دنیا رفت. رهبر فعلی هشتاد و یک ساله است. بنیان‌گذار نظام بیش از ده سال بر ایران حکومت کرد. سی و یک سال است که رهبر فعلی نظام جایگاه رهبری آن را بر اساس همین قانون اساسی در دست دارد. گفتیم که خصلت

یک نظام دموکراتیک چرخش نخبگان و چرخش قدرت. بالاترین قدرت قانونی در ایران سی و یک سال است که بر مسند است.

مسئله دیگر این بود که مجلسی که قرار بود آن رهبر و انتخاب و بر او نظارت کند، از نهاد ناظر به نهاد صیانت‌کننده‌ی او بدل شد. (۲) احمد علم‌الهدی حتی فراتر می‌رود و می‌گوید که "وقتی رهبری در مسئله اقتصادی و معیشتی مردم مطالبه دارد و امر می‌کند و در عرصه‌های مختلف، فرمان رهبر لگدمال شده و پشت پا انداخته می‌شود، این وظیفه خبرگان است در مطالبه امر رهبری قیام کند." یعنی نه تنها نهاد ناظر به نهاد صیانت‌کننده تنزل یافته، بلکه این نهاد فوق رهبری به ذیل او و پیگیری‌کننده‌ی مطالبات او بدل می‌شود. مجلسی که میانگین سنی‌اش بیش از هفتاد و یک سال است و وظیفه نظارت بر عالی‌ترین مقام نظام را بر عهده دارد. هربار هم به پایان دوره نرسیده، عده‌ای از اعضایش دارفانی را وداع می‌کنند و در واقع تعداد آغازکنندگان هر دوره‌اش با تعداد پایان‌دهندگان آن دوره برابر نیست. عده‌ای فوت شده‌اند! مجلسی که بخشی از اعضایش را با ویلچر به صحن جلسات به شدت کم تعدادش می‌آورند. یعنی نگاه برای عالی‌ترین سطح مدیریتی کشور نه نگاه جوانانه ادعایی رهبر نظام در بیانیه گام دومش که بر مبنای "پیرسالاری" است. این پیران، خود و خانواده‌شان به سبب سود بردن از موهبت قدرت، آرام آرام از موهبت ثروت و نفوذ نیز بهره‌مند می‌شوند و چون به صندلی‌شان در قدرت الصاق شده‌اند، کسی را یارای مقابله با آنها نیست. اگر کسی به دنبال پدیده آقازاده‌هاست، باید به سراغ خانواده این کبار ملحق شده به صندلی قدرت برود. خانواده‌ای که سه یا چهار دهه، همواره در بالاترین جایگاه‌های قدرت در ایران بوده، آنهم بدون نظارت و بی‌حساب و کتاب، چون کسی جراتش را ندارد که به آقایان نزدیک شود، مشخص است که چه فساد در بیتش و خانواده‌اش موج می‌زند و چه پول‌هایی جابجا می‌شود. گه‌گاه اخبارش را می‌شنویم. به قول اکبر طبری، متهم اقتصادی و معاون سابق رئیس قوه قضائیه که می‌گوید دوستانی دارد که از آن‌ها بخواهد کل لواسان را به نامش بکنند، می‌کند. و بعد می‌گوید که "اگر شما از این دوستان ندارید، به من ارتباطی ندارد!" (۳)

همین پیرسالاری، همین دوستانی که لواسان به نام می‌زنند و همین ارتباطات سمی مهلک برای مردم‌سالاری، جامعه‌ی مدنی و مملکتی است که باید روابط اقتصادی و مدنی سالم در آن حکم‌فرما باشد. اما نکته اینجاست. تنها نهاد راس نظام و نهادهای انتصابی مسئله نیستند. نهادهای انتخابی هم خود به دلیل تحدید انتخاب توسط نهادهای انتصابی، به بخشی از مشکل بدل شده‌اند. برای هر انتخابات در کشور، به جز انتخابات شوراهای شهر و روستا، نمایندگان می‌بایستی توسط شورای نگهبان "احراز صلاحیت" شوند. یعنی نظارت شورای نگهبان بر آن‌ها از جنس

ماهانم حقوقی اجتماعی
سال یازدهم، تیر ۱۳۹۹
شماره ۱۱۰

استصواب است نه استطلاع. یعنی تنها کافی نیست که فردی شروط مندرج در قانون برای تصدی این پست انتخابی را داشته باشد و گزارشی بر علیه‌اش توسط نهادهای نظامی، انتظامی و امنیتی نباشد. بلکه باید صلاحیت او توسط شورای نگهبان احراز شود. دبیر این شورا، همانطور که عرض شد، متولد اسفند ماه ۱۳۰۵ است. او از نخستین روز تشکیل این شورا در آن حضور داشته است. او بیست و هفت سال است که دبیر این شورا است. عضو دیگر این شورا که در واقع ثقل انتخابات در ایران عصر جمهوری اسلامی است، شیخ محمد یزدی است. او متولد تیرماه ۱۳۱۰ است. فقط یک مورد، در نامه نگاری میان او و صادق لاریجانی، صادق لاریجانی در مورد توان ذهنی او و تمرکز و توجهش به مسائل مطرح شده در جلسات شورای نگهبان اینگونه می‌نگارد: "ما در آن جلسه کذایی شورا، بدون اینکه بدانید مساله چیست، به خیال آنکه هنوز بحث در مساله قبلی است که راجع به آن رای‌گیری شده و به تصور اینکه بنده بعد از رای‌گیری مجدداً بر حرف خودم اصرار می‌کنم، مثل همیشه شروع کردید به داد و قال کردن و توهین کردن و همه‌هاج و واج مانده بودند که شما چه می‌گویید. آیت‌الله مدرسی و آقای دکتر کدخدایی به شما تذکر دادند که آقا آن مساله گذشته است و فعلاً بحث بر سر چیز دیگری است. این را هم ظاهراً متوجه نشدید و به توهین کردن‌های خودتان ادامه دادید و خطاب به آقای جنتی گفتید که رئیس باید جلسه را اداره کند و آیین نامه جلسات رعایت شود". (۴)

و بعد صادق لاریجانی می‌پرسد که "جناب یزدی، بنده که طبق نوبت و در مساله جدید بحث می‌کردم. شما در چه عوالمی بودید".

نکته اینجاست که همین صادق لاریجانی، خود در آستانه شصت سالگی است و شصت سالگی سن بازنشستگی در ایران. (۵)

خوب این شورای نگهبان با این اوضاع، شرایط کاندیدها را احراز می‌کند. خوب با این وضعیت، یعنی کسی برای مقامی انتخابی تائید صلاحیت خواهد شد که به لحاظ نظری به آنچه که این آقایان صلاحیت می‌دانند نزدیک باشد. یعنی کسی تائید صلاحیت می‌شود که به لحاظ ذهنی به نگاه این پیران مستقر در هسته اصلی حاکمیت شبیه باشد. پس اگر جوانانی هم تائید شوند، در واقع نه نگاه جوانانه که ادامه منطقی نگاه همین پیران، این بار در لباس و کلام و جوانان است. بماند که اصولاً چنین وضعیتی نه کوچک‌ترین تناسبی با دموکراسی، چرخش آزاد نخبگان و امکان انتخاب آزاد، انتخابات سالم و عادلانه و چرخش حزبی و حضور نگاه‌های مختلف در ساختار تصمیم‌گیری دارد و نه حتی نزدیک به آن است.

به همه این‌ها اضافه کنید تولیدات‌های آستان‌های مقدس را که منصوب می‌شوند و هستند و دیگر نمی‌روند تا حضرت عزرائیل آن‌ها را از منصب جدا کند. شیخ عباس واعظ طبسی را در مشهد

به یاد داریم. او سال‌ها و از همان ابتدای انقلاب تا زمان مرگش تولیت آستان قدس رضوی را برعهده داشت. کار به جایی رسیده بود که محلی‌ها و مشهدی‌ها او را امپراطور خراسان می‌خواندند! از این امپراطوری‌ها در کشور کم نیستند. محمد محمدی نیک، ریشهری از فروردین ۱۳۶۹ تا امروز تولیت آستان مقدس حضرت عبدالعظیم حسنی در شهر ری است. تولیت شاهچراغ در شیراز از آذر ۱۳۶۰ تا اسفند ۱۳۹۲، منصوب هر دو رهبر جمهوری اسلامی، در ید قدرت سید مهدی دستغیب بود. سید مهدی دستغیب در فروردین ۱۳۹۳، یعنی کمتر از یک ماه پس از قدردانی رهبر نظام از تولیتش، درگذشت و سید علی اصغر دستغیب جای او را گرفته است.

لازم به توجه است که تولیت‌های آستان‌های مقدس، با توجه به وجه مالی آن خود از جمله بزرگترین کارتل‌های مالی کشور و در نتیجه از بزرگترین صاحبان نفوذ در امر سیاست در ایران کنونی هستند. مراکز نفوذی با مسئولیت‌های مادام‌العمر که تنها شاید ماهی پیش از مرگ آن را از آن فرد بگیرند و به دیگری بسپارند.

بیش از یک سال است که رهبر نظام در بیانیه گام دوم انقلابش دم از جوان‌گرایی زده است. اما با توجه به آنچه گفته شد، شاید تنها شاهد قدری ظاهر جوان‌گرایی در کشور باشیم. هسته‌ی اصلی فکری و نظری حاکمیت و نگاه‌ها، نگاه همان پیرانی است که از ابتدای انقلاب تا امروز بر جان و جهان ایران و مردمش حاکم بوده‌اند. کسی را هم یارای برخورد با ایشان نبوده و نیست. پول و قدرت و نفوذ در اختیار پیرسالارانی است که بر تمامی نهادهای قدرت و ثروت در ایران خیمه زده‌اند و جوانی هم اگر بخواهد صاحب منصب شود، باید از فیلتر تائید آنها بگذرد. در چنین وضعیتی آیا می‌توان دم از جوان‌گرایی زد و امیدوار بود که جوانان به صاحبان کشور در آینده بدل شوند؟ پاسخ این پرسش با قضاوت خوانندگان است. خیلی هم سخت نیست!

پانوش‌ها:

۱- امام خمینی و شون ولایت - حسین رهبری - پرتال امام خمینی - ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۶

۲- علم‌الهدی: وظیفه اصلی خبرگان صیانت از رهبری است - فرارو - ۲۳ شهریور ۱۳۹۷

۳- ویدئو/اکبر طبری: دوستانی دارم که کل لواسان را به نامم می‌کنند! - شهرآرانیوز - ۲۱ خرداد ۱۳۹۹

۴- نامه آملی لاریجانی به محمد یزدی: هیچ‌گاه از هیچ متخلفی حمایت نکرده‌ام/ دروغ است که می‌خواهم به نجف بروم - تسنیم - ۲۷ مرداد ۱۳۹۸

۵- شرایط برقراری حقوق بازنشستگی - مشمولین ق.ا.ک و مشترکین صندوق بازنشستگی کشوری - پایگاه اطلاع رسانی صندوق بازنشستگی کشوری

خط صالح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی خط صالح
شماره ۱۱۰ - تیر ۱۳۹۹ - سال یازدهم

ISBN 978-1-7332858-1-0
90000 >



9 781733 285810